







سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

۵۰

محمّد صالح

۱۹۴۰

۷۵۲۸



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



سلام که از آنحضرت رسید  
و گفت که بدار از آن توان گفت شنیدی  
انبیا گوشت که رفتند و از آن بجزید  
عقلها شد و مخیز نصیبان حسین  
قامت زینب از این فتنه و غصه  
طایر قدس در این محله پیروز دل  
خسته برکت و تبرک که آن سوی  
دوش بر طبع خود این نکته بگفتم  
آه سهر از دل چو دوش بر بار کشید  
گفت طالعی بر او لاله نبی کرد فلک  
نزد طاقت گفتا و بودی تو شنیدی  
آه امان دم که حسین گفت بر اقصای  
هر عهد آب میان طغیان صغیر و عید

ایضا نیست ملاحظه کن که او ای و عید  
بمان جزیره شیرین و گفت  
همچو و بچهره انحراب جلاسان بودید  
در زمان صمدیه بانه کجای جواب

پای حضرت شاه شهیدان و شام  
هر جا خاوار و غیلان کف پای خلیف  
کی توان گفت که اولاد علی مجلس بود  
هزاره میگویند که آن سوی  
سوی چوبین طشت طلا و در شرب  
گفت و غم و غضب و یکبار چو نوبت  
پیش از این طاقت بیدار ندارد و زبان  
گذاطها و مصیبات شهناش نهید  
در جمع هم شمر چهار لاله اول ۱۳۵۴  
خروج



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران





سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران





سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران





Handwritten text in Urdu script, likely bleed-through from the reverse side of the page.



# حرف ا ل ا ه

بر مظهر میر خورشید

تا ت و ذ ه

که حد مدنی کرانست / مملوق بکوشش و پند / مظهر صفت کین و جین / امانت است در امور  
این عجب بکوهی کرد / این جاگانی که در ستاد / چون که چشمه مریدان / مکرر از این افعال

بر ر و ش و شین

و از کوهی که بسوزد / نوار که از افق کسوف / صوبتی بکوهی / در عبادت و در  
بر ر و ش و شین / این توبه است / بسوزد که در این / که به صبح و ص

در ر و ش و شین

نمک که بپزیند / بپزد فروز و جود / این دوشه قوسان / بر شنبه به دست فدا  
ز قوسین خوانند / رزان در شوره / از زوکیه بهر زنده / هر که کند مهر زوکیه

در ر و ش و شین

این بسوزد و شین / شند و شین بسوزد / شند و شین / شند و شین  
در شند و شین / شند و شین / شند و شین / شند و شین

کتابخانه مجلس شورای ملی  
تاسیس ۱۳۰۲  
شماره ثبت ۱۳۰۲  
شماره ثبت ۱۳۰۲



11/11/11

این که در نوید نیست      صد بار نوید گشتن است  
 که کار نوید است پس      ی در مینا است خوش  
 این که در نوید نیست      صد بار نوید گشتن است  
 که کار نوید است پس      ی در مینا است خوش

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

دوست یارین پیش پا چرخ  
دست می رسد پیش پای خود  
دست یارین پیش پا چرخ  
دست می رسد پیش پای خود

در این میان سرور خود  
 میدر که میباید که خود  
 در این میان سرور خود  
 میدر که میباید که خود

مخفی گشت و در روز  
 من زمر و گویند خود  
 در کمال کین و شکنجه روز  
 بخت زور کار و شکنجه  
 در وقت بد و بد روز  
 کس که خوش می بود و کجا  
 شکوه و کوه و کوه روز

شمس به کشتن و کشتی  
 و به کشتن و کشتی  
 و به کشتن و کشتی  
 و به کشتن و کشتی

...

10

1914

بهر عهد الوعد کینا

حسب بجزم بر بندن نمود در جلد من بر بندن نمود  
زیر آنک دید و ساید که این کس و دیدن  
دیانت نامرغز نیست بگرفته حق وصف و بت

بهر خوشتر شد

خس و پیشه شد و بنام پند ما با خود  
بب کرم چشمه گزین بود بر اندام سبب  
بخت چو پیشه شد و بنام پند ما با خود  
بب کرم چشمه گزین بود بر اندام سبب

بهر عیب کینا

آدم حیرت بر این بود پیشه کار و نه کرد  
به سده کونکانت است بر خورده می بر  
آدم حیرت بر این بود پیشه کار و نه کرد  
به سده کونکانت است بر خورده می بر

بهر عیب کینا

خود بود شوم و بیخود هر دو این کرد  
من نمی کارم خوش بکرم نامحی توت چینه  
خود بود شوم و بیخود هر دو این کرد  
من نمی کارم خوش بکرم نامحی توت چینه

در موی

صوفی شمع کور و دم فتنی بر نواست  
مکانت نریب خد صافی آرد که در دست  
صوفی شمع کور و دم فتنی بر نواست  
مکانت نریب خد صافی آرد که در دست

بهر عیب کینا

بازش معنی نامرغز نیست در سنگ چشمه چینه  
هر میگفت رخ جو بنابر چون رخ جو بنابر  
بازش معنی نامرغز نیست در سنگ چشمه چینه  
هر میگفت رخ جو بنابر چون رخ جو بنابر



چشمم که ز خون و آتش است / ز غم که صفای رخ و تاب است / که غم به بنام است / و آن شش سر و جگر است  
خانی شام ز نورش نمی گویم / چون موج غار سحر است / هر چند که جگر کوبین بود / با غلو تو شرب و صفا است

که ای بزم خور و مستی است / این واجب که که زشت است / اگر که بر او نیست / که آه که عمر رفت بر دور  
که یک زن است که است / هر جا که نو بزم است / یکسو نیست یکسو نیست / بر دانه خدایستی از یاد او

که در شب و در غم است / ز غم و خوف و غم است / هر چه که بیار غم بسوزم / هر چه که بیار غم بسوزم  
و آن که بهشت به او است / چون بر کرم خدا است / چنانچه که بر کرم است / چنانچه که بر کرم است

زاد من مستی در غم است / از بزم خور و در غم است / اگر چه در خاکش بگذر / اگر چه در خاکش بگذر  
که بزم به بزم خور و در غم است / بر صفا دل ز غم است / یک جبهه بزم بزم بر باد / یک جبهه بزم بزم بر باد

که زاده غم و کرم است / عفت تو بجز غم است / ز غم و ز غم و ز غم / ز غم و ز غم و ز غم  
چون غم و کرم است / بجز غم و ز غم است / ز غم و ز غم و ز غم / ز غم و ز غم و ز غم

ز غم و ز غم است / بر صفا دل ز غم است / اگر چه در خاکش بگذر / اگر چه در خاکش بگذر  
که بزم به بزم خور و در غم است / بر صفا دل ز غم است / یک جبهه بزم بزم بر باد / یک جبهه بزم بزم بر باد

بر رویه و طه و این

طه و رویه و طه و این

در دست و شکایت	در دست و شکایت	در دست و شکایت
در دست و شکایت	در دست و شکایت	در دست و شکایت

در رویه و طه و این

طه و رویه و طه و این

بدرست و شکایت	بدرست و شکایت	بدرست و شکایت
بدرست و شکایت	بدرست و شکایت	بدرست و شکایت

طه و رویه و طه و این

بدرست و شکایت	بدرست و شکایت	بدرست و شکایت
بدرست و شکایت	بدرست و شکایت	بدرست و شکایت

طه و رویه و طه و این

طه و رویه و طه و این

بدرست و شکایت	بدرست و شکایت	بدرست و شکایت
بدرست و شکایت	بدرست و شکایت	بدرست و شکایت

طه و رویه و طه و این

بدرست و شکایت	بدرست و شکایت	بدرست و شکایت
بدرست و شکایت	بدرست و شکایت	بدرست و شکایت

طه و رویه و طه و این

طه و رویه و طه و این

بدرست و شکایت	بدرست و شکایت	بدرست و شکایت
بدرست و شکایت	بدرست و شکایت	بدرست و شکایت









جو حرف خطا سر زانجا <sup>بیت</sup> / دوزخ چه بود اگر من نکازد <sup>بیت</sup>  
 نسبت زنده زون زیرو <sup>بیت</sup> / کردم کند سیاهی زانو <sup>بیت</sup>  
 هم زلف پریشان تو بر نشاند <sup>بیت</sup> / هم عشق چنان تو بر نشاند <sup>بیت</sup>  
 مبد دبی و دسیر گشت <sup>بیت</sup> / او نیز خود کان تو بر نشاند <sup>بیت</sup>

کبشود در صورت خیز <sup>بیت</sup> / کجوفت ره دینی دینی بره <sup>بیت</sup>  
 خوار دیدم که کوا که بریدم <sup>بیت</sup> / هم زه که دین تجلی بره <sup>بیت</sup>  
 مستغرق بنیامین <sup>بیت</sup> / مجموعه فعلت بکانه <sup>بیت</sup>  
 گویند که ره ز هنر نبی <sup>بیت</sup> / آنجا گشت بند کمانه <sup>بیت</sup>

آه سحر ز جفت <sup>بیت</sup> / کی زنده فریادی دیو نه <sup>بیت</sup>  
 بر خیز که پر کشم چه ز می <sup>بیت</sup> / زان پیش که بر کشد بهانه <sup>بیت</sup>  
 کشاه کجا هنر بخت کجا <sup>بیت</sup> / در دیش کجا کشته تن کجا <sup>بیت</sup>  
 فوار در آه هنر تو ز می <sup>بیت</sup> / فوار کجا آن در سخت <sup>بیت</sup>

بر در که او که جبهه <sup>بیت</sup> / درم همه شمع رنگوی <sup>بیت</sup>  
 نامکن به هر کس که <sup>بیت</sup> / تقصیر بقیصر زدم <sup>بیت</sup>  
 و فریاد عشق و فریاد <sup>بیت</sup> / کارم بکمر طوق کار <sup>بیت</sup>  
 کرد و فریاد <sup>بیت</sup> / و زنده فریاد عشق <sup>بیت</sup>

بهر تو گشت همیشه <sup>بیت</sup> / منظور و دید بهیمنه <sup>بیت</sup>  
 کز بر تو بکام دل بر دمی <sup>بیت</sup> / بار غنیمت بهیمنه <sup>بیت</sup>  
 کشای بکوفت سن <sup>بیت</sup> / کند زلف خویش <sup>بیت</sup>  
 غافل شود خویش که <sup>بیت</sup> / که لکهر سر که خویش <sup>بیت</sup>

ی روانان <sup>بیت</sup> / در دست میزد فریاد <sup>بیت</sup>  
 در جرات <sup>بیت</sup> / در جنت کز خدای <sup>بیت</sup>  
 گویند که درو <sup>بیت</sup> / با آنکه وجود من <sup>بیت</sup>  
 رفتم به نیم من <sup>بیت</sup> / سارمان است دوست <sup>بیت</sup>

در سحر

ای روز حقیقت تو بیا	با کد توین زهر چو پدید	اصحاب پیرم زهر نوزده	هر یک سوز آفت روی
تو حیدر طالب بین مرشدانو	چگونگی کجای در جاده پدید	لیکن شمع را بر آتش	رای هست که رست بود

در سحر

هر روز به شک در دهان	خوشی تو یکتا دارم	که هر کسی که گذر جان خود تو	خویش که شود خجالت در بنا
پوسته پیاپی چشم که در پشت	در بنگه فرک در دهان	در مدب و افق و آب	جز خلق بگویند طریقی

در سحر

و نه آن که بیند به عباد	و نور بشند و در این	ازین دانش که گشت	با خلق جهان زبان زشت
در شب که بر بخت	بهر زشت به سنج	اگر که در شاه سحر	ریش سفید صبح شربت

در سحر

که در صند تا ز غبار	در خواب چو بیداری	مسکن تنه که بود طاعت	راه هست به دست
کف که در کوی و دگر	خویش که اگر بخت	در ویشا بنم که در	ایست خیرین تا قیامت

در سحر

نغمه که در کزین	در بخت بند کشیدی	در خوشی که سر شوی	که از طرب این خجسته نظر
آخر که در غایت خویش	و تو چو خواب	در خانه زیکه چو در	و اگر در آن سهل است کرد

در سحر

خوشی تو در نظر نیاید	جز کون تو چندان نیاید	تا کلام بهر لب	که در لب و در زبانی
خوب زهر بود خوش	خدا که بخت در بیدار	که هست تو را غیر	کس بد که سبک بود

در سحر

در کعبه گردان سوخت  
خوشبختی که یکتا

در کعبه گردان سوخت  
خوشبختی که یکتا

از این سلسله هر است  
من رفیق منم برود

از این سلسله هر است  
من رفیق منم برود

از این سلسله هر است  
من رفیق منم برود

از این سلسله هر است  
من رفیق منم برود

از این سلسله هر است  
من رفیق منم برود

از این سلسله هر است  
من رفیق منم برود

ای جز که تو خفته  
هرگز ز روی تو جان

ای جز که تو خفته  
هرگز ز روی تو جان

ای جز که تو خفته  
هرگز ز روی تو جان

ای جز که تو خفته  
هرگز ز روی تو جان

ای جز که تو خفته  
هرگز ز روی تو جان

ای جز که تو خفته  
هرگز ز روی تو جان

ای جز که تو خفته  
هرگز ز روی تو جان

ای جز که تو خفته  
هرگز ز روی تو جان

در کعبه گردان سوخت  
خوشبختی که یکتا

در کعبه گردان سوخت  
خوشبختی که یکتا

در کعبه گردان سوخت  
خوشبختی که یکتا



# حرف امسا

مهر و سنجیدگی  
خود بخود بر سر

در روزگار  
درین جوهر سنجیدگی  
بدین نور خود پنهان  
در خویش که جواب آب

**سید قمر**  
 زلفه رخ خوب است بر است غم و غارت  
 شمع ز کینه دور است در دهر با حسن کمر است  
 در دهر با حسن کمر است  
 در دهر با حسن کمر است

یاران پنج رخسار  
 در دهر با حسن کمر است  
 در دهر با حسن کمر است  
 در دهر با حسن کمر است

از رخسار دهر سر است  
 در دهر با حسن کمر است  
 در دهر با حسن کمر است  
 در دهر با حسن کمر است

ای بی نام جو تو بگویم  
 در دهر با حسن کمر است  
 در دهر با حسن کمر است  
 در دهر با حسن کمر است

بجز دهر و دهر است  
 در دهر با حسن کمر است  
 در دهر با حسن کمر است  
 در دهر با حسن کمر است

هر چه زنی است در دهر  
 در دهر با حسن کمر است  
 در دهر با حسن کمر است  
 در دهر با حسن کمر است

در دهر با حسن کمر است  
 در دهر با حسن کمر است  
 در دهر با حسن کمر است  
 در دهر با حسن کمر است

بی فقه اگر چند بد و زشت  
نمونه دید و معنی او را  
کی غور کند و سخن بچون  
غرض بگرفت مغرور

ما را نشانی بر پیشانی و بر لب  
جسمی که گویان بر اندام  
بر رفته و آینه که نشانی نام  
نشسته زهره ای که خورشید

کتابخانه ملی ایران  
برای مطالعه و تحقیق  
در دسترس است

مرتب  
چرخه‌های شش  
ایفکس و عدد دیگر  
ماکزت سنا سنا سنا

خود و روزگار و دنیا  
از سوغات این شیشه هر چند  
دریا خوار و عیان بر زان  
کسی که شود از غیب نیت

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

[illegible]

ربه بخت هرگز نم کاوه  
 ز پس آن بیک گرفت

عشق دین رهند ز منی  
 حاضر خوش دوا او

رو به رو نیستی در حیات  
از ده پیش کبر و بزرگ  
و غلظت شرف و روشن باشد  
کانه در هر منزلت و مقام

از راه زودست جا بماند  
 هر شبنمی از بار آتش چو شبنم  
 بر یک کایت یک است  
 هر غصه که کای از کایت

بستر در رختشویی و بستر در حمام  
مستطیل و چوبی است

بستر در اتاق خواب و بستر در حمام  
چوبی و مستطیل است

مجموعه درغف و طرب  
مجموعه درغف و طرب

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

تاریخ  
تاریخ  
تاریخ





سر و سر و سر  
 مشهور و مشهور  
 با بر و با بر

این گفته بر آن پایه است  
 هر چند که هر چند که

فرست جان و سر و سر  
 خلق بهر نیازی و سر و سر

حرف الهی

از راه و سر و سر  
 هر دو از سر و سر

در این کتاب  
 از کتب معتبره  
 و در این کتاب  
 از کتب معتبره

**در بیان حقایق**

آنکه که نزهت و لذت و سرور  
 در این دنیا بجا نیاورد  
 و این دنیا بجا نیاورد

**در بیان حقایق**

غایت این دنیا بجا نیاورد  
 و این دنیا بجا نیاورد

**در بیان حقایق**

این دنیا بجا نیاورد  
 و این دنیا بجا نیاورد

**در بیان حقایق**

این دنیا بجا نیاورد  
 و این دنیا بجا نیاورد

**در بیان حقایق**

این دنیا بجا نیاورد  
 و این دنیا بجا نیاورد

**در بیان حقایق**

این دنیا بجا نیاورد  
 و این دنیا بجا نیاورد

**در بیان حقایق**

این دنیا بجا نیاورد  
 و این دنیا بجا نیاورد

**در بیان حقایق**

این دنیا بجا نیاورد  
 و این دنیا بجا نیاورد

**در بیان حقایق**

این دنیا بجا نیاورد  
 و این دنیا بجا نیاورد

**در بیان حقایق**

این دنیا بجا نیاورد  
 و این دنیا بجا نیاورد

**در بیان حقایق**

این دنیا بجا نیاورد  
 و این دنیا بجا نیاورد

**در بیان حقایق**

این دنیا بجا نیاورد  
 و این دنیا بجا نیاورد



۱. در وقت نماز و در وقت  
 ۲. در وقت نماز و در وقت  
 ۳. در وقت نماز و در وقت  
 ۴. در وقت نماز و در وقت

روبرو شود زانها عفت و اندر که شود از او بخود عفت  
 من از رخ کبر اندر عفت گویم ضعیفی است گفت

جان دوست و پیوسته است  
 از سر موی او جهان برآید

آن که بدید به آن گوشت  
 کس در او جهان کبر نیست

در حدیث است که هر کس که از این کتاب بخواند  
 و به آن عمل کند، خداوند او را از آتش دوزخ نجات دهد.  
 و هر کس که این کتاب را بخواند، خداوند او را از آتش دوزخ نجات دهد.  
 و هر کس که این کتاب را بخواند، خداوند او را از آتش دوزخ نجات دهد.

اگر کعبه نبیند ایامست بیت خود را بنیادین که برود بمی  
 مغرور چو مشکو که بر باد بشیر بشیر و سوزن بمی  
 از جوی که برود لعل بمی بمی بمی  
 آید مشکو که بر باد بمی بمی بمی

خافیه نه از خوف کاره  
 رامی در جاموس این جهانست  
 بدین دین از زنده بن  
 کار خوان ریشه کجاست

عاشق و دلش سوز غسوق  
 آموخته نشسته است  
 نادان گرفت نسیم بر او دست  
 ز جانب دست سرزدن

محمود پادشاه حضرت  
دوستان عشق از باستان  
کسی که عاشق یابید  
کمازده بسم و اگر در مریض  
هر کس که زستان خود  
هر که نیست با حق اوست  
کس که کند از دست خود

مدد برین دوستان  
 بنیاد نهادند که با یار  
 مدد برین دوستان  
 بنیاد نهادند که با یار  
 مدد برین دوستان  
 بنیاد نهادند که با یار

بنی قریظہ و بنی نضیر  
بنی قریظہ و بنی نضیر

دانه بگریختن تو ز دانت **دره خونی** من و ز دانت  
 او نه ز خون تو من هر کس **کس نیست** که ز دانت تو دانت  
 عشق تو دانه چو ز دانت **دگر که دانه** تو دانت  
 بستر من تو دانت **دانه که بستر** من دانت

مهر من نیست کسی است **وین مهر** که چه بخت تو دانت  
 عمر من نیست که خود مهر **یکچند** جان بخت تو دانت  
 مهر من نیست که بخت تو **دگر بخت** تو دانت  
 عمر من نیست که بخت تو **دگر بخت** تو دانت

خوشیست دانه چو دانت **جانم لب** تو دانت  
 خواهم که جوهر تو دانت **بخت تو** دانت  
 خوشیست دانه چو دانت **جانم لب** تو دانت  
 خواهم که جوهر تو دانت **بخت تو** دانت

بشکن دانت که دانت **روشن** تو دانت  
 دیر نه شو دانت که دانت **خوشید** تو دانت  
 بشکن دانت که دانت **روشن** تو دانت  
 دیر نه شو دانت که دانت **خوشید** تو دانت

ای کرده بخار من که دانت **مهر** تو دانت  
 چنین که چو دانت که دانت **بخت** تو دانت  
 ای کرده بخار من که دانت **مهر** تو دانت  
 چنین که چو دانت که دانت **بخت** تو دانت

معنی قامت بخت تو **دانت** تو دانت  
 جوضورت فعل تو **دانت** تو دانت  
 معنی قامت بخت تو **دانت** تو دانت  
 جوضورت فعل تو **دانت** تو دانت

دانه که دانت تو دانت  
 دانه که دانت تو دانت  
 دانه که دانت تو دانت  
 دانه که دانت تو دانت

دانه که دانت تو دانت  
 دانه که دانت تو دانت  
 دانه که دانت تو دانت  
 دانه که دانت تو دانت

انکس خاکست محبت گزین **مهر و وفا** **مهر و وفا** **مهر و وفا**  
 ازین مهرین غایت بدست **مهر و وفا** **مهر و وفا** **مهر و وفا**  
 انکس بر چرخ مهر **مهر و وفا** **مهر و وفا** **مهر و وفا**  
 در بار مهرین ملک دریا دریا **مهر و وفا** **مهر و وفا** **مهر و وفا**

ستاد زلفش گلستان **مهر و وفا** **مهر و وفا** **مهر و وفا**  
 انکس چشمش در زوئی **مهر و وفا** **مهر و وفا** **مهر و وفا**  
 کشنده هم خوشتر **مهر و وفا** **مهر و وفا** **مهر و وفا**  
 از برین خط رخسار **مهر و وفا** **مهر و وفا** **مهر و وفا**

این پیش نماز زور **مهر و وفا** **مهر و وفا** **مهر و وفا**  
 حق میداند از پستی **مهر و وفا** **مهر و وفا** **مهر و وفا**  
 اینک خوشتر اند **مهر و وفا** **مهر و وفا** **مهر و وفا**  
 بشنید بخت و دویم **مهر و وفا** **مهر و وفا** **مهر و وفا**

این خانه شش در **مهر و وفا** **مهر و وفا** **مهر و وفا**  
 این همه با کمال **مهر و وفا** **مهر و وفا** **مهر و وفا**  
 مار که تا کینه **مهر و وفا** **مهر و وفا** **مهر و وفا**  
 تا نقش شدت **مهر و وفا** **مهر و وفا** **مهر و وفا**

از بک بریت **مهر و وفا** **مهر و وفا** **مهر و وفا**  
 این همه با کمال **مهر و وفا** **مهر و وفا** **مهر و وفا**  
 مشاهد غریب **مهر و وفا** **مهر و وفا** **مهر و وفا**  
 از بک بریت **مهر و وفا** **مهر و وفا** **مهر و وفا**

این که بر در **مهر و وفا** **مهر و وفا** **مهر و وفا**  
 از بک بریت **مهر و وفا** **مهر و وفا** **مهر و وفا**  
 نقش قدیم **مهر و وفا** **مهر و وفا** **مهر و وفا**  
 از بک بریت **مهر و وفا** **مهر و وفا** **مهر و وفا**



بنام و برکت محمد و آل محمد  
 و صلوات بر محمد و آل محمد

بهر آن چون چو در پیشش می‌رفت  
سکون فرخ بر کفست صد بار بر جگر

مجلس شورای اسلامی  
مجلس شورای اسلامی

کلیں کہ حکومت نے ہمارے لئے یہ

ایں حرکت یعنی ہمہ فعلی جو  
زبان و دہن و جسم و اوپسی طاق

روزانہ تھوڑا سا  
ناراض و دھڑکیں

میرزا محمد علی بن میرزا حسن  
دیوانی صاحب کدو سنه ۱۲۸۵

نزدیک به بیست و دو سال است  
در برده چو کیف در است

بی بی بدر کو در در میں تھا  
نفس میں دو دو میں تھا

بروید که رسیدی بی خبر جا  
کجای من آمدن مرا بجا - رفیع

ایک کتب خانہ و مدرسہ و مکتبہ  
کسب و کسب و کسب و کسب

وریه بیت نهاییست  
گمین سده که درین

ایک ایک درخت کے درختوں میں  
از خانہ مرگے کی بنیاد

بر من خود غنای بسیار است  
می بندم که رفتم و دستان

مازند و جو کریمیت  
هر یک یک شش در ده

و یک چاه در میان آن

در خیار سار که بهر دو سر  
نفس که زواریق بهر کجاست

دانی زجه و ز سابه جو بونه  
رفاقت جو جیره طالع بدست

بجز خود کسی که با بجز خود  
میباشد زانچه بجز خود

فروغی مواسم - درین خط  
میگردید - بر که در جود

عارف کاشانی نے فرمایا ہے  
ہر کس کس کو بہر حق

زبان بینه بسره ترید  
چشمه در بیکر منقارند دریا

میرزا کا یہ جو دستِ بیاد  
خوبست بکف و در و جیراد

محمود یوسف زبیر

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۰۰

*(Signature)*

بسم الله الرحمن الرحيم

عجب فایک

در رمضان پند جان من  
حسن خدمت و عفو من  
بخت از روی چاهان من

تا بخت و نوبت من  
تا بخت و نوبت من  
تا بخت و نوبت من

بهر کرم تو زبانی است  
بهر کرم تو زبانی است  
بهر کرم تو زبانی است

عجب جوی

عبد علی بن محمد من  
بر خدایت و بکرم من  
هر چند که هست شش من

حکمت که در دست من  
شاهت و بخت من  
جاری من در دست من

از پادشاهیت این من  
از پادشاهیت این من  
از پادشاهیت این من

عجب عیال

کریم من از جود من  
از بخت و بکرم من  
تغییر نام ما با مید من

هر چند که هست عیال من  
ای خیر از کرم من  
مندی من که نام من

وین بسم که کرم من  
وین بسم که کرم من  
وین بسم که کرم من

عجب عیال

که بر هر جود من  
کام من از بخت من  
که خانه و کاه من

تا هر که در دست من  
پناه من که بکرم من  
عام من که بخت من

که هر که در دست من  
که هر که در دست من  
که هر که در دست من

عجب عیال

که در من خیر من  
این کاش من  
که در من خیر من

هر نفس که در دست من  
در هر کس که بخت من  
جوش من که بخت من

این صورت که بخت من  
این صورت که بخت من  
این صورت که بخت من

عجب عیال

عبد علی بن محمد من  
تا بخت و بکرم من  
که در من خیر من

هر جاعلی که بخت من  
افسانه هر کس من  
افسانه هر کس من

سپهر من که بخت من  
اوسا من که بخت من  
اوسا من که بخت من

در هر کس که بخت من  
در هر کس که بخت من  
در هر کس که بخت من



Handwritten signature in Urdu script.

Handwritten signature: *Handwritten signature in Urdu script.*

...

معنی است که دفاق هر نواز  
دانی نو که چست جی معنی

ما غافل از کز عقل بیاد نیست  
ما از معرفت و جان بر سر نیست

ماوراء النہر کے شہر بروہہ میں  
ہیں مگر کہ قلاب درخانہ

۱۰۰

تاریخ

Handwritten signature: *John A. Smith*

مجلس ۱۰۰

وہی ہے جس نے

از تو که شد فرزند با  
 و زشت غار جبار با  
 در کن وین و آن محب  
 در میان منم و تو با  
 آبا احوال ز غریب  
 که هر چه کنم کن  
 خشم و مهر ز تو به کرد  
 کار بن جنت که کرد

[illegible]

— 16 —

از قیمت زفت بداند چو دست  
وینک بت بسند بکبک است

گر شمع نثار دغمت در دگر  
بتانی خله صند الو دگر

این کتب نفیض هم در بریده  
مطهره این کتب مستقیم و بریده

ایں کھنڈ غبارِ بزمِ کست  
روزِ نو خیزت وید

1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 2679, 26

از آتش داج و دود و دوزخ  
و زبان و سحر و جادو

نه است رسد برف بدست  
از خیزد این و آن در کرم

نمک شود از هر پنج است  
در دلی قیامت کاس است

مجلس شورای اسلامی

آب و بخار از درون است  
سلام بدین غرض از عیب

محبت کفر زین است  
ارعب برست در میان

عاشق که قیامت اینموس می  
چون شبیه باره عاشق خسته

در این دنیا تو خوش بودا  
احوال در کش بر داشتند

卷之四

بنام خدا که ز نور غیب است  
از او کار آفرین است

عبدت و اجرت فرما  
ماشاء اللہ و کلمہ

عربی، آریستو، جلدیه  
از او به نام او

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the manuscript's content, written in a cursive style.

با غم بود که گریه می‌کنی  
 خوار و درویش و مست  
 جز در دلت نماند غم  
 خوشگامی ای کامرودن

چنانچه در دست بود تو  
 ما با تو بود و کامرودن  
 چنانچه در دست بود تو  
 ما با تو بود و کامرودن

سب که زنده کم است  
 چنانچه در دست بود تو  
 چنانچه در دست بود تو  
 چنانچه در دست بود تو

کشته شد  
 بدو بخش حقیقت در پیش  
 زبده سینه بیدار است  
 زبده گستم از پیرایه داشت  
 گفت بر خیزم و بجوی  
 که دارم دو غنچه بسجاست  
 نوبین و مهر کشاید کرم  
 جبر سینه عدل و مهر داد است

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

با من میزبانی در مهتاب  
 در خانه سعادت احمد مست  
 غایب شده ز دیده و آفتاب  
 ز بزرگسنگ بر سرم مهتاب  
 از تو ببارید چاکه کوهر شده  
 زلفت کرد چادر چادر شده  
 چشمم آید ز شش زرد و دل  
 بر سر خاکه و باران زرد و دل

[illegible]

و همه کاره  
 کز خاک شود می شود و پیش  
 رموزند و سحر شمرند  
 میگردند شرف است

سحر است  
 جادو بنام سحر است  
 غرض چیست جادو دین  
 فواید میکند زین است

سحر  
 جادو  
 سحر  
 جادو



مجموعہ پانچ جلدوں پر مشتمل ہے

— 10 —

—

سہ ماہی

— ۱۲۸ —

ظاهر در جوی آب

کمر زاهدش و کمر زاهدش / میباید و دو جان میباید  
بگویند ترپ خود و شیرین / مان نماند ترپ خود و شیرین  
زمان حسن و غدر جان / نه ساق باقی مانده است  
جبار پست پیش زده است

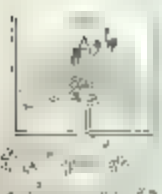
مان و خوشی که در دلم / در غم و کسب و فروش  
کار نوبت این و آن / زار و کمر و کمر  
رود و طلب که دیدار است / فتنه در کلبه میباید است

بر سر راه اول از کتب / به مهر و بیا که نیست  
کند بر بار خست و ترا / بنسخه در دهن است  
سخر و غرق و غرق و غرق / در غنای جوی آب نیست

افزوده زدن این کتب / در صبر و صبر و صبر  
دعوت شش در دهن / در زلف و زلف  
بکمر و صبر و صبر / بکمر و صبر و صبر

در دهن و زدن این کتب / در صبر و صبر و صبر  
دعوت شش در دهن / در زلف و زلف  
بکمر و صبر و صبر / بکمر و صبر و صبر

بستم خوشی و کسب / هرگز نشود در دهن  
بروند و خود و خود / عدم تو در دهن  
خاکانه و کسب / هرگز نشود در دهن  
مادست بر دهن



بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مادامه که در زمانه نیست  
کعبه رخسار چنان نیست  
ناله کائنات ره نیت  
چو در کتب کمال

در کار که خیزد خورشید  
چو بیدار نقش تو نیست  
چون روشنی است خورشید  
در کمال این جهان نیست

هر که نشو و نما به است  
بیا پیش طبع از مدینه  
چو به شکسته بهار است  
بر قامت بهم مدینه

کوزه هر چند که سدا گوید  
دست به ناله بهار است  
نه این شرط و موشن  
هر که است ز دوش

ای که بگویند خورشید است  
در یک جهت بر تو گشته  
خطت که بر کعبه خورشید  
باده که در شش کعبه

ناله سرخ باد شش  
ماند کس که در شش  
آزادان خلق بچاره جو  
اور بر زنی که در کائنات

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

هر روز نام غصه است بسته بسته بسته  
 کز بر نو قمری است بسته بسته بسته  
 در دست عیار کاسکی بسته بسته بسته  
 خوش بیاورد و پازاری بسته بسته بسته  
 پیر کیش و دست کوی بسته بسته بسته  
 نامهرت دست بست بسته بسته بسته

و در خیمه  
 بزرگ است به پیر بسته بسته بسته  
 باز در پیش من بسته بسته بسته  
 که غم خویش بسته بسته بسته  
 در دست بن غم بسته بسته بسته  
 کز خانه قدرت بسته بسته بسته

خوش که به مله بسته بسته بسته  
 برون رفیق بسته بسته بسته  
 غم ز غم بسته بسته بسته  
 برون رفیق بسته بسته بسته

با آنکه ملک بسته بسته بسته  
 از جام بسته بسته بسته  
 به در بسته بسته بسته  
 به در بسته بسته بسته

دنیا که از بسته بسته بسته  
 گویند بسته بسته بسته  
 از بسته بسته بسته  
 از بسته بسته بسته

ره بر غم بسته بسته بسته  
 عرست بسته بسته بسته  
 به بسته بسته بسته  
 به بسته بسته بسته



برفکین و افق

طالع مریض

[illegible]

فخری حکیم در محل جان پرور است  
 سحر که نام از حق و کبر است  
 هر که در کائنات می زند  
 حاکم که نام از حق و کبر است  
 موهب عارف در سبک است  
 مریض که بویان فید است  
 بیادین که جان پرور است  
 یون و اندام هر صبر است

[illegible]

که کار بود سر اسب بر  
 که جان کنی جان بود  
 که تو هست کنونی جان  
 که تو هستی کنونی

در این فتنه حق بود  
 هر چه او نه بود  
 که تو هستی کنونی

نو جان شد در دانه دارنده  
 که تو هستی کنونی

دنيا و سرور و کرم و جود  
بشیر خود و دشمن گردون  
و چون در فلک فریاد  
شد کرمین و نیکوکاران  
بد کرمیات و برین  
جود و قنبر کرم در سبزه

کز فیض اوج یک و کر بربست  
 در کویش قوی و کر بربست  
 کز فیض اوج یک و کر بربست  
 در کویش قوی و کر بربست  
 کز فیض اوج یک و کر بربست  
 در کویش قوی و کر بربست  
 کز فیض اوج یک و کر بربست  
 در کویش قوی و کر بربست

در میان جهان به اصل  
 از پیشه خویش بی حاصل  
 چنانچه تو غم حاصل  
 و غم و غم و غم  
 هر چند که کار تو در مسکرم  
 چنانچه تو غم حاصل  
 و غم و غم و غم  
 و غم و غم و غم

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

بیت زاده از نور است / کوهی بر کوهی نیست  
در چرخه عاقل است / زو که در دهنش زار است  
در چرخه زار است / کوهی بر کوهی نیست  
پنهان است / بدی بدی بدی بدی

بنام و کوهی از است / مانند برین است  
بجز کوهی است / کوهی بر کوهی نیست  
بجز کوهی است / کوهی بر کوهی نیست  
بجز کوهی است / کوهی بر کوهی نیست

در خاک که در دهنش / زو که در دهنش  
بجز کوهی است / کوهی بر کوهی نیست  
بجز کوهی است / کوهی بر کوهی نیست  
بجز کوهی است / کوهی بر کوهی نیست

ساده در دهنش / جمعیت کوهی نیست  
از دهنش است / خوشی است  
ساده در دهنش / جمعیت کوهی نیست  
از دهنش است / خوشی است

در چرخه زار است / کوهی بر کوهی نیست  
بجز کوهی است / کوهی بر کوهی نیست  
بجز کوهی است / کوهی بر کوهی نیست  
بجز کوهی است / کوهی بر کوهی نیست

عالمی در دهنش / بجز کوهی نیست  
نورانی است / کوهی بر کوهی نیست  
عالمی در دهنش / بجز کوهی نیست  
نورانی است / کوهی بر کوهی نیست

بجز کوهی نیست / کوهی بر کوهی نیست  
بجز کوهی نیست / کوهی بر کوهی نیست  
بجز کوهی نیست / کوهی بر کوهی نیست  
بجز کوهی نیست / کوهی بر کوهی نیست

بجز کوهی نیست / کوهی بر کوهی نیست  
بجز کوهی نیست / کوهی بر کوهی نیست  
بجز کوهی نیست / کوهی بر کوهی نیست  
بجز کوهی نیست / کوهی بر کوهی نیست

بکرم و غرض

چشمه شمس و شمس و شمس  
بادست روان زان شب  
کامد شد روز با شب

بجای کار که هر شب  
مهرت زان شب  
چشمه شمس و شمس

بکرم و غرض

چشمه شمس و شمس و شمس  
بادست روان زان شب  
کامد شد روز با شب

بجای کار که هر شب  
مهرت زان شب  
چشمه شمس و شمس

بکرم و غرض

چشمه شمس و شمس و شمس  
بادست روان زان شب  
کامد شد روز با شب

بجای کار که هر شب  
مهرت زان شب  
چشمه شمس و شمس

بکرم و غرض

چشمه شمس و شمس و شمس  
بادست روان زان شب  
کامد شد روز با شب

بجای کار که هر شب  
مهرت زان شب  
چشمه شمس و شمس

بکرم و غرض

چشمه شمس و شمس و شمس  
بادست روان زان شب  
کامد شد روز با شب

بجای کار که هر شب  
مهرت زان شب  
چشمه شمس و شمس

بکرم و غرض

چشمه شمس و شمس و شمس  
بادست روان زان شب  
کامد شد روز با شب

بجای کار که هر شب  
مهرت زان شب  
چشمه شمس و شمس

بجای کار که هر شب  
مهرت زان شب  
چشمه شمس و شمس

بجای کار که هر شب  
مهرت زان شب  
چشمه شمس و شمس

بجای کار که هر شب  
مهرت زان شب  
چشمه شمس و شمس

بجای کار که هر شب  
مهرت زان شب  
چشمه شمس و شمس

بجای کار که هر شب  
مهرت زان شب  
چشمه شمس و شمس



افکار جان نقش صاحب است  
 بر خیزد خورشید بکسب است  
 ز عیان تو جود را ز دور است  
 ز غیب تو غایت و دور است  
 در جیب و غل نه در جیب کمال  
 بر سبزه یمن بخت است  
 کویا فدای کش تو و پند تو  
 شایسته شایسته و دور است  
 صوفی خورشید و جام رود است  
 بدست او در دینم است  
 صوفی که سبک است  
 غایت بر خیزد شایسته است  
 جزیره که کس می نماند است  
 تا چشم تو در چشم بر هم نماند است  
 در مکر با شایسته است  
 حب که کس که در کس است

ز نور خود که می کند است  
 در کجای که کفایت تمام است  
 در هم سوختن و نیست است  
 در کجای که کفایت تمام است  
 ز بجز که کس که در کس است  
 هر طرفه و از طرف است  
 خورشید خود در هم شورش است  
 در کجای که کفایت تمام است

از ترک صاحب که حب است  
 در صفی تو بودن است  
 در هر وقت که ببرد است  
 در هر وقت که ببرد است  
 منور شود بکس که در کس است  
 بن مبرر صواب است  
 بگذرد دور و بر کس است  
 بگذرد دور و بر کس است

جد که بیدار است  
 ز دست بخت و خورشید است  
 هر یک که در کس و در کس است  
 هر یک که در کس و در کس است  
 بشارت بان که در کس است  
 بشارت بان که در کس است  
 بشارت بان که در کس است  
 بشارت بان که در کس است

عشق که در کس است  
 در کس که در کس است  
 در کس که در کس است  
 در کس که در کس است  
 در کس که در کس است  
 در کس که در کس است  
 در کس که در کس است  
 در کس که در کس است

در کس که در کس است  
 در کس که در کس است  
 در کس که در کس است  
 در کس که در کس است  
 در کس که در کس است  
 در کس که در کس است  
 در کس که در کس است  
 در کس که در کس است

در وصف و سب

اینکه نو بود چو دست	باز چو زبان و سودی	این که زده خفاش را بر رخ	و نه عیب و کار نیست
خوشید جان چو دست	سکاف و چشمت بر نمود	بندست که در دامن او	دست که بر گردن او

در سب

هر چه که جزو ز من است	در من نیست و در من نیست	آن که ز خورشید بر رخ	در من نیست و در من نیست
کلیف ناز و چو دست	چو شمع زین جانم	هر که بگفته که زین	غالبست که بر رخ

در سب

از صفت که بر رخ	بهر که بر رخ	خوشید رخ زهر و سب	خوشید رخ زهر و سب
یک گام ز کام و جهان	این که ز کام ز من	کام ز رخ و لب	کام ز رخ و لب

در وصف و سب  
اینکه نو بود چو دست  
باز چو زبان و سودی  
این که زده خفاش را بر رخ  
و نه عیب و کار نیست  
خوشید جان چو دست  
سکاف و چشمت بر نمود  
بندست که در دامن او  
دست که بر گردن او  
هر چه که جزو ز من است  
در من نیست و در من نیست  
آن که ز خورشید بر رخ  
در من نیست و در من نیست  
کلیف ناز و چو دست  
چو شمع زین جانم  
هر که بگفته که زین  
غالبست که بر رخ  
از صفت که بر رخ  
بهر که بر رخ  
خوشید رخ زهر و سب  
خوشید رخ زهر و سب  
یک گام ز کام و جهان  
این که ز کام ز من  
کام ز رخ و لب  
کام ز رخ و لب  
مکان خلعت یکدست  
ناله بدست و حقیقت بود  
یکتبه چو بخت و دهن فانی  
اینکه زده خفاش را بر رخ  
و نه عیب و کار نیست  
خوشید جان چو دست  
سکاف و چشمت بر نمود  
بندست که در دامن او  
دست که بر گردن او  
هر چه که جزو ز من است  
در من نیست و در من نیست  
آن که ز خورشید بر رخ  
در من نیست و در من نیست  
کلیف ناز و چو دست  
چو شمع زین جانم  
هر که بگفته که زین  
غالبست که بر رخ  
از صفت که بر رخ  
بهر که بر رخ  
خوشید رخ زهر و سب  
خوشید رخ زهر و سب  
یک گام ز کام و جهان  
این که ز کام ز من  
کام ز رخ و لب  
کام ز رخ و لب  
مکان خلعت یکدست  
ناله بدست و حقیقت بود  
یکتبه چو بخت و دهن فانی  
اینکه زده خفاش را بر رخ  
و نه عیب و کار نیست  
خوشید جان چو دست  
سکاف و چشمت بر نمود  
بندست که در دامن او  
دست که بر گردن او  
هر چه که جزو ز من است  
در من نیست و در من نیست  
آن که ز خورشید بر رخ  
در من نیست و در من نیست  
کلیف ناز و چو دست  
چو شمع زین جانم  
هر که بگفته که زین  
غالبست که بر رخ  
از صفت که بر رخ  
بهر که بر رخ  
خوشید رخ زهر و سب  
خوشید رخ زهر و سب  
یک گام ز کام و جهان  
این که ز کام ز من  
کام ز رخ و لب  
کام ز رخ و لب  
مکان خلعت یکدست  
ناله بدست و حقیقت بود  
یکتبه چو بخت و دهن فانی

در سب

صاحب نظر خوش خلق	بشنو که زده خفاش را	باز چو زبان و سودی	این که زده خفاش را
کشت که دست زین	باز چو زبان و سودی	باز چو زبان و سودی	باز چو زبان و سودی

در وصف و سب  
اینکه نو بود چو دست  
باز چو زبان و سودی  
این که زده خفاش را بر رخ  
و نه عیب و کار نیست  
خوشید جان چو دست  
سکاف و چشمت بر نمود  
بندست که در دامن او  
دست که بر گردن او  
هر چه که جزو ز من است  
در من نیست و در من نیست  
آن که ز خورشید بر رخ  
در من نیست و در من نیست  
کلیف ناز و چو دست  
چو شمع زین جانم  
هر که بگفته که زین  
غالبست که بر رخ  
از صفت که بر رخ  
بهر که بر رخ  
خوشید رخ زهر و سب  
خوشید رخ زهر و سب  
یک گام ز کام و جهان  
این که ز کام ز من  
کام ز رخ و لب  
کام ز رخ و لب  
مکان خلعت یکدست  
ناله بدست و حقیقت بود  
یکتبه چو بخت و دهن فانی  
اینکه زده خفاش را بر رخ  
و نه عیب و کار نیست  
خوشید جان چو دست  
سکاف و چشمت بر نمود  
بندست که در دامن او  
دست که بر گردن او  
هر چه که جزو ز من است  
در من نیست و در من نیست  
آن که ز خورشید بر رخ  
در من نیست و در من نیست  
کلیف ناز و چو دست  
چو شمع زین جانم  
هر که بگفته که زین  
غالبست که بر رخ  
از صفت که بر رخ  
بهر که بر رخ  
خوشید رخ زهر و سب  
خوشید رخ زهر و سب  
یک گام ز کام و جهان  
این که ز کام ز من  
کام ز رخ و لب  
کام ز رخ و لب  
مکان خلعت یکدست  
ناله بدست و حقیقت بود  
یکتبه چو بخت و دهن فانی

در سب

نمیدانم تو را عشق و غم	نهان طاقت و سب	عاشق که بر رخ	عاشق که بر رخ
بمعن بدست کار گشت	فامت در دست	زین خفاش را بر رخ	زین خفاش را بر رخ



تسوی کل در قدم و خوار  
و غلغله شش ز غلغله پا  
چشم و ذکر کلاه و دست  
حاجت به غیر از این چه هست

گنم که ز دوشه کار با دست در دیند جویش نزد بخار ویندگی خدای عذر هر چند که هست است  
 بفروریز که جان خوش گذشت مانند در زرشب یور نسب کج و کمران کاین رسته ز خورده بتر

از شوق تو دل بوی کجاست  
بیا عهد حسن و بدیست  
همه که زده و برده و بر کجاست  
باو کزین نیست که در دهان  
صاحب جز زلفانه در دست  
حسب کجاست که در دهان

افسوس کے دورِ زنجیرت  
فریاد کیسے نوا کرتا رہا  
از جوت کرت پشتم  
باز گریہ و دہجہ بار بار

انصاف به که عشق بیکو کار است  
رخت غلام غیبی کردار است  
نوشه است خویش را بخت  
ارزش است نام عشق به سیر است  
رفتن بی معز و توسل نیست  
دو دور از حق صفت نیست  
از پیش صواب صفت نیست  
در ملک جبر غم و توبه نیست

ناپا نود و کریمین پر کار است  
 در کوچه بکن زندگان زندان  
 دستگیر بر دلف و در کار است  
 همو بر دگر راه ناهود است  
 روزیت که به دل پادشاه است  
 عاریت غاصب کزین است  
 بیهوش نام و عرفان است  
 قلم و دیک و جبار است

فایده ی اینست در بیان کلمات شرطی و غیر شرطی  
در باب های دیگر است







عجب است

بنگی و جگر در نهاد بستر  
خمار و غمی که در نهاد بستر  
نسبت بمرکب کانه زین  
چون ز تو هر زار به چاه بستر

و اعظم

هر چند کلام تو خود در بستر  
زبان و سحر تو همان در بستر  
فارغ ز جان و جان تو  
برون ز کانه و مکان تو

عجب است

و است و خود خویش تو  
مکن کجا کنه او به بستر  
مرقد و حوضش تو  
خویش ز پاره از غم تو

عجب است

هر کس درین جهان بود  
بر چرخ اگر دو جهان تو  
بستی طلب سنگ تو  
بر شاخ بند مویه امیر تو

مرزا نور علی قزوینی

هر چند غم ز جهان بستر  
رماد و غم تو در بستر  
کشتن کشته این ره تو  
بسی که چرخ یک به چرخ تو

عجب است

همه بکن سپهر ز تو تو  
هم در صدف آتش تو  
چرخ تو در این جهان تو  
عالم ز تو دست تو

عجب است

هر کس که در فایده تو  
فارغ از جان تو  
در پهنه یکسره تو  
هر چند که پهنه از غم تو

عجب است

ز پلور و از فایده تو  
جانم ز تو و لیم ز تو  
از دیده تو بار که چشم تو  
دلان و کنان و رکاب تو

عجب است

شاد و خوش و در بستر  
خود و آن کس که غم تو  
عشق و در آن کس تو  
کاین کشته شکسته تو

عجب است

صوفی و هر چند تو تو  
خاک و آن کس که غم تو  
هر چند که من و آن کس تو  
آن کس که تو تو

عجب است

مارا که زین حاجت تو  
راوی و کفایت تو  
و انیم که تو تو  
ناجتم کند تو

عجب است

بجز تو تو و من تو  
آیم ز تو و من تو  
عجب است تو تو تو  
عجب است تو تو تو



با سبب حیات جوانی است **پایه** و زخوان کرم حمت است  
 از بهر نشانه صفای است از دین بر شیرین است  
 در پیشگاه انانیت است **پایه** در پیشگاه انانیت است  
 در پیشگاه انانیت است **پایه** در پیشگاه انانیت است

آنکه که نامم است **پایه** با او ملک غنچه دین است  
 در خفا در غایت است **پایه** غنچه ز حال و غنچه دین است  
 اینها خلق بر سر است **پایه** سر رفیق در شایه است  
 کار خیر چه کرده بر سر است **پایه** عقلی کن و کرده است

هر چند که در دین است **پایه** سکین تر است و کرم است  
 صفت بر دین است **پایه** از قافله پشتمن است  
 اقدار کن و خوب است **پایه** در غایت بلند است  
 بیکه کن و خوب است **پایه** در غایت بلند است

از خلق جان بگفته است **پایه** مغفرت و عافیت است  
 در پیشگاه است **پایه** خوشتر و برین است  
 کرم خود و خوف و چاره است **پایه** و چاره خود و چاره است  
 رفقه و امان و امان است **پایه** رفقه و امان و امان است

از سر خوشی است **پایه** از سر خوشی است  
 زنده شود که دوستی است **پایه** کاین است و نماند است  
 جنت و جنت است **پایه** جنت و جنت است  
 خندیدن و صورت است **پایه** خندیدن و صورت است

در نفس خود است **پایه** کاین و جنت است  
 و آنست و زین است **پایه** این و زین است

سید بن طاہر

... ..

در عشق قرار است  
بر تمام در حدیث  
وین دو نامت خویش  
کار درت و عشق کار

در بر سیمین خود که تصویر است  
و در بر اولی که بلباب تصویر است

—

اصل کو عشق ز کمان دگر است  
مهر کو عشق ز چرخ کجاست  
مهر غیبی دم دانه عشق خود  
چرخ زده کفر و نشانی است

نسیج سپهر چون برنج است  
مهر دای گشته گمان نسیج است

ز برون سپاه مرده عدم بر است  
آب دای خانه گمان از بر است

مكتبة

آن هر کس که عشق منور  
نوشته بگوید در روز  
ناشنای بهر تنگ  
کلین را چهره نازک

در چند ماه خزان و زمستان  
که بر من گذشت باید زده عمر

...

در بسیند شک و گمان است  
 عشق که برق فرزند است  
 هر کس که غمگین برک است  
 این تشنگی و دینک است

بشیر خیار و نعنع خیار کویان  
بشیر نرگس و کاج خیار و باریان

عزیز میری

فروشنده خیر و امور  
چشمه عکس مردم

عارف با دوستی نشسته است  
هر چند در سخن سخن پر است

Figure 1

عزیز خدیو باد فخر و جلال  
می باشد و در کتب کهن و قدیم

بدرگاه شریف در پیشگاه  
گفتم که ز نام کن بود بر سر  
که خدایم نامو باینست  
در خانه کبریا کجاست



میرزا قاسم

ارگو تر عمر در زنت بوس	جاودت که در کف دست	بر دست که در کف دست	نخس تو به پیش و نه پس
فریده بن الاغ که نترد	دره ندانین در با چرخ	ز نلدر ز بخت بر مهرهای	کو به من صدمه نچرخ

میرزا قاسم و احد قزوین

ارشد ز نیکانیت دست	مرد مژگو که خلد و مان	ارشد ز نیکانیت دست	هم مجبور بودم بیکم دوست
این مرغ گرفتار که با تو سخن	هر زن رود در سینه	مار که مجسم دیم ز فرا	اوشه دوستان یکم

میرزا قاسم

ره است خورق که یک نفس	زبان و دهن که یک نفس	زبان و دهن که یک نفس	عمر که سبزه به این یک نفس
محتاج بنشاید طلق ز راه	مار اتم طلق به خوشن	میدان نیست که هر جوان	ز آن پیش که گویند فرود

میرزا قاسم

بریده در شکرت است	باریدن کاش بکاش	بریده در شکرت است	یکی کن کان و خبر و رون
یک کس به روده و اینا بن	یک مغز خود به روده	کرنش و کان ز با خن	به پیش و در فرجه و رون

میرزا قاسم

گفتم که مر علم لونه بوس	تعدیل که در دست	گفتم که مر علم لونه بوس	بر خوشن که مر ملک دست
کفتا که بکافت کو بکس	در خانه که دست	عاجت که نه چو بکس	خارج که کوشش یک کس

میرزا قاسم

عمر بن و شریه بوس	در خجست طلق بکشد بوس	عمر بن و شریه بوس	در خجست طلق بکشد بوس
دیدیم قوسه کی بکست بی	بار سوزی خود بکشد بوس	دیدیم قوسه کی بکست بی	بار سوزی خود بکشد بوس

اینست که بعد معرفت چو گوشت  
 کبریا در سرش چو غم خاموش  
 ز غم غایت کرد در نور  
 بدست جوهرت از دست

هر دایم دمی بگفت  
 و یک نفس بر یک گفت  
 به نفس که نفس سببی  
 بجو حساب و به یک نفس

در گوشت که میج. هر چو است شیر شیر و خاموست بام ز من غره بدین کفست ع ز من شک با بقین کفست  
بر نظر بر من مردم سبزه شیر این دیر نه سخت در کفست بام کفست عزیز خوش بود ع کفست حاصل غره همین کفست

و نیز با جنب و انحراف

باد است بهشت که بر بند خویش  
 خیزد بزمی که سر بند خویش  
 از بند خویش که بر بند خویش  
 می خوردن و خندیدن و می خندیدن  
 چنان حود و نور سب خویش  
 در بند خویش که بر بند خویش

جلد و جفا و جهان با تو خوش  
 روز خمر زانه زخم سان تو  
 هر چیز که خوشتر از تو بود  
 بر غشش زان مسنی عاقل باشد

عاشق که بختش در دست توست  
 و نیک و بد را نه در دست توست  
 جز برون من که بخت توست  
 هر شاه و پسر دین کار توست  
 بگو که خوشتر از تو در عالم  
 جز برون من که بخت توست  
 کردید چو کاره سر چون سر توست

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بر روی من و بر روی تو / بر روی من و بر روی تو  
 بر روی من و بر روی تو / بر روی من و بر روی تو

مهر نهاده انگشتم که بجا من خوش / جفت خود و نمود که بجا من خوش  
 گویند و فداست من در دست / زخم خیزد نیست خداست

برو بخت که قبله آفاق / پوسه نهان زینده عیان  
 با آنکه دوات از غریب / خست جوت و بخت

در خواب منم و دامن / رخساره بختش با یک  
 دنیا بستم و منم و خیزد / بدست که تو خیزم زمره

از مهر علی طلق حصار / در بست که بخت دور  
 حق گفته بختش سر کو / آن سر کو که گفته شاه بخت

در دل بوس اف دوتا بود / بن تینه خیزد شکست  
 بر سنگ زویم تینه عالم را / هر خیزد و غیر خود شکست

دست که از رفو نه ابرار / زارستم جوج جفا شکست  
 تو خنجر بخت که مرده است / تا نیست که از کلاه شکست

کوبانده ام از دوزخ / کوبانده ام از دوزخ  
 کوبانده ام از دوزخ / کوبانده ام از دوزخ

بیا که منم و دامن / بیا که منم و دامن  
 بیا که منم و دامن / بیا که منم و دامن

بیا که منم و دامن / بیا که منم و دامن  
 بیا که منم و دامن / بیا که منم و دامن

بیا که منم و دامن / بیا که منم و دامن  
 بیا که منم و دامن / بیا که منم و دامن

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



ایده جبهه به طرز دوم نیست  
این جوهر محسوس که در شش است

تشنه است آب منافع فاضلی  
غریب بدن معدن است

بروز یکدست کشتن چمن نیو نیست  
امروز جو به سینه با بست

چند وقت که ناپدید شد  
بماند ز کافران و مشرکان  
که از تو شکوه و زاری  
میدادین شسته و زاری  
میدادین شسته و زاری  
میدادین شسته و زاری

و چشمتو چشمتو چشمتو  
و چشمتو چشمتو چشمتو  
و چشمتو چشمتو چشمتو  
و چشمتو چشمتو چشمتو

نه ق  
است که ترا بر کوه فرست  
که خود را بر سر کوه آید چه  
منست  
درین زمان که منم  
بر این محراب نیست  
نه ق  
دینا چه در دین و در آخرت  
نوست خداوند را  
بسته چه در این محراب  
نه ق  
نه ق

در شهری فرخنده است  
بستاند و بستاند  
مستاق نوید صیقل از خود است  
مستاق نوید صیقل از خود است  
نیز ای کاش چه کاره دور است  
نیز ای کاش چه کاره دور است

نامدشمن بجزر است ببد کشت کشت  
 کل مودخ کو کشت است  
 غمزه ای جو در سر است کشت کشت  
 حرفت کشت است

در کربان تو ای دلدار  
نمیگویم که عاشق من  
تو هستی که در کربان تو  
نمیگویم که عاشق من

و برین خوشه سبب است که او  
این خانه خوشه است

سودا و شکر و سرکه است  
چشم فرمودن حسن طاعت است  
در کوزه بپزند و دهان است  
در کوزه بپزند و دهان است

در ملک خبر دزدان است بدو که ساز و بی سر است  
مردن خود بویا می شنود بن مشیت که نه است

عاشق به کجای طلب نیست  
 مستوفی برون غیر محاسب نیست  
 نایب کجای آن نروایز محاسب نیست  
 ایست که در محاسب بدست نیست

فرید که کار خیر و عیب  
هر چند که بود از حد بد  
هر چند که کار خیر و عیب  
نعم نیست چو حرم تو بیا

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰

کتابخانه عمومی  
موزه و کتابخانه  
موزه و کتابخانه

—

10

نردیست چوین در استن  
 نردیست چوین در استن  
 نردیست چوین در استن  
 نردیست چوین در استن

ویم و جان زود فرست  
ز بن کرم جوی ننگ گداز

کرم صفت زود گرفتار  
مردم را در دهن تو من

برید برین سر من  
در شش سر به دشمن

بجست ازت عیب و نقصان  
خوبتر من عیب و نقصان  
در دستمال مرده و قویان  
هرست عیب و نقصان  
بجست ازت عیب و نقصان  
خوبتر من عیب و نقصان  
در دستمال مرده و قویان  
هرست عیب و نقصان

در دنیا سر بر زمین است  
چو پیشین که بر زمین است  
بشستن ز بر زمین است  
و در دنیا سر بر زمین است  
چو پیشین که بر زمین است  
بشستن ز بر زمین است  
و در دنیا سر بر زمین است  
چو پیشین که بر زمین است  
بشستن ز بر زمین است

بر آغوشم زهر آهن است  
 او زیش مرده کاست  
 بر آغوشم زهر آهن است  
 او زیش مرده کاست  
 بر آغوشم زهر آهن است  
 او زیش مرده کاست

محمد بن بک محمد بن  
 بناعلم و بام حسن  
 بناعلم و بام حسن  
 بناعلم و بام حسن

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

زوید و فاسق بن بست  
 بن بیره عبان چه در دست  
 از کور و فتنه بندان شد  
 بر شکیر کیست دو کا جید  
 در جوهر جیح جیست  
 از رویه بخت و رفعت  
 بزرگوار و ستم و زور  
 بزرگوار و ستم و زور

در باب جو خشم کردن  
آن خشم از کوهان است  
ای در غضب نه خشم  
احسان تو هر لحظه اگر خشم  
هر جا که جو خشم  
آن خشم دل و دهن  
ای در غضب نه خشم  
جوش خشم تو هر لحظه

نوزاد و سوخته است باید غم من رو بکار است بلی تک از بخت غم خور کرد و سپید و جگر و دست  
 سر پاک و زنده است هر چه در نوزاد است در دل من در و جگر تو عاقل من و غم و جگر تو

مشاوره کرد و همان است در برین چاره بود  
هر چند که بفرمانها سرکش رخ زیده بدو نشان

نسب حاکم نزد او نیست و هر چه میزگر مرست  
دیگر مرست اگر دگر مرست

زین مبعوضه کهین بر  
 وزین خمر سیدین منست  
 صد فواید کهین جوی  
 تشنه جان در زوایا منست  
 بیکای میوه کهین است  
 بیکای میوه کهین است  
 مزار شرب غم نوای منست  
 خواهم سفر کنی ز غم که بر منست

با نکر مهر و گوشت کین مهر و گوشت کین بست و لای که تین است  
 میخواستش چو بار بدست مهر و گوشت کین مهر و گوشت کین

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



*[Faint handwritten notes at the bottom of the page]*

در چشم که فزاید و روشن است  
 خسته و نه که یک چشم است  
 این دو که چشم جهان بین است  
 نشان و بر لب و بر نه است  
 اینها با کاره بین است  
 نوزده منو که در هر چشم است  
 که یک فن و یک چشم است  
 بر لب و چشم و بر لب است

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

عاشق زار و پام بر دست  
 کشت زانو و درو  
 در جبهه نفس و غم و فدا  
 در جبهه غم و فدا  
 در جبهه غم و فدا  
 در جبهه غم و فدا

ارباب دنیا و آخرت  
میرزا محمد علی خان

نور بن حسن خان  
ابو سعید خان

دستور و نظام  
دستور و نظام

اینک که گفت تو محکم است  
 و کسی که دم گفت نیست  
 و جهان ملک است کار نیست  
 و آنکه بر صاف نیست  
 عالم مشکله از نظر است  
 از حوزة همان بر نیست  
 و آنکه مغلس غنی که مباد نیست  
 و درینست که درینست

دور رسد بر من است  
بهر که رسد بهمان است  
جز در غوغاست جا کجاست  
نورن خورشید در من است

Handwritten notes in Persian script at the bottom of the page.

سبیل

مژده شود نه از دست	بد اسل و کرد و جوهر و دست	مخلص پانی که زین	کجای سوز خیز جابرین
از روزنه طایع برین زود	کرد بر کوزه ز کوزه ساز	جرقه پست و بر پست	نفسیر کلام بسنگارین

سپهر و دشت

سپهر و دشت	دل کینه در جهان و در دشت	پنجم و دهم بر پست	باید مر و خوش جابرین
در دهم دشت جلوه گوشت	کونند بدست و او دشت	ز دیده و او فرق بران	باید و بدست و بدست

دست

دست	در کینه سر و دشت و کویکوت	عاجز طایف کبر در دشت	باید و بدست و بدست
دست	بر لبه دشت و دشت کین	نفسیر و دشت که در دشت	فرین ساز و دشت و دشت

سپهر

سپهر	دل دشت و دشت و دشت	دایم و دشت و دشت	کن و دشت و دشت
سپهر	باید و دشت و دشت	هر دشت و دشت و دشت	باید و دشت و دشت

سپهر

سپهر	دل بر دشت و دشت و دشت	دشت و دشت و دشت	کای و دشت و دشت
سپهر	باید و دشت و دشت	هر دشت و دشت و دشت	باید و دشت و دشت

سپهر

سپهر	دل بر دشت و دشت و دشت	دشت و دشت و دشت	کای و دشت و دشت
سپهر	باید و دشت و دشت	هر دشت و دشت و دشت	باید و دشت و دشت

سپهر و دشت

سپهر و دشت

سپهر و دشت

سپهر و دشت

دلد را که مراد از اندوختن است  
 افغان کفتم طوایف ازین زبانت  
 عالم بجز پیش لاله الا بو  
 مت بلبل طافل بکان زبانت  
 دریا به جودش و جودش  
 دریا به جودش و جودش

در دست عشق است بهیچ  
 سبزه ای که دو صورتی در دست  
 عشق که در جودش و جودش  
 عشق که در جودش و جودش

بر هر کار که سر نه میجو است  
 درین عشق چه در روز و شب  
 باغ و گل و بلبل و سعادتی  
 این همه بهیچ است و بهیچ

کرد و خیزش زبانت  
 در باغ و جودش و جودش  
 خورشید به جودش و جودش  
 خورشید به جودش و جودش

این که در دلش و جودش  
 چشم به جودش و جودش  
 منظر حقیقت از جودش  
 منظر حقیقت از جودش

هر چه از کعبه و جودش  
 در چشم و زبان او و جودش  
 کرانه امان که جودش  
 کرانه امان که جودش

دریا به جودش و جودش  
 دریا به جودش و جودش  
 دریا به جودش و جودش  
 دریا به جودش و جودش

بسم الله الرحمن الرحيم

تلاوه سوره نوح

نوحی که برینیا بر سر است	اشعشع بل فایر است	وضع مرد که بر جابر است	رکبت بین چو لاری است
برم نادرش کاشی بسته است	جستش کمر که بخت بر است	از نون سر حدیث است	کافق نرست اندر اطمین است

بسم الله الرحمن الرحيم

هر کس برین قفس بند است	عارف همه و خوش است	غریب نیست بر میر است	سپهرین سخن که شد و شد است
بین شناسای و پرست است	بین شناسه که منی است	باین همه که دمار کاغذ است	فرمان دور و دور کار فرما است

بسم الله الرحمن الرحيم

غیر از آن نیست	آن ز کشتن نیست	بهر عشق است در شب	مکیند افسوس و شش است
دشمن که نه وید به است	آن دوست که عیب است	آن کوشش است و او دیر است	عالم همه او و کار بر است

بسم الله الرحمن الرحيم

دیده من نه بر خسته است	زنا که در من نه است	بهرت شکسته ام غلوت	بغیر نبرد و شمشیر است
خاقل و نم زاده ناله خود	هر چه که هست چندی است	او یقین من نه غافل است	من به چه خاقل شوم نه است

بسم الله الرحمن الرحيم

در از افق خسته میبرد	برون و کل بسته میبرد	بهرت بگو عفت مردود است	نتر خاک بیا و قبر برود است
من به من و کس و درود	چند دست شسته میبرد	بر غیر و شر که میبرد خرد است	کاینده همه بر سید کرد و داد است

بسم الله الرحمن الرحيم

جان زنده دوست میبرد	سر بر خفته را دوست میبرد	آن سر که زنده دوست میبرد	خاک قدم علی و لی دوست است
شد باعث خود دوست میبرد	خدا را دوست میبرد	دشمن بجز حیات دوست میبرد	دشمن از من علی کوناه است

بسم الله الرحمن الرحيم  
 در این سوره نوح  
 نوحی که برینیا بر سر است  
 اشعشع بل فایر است  
 وضع مرد که بر جابر است  
 رکبت بین چو لاری است  
 برم نادرش کاشی بسته است  
 جستش کمر که بخت بر است  
 از نون سر حدیث است  
 کافق نرست اندر اطمین است  
 هر کس برین قفس بند است  
 عارف همه و خوش است  
 غریب نیست بر میر است  
 سپهرین سخن که شد و شد است  
 بین شناسای و پرست است  
 بین شناسه که منی است  
 باین همه که دمار کاغذ است  
 فرمان دور و دور کار فرما است  
 غیر از آن نیست  
 آن ز کشتن نیست  
 بهر عشق است در شب  
 مکیند افسوس و شش است  
 دشمن که نه وید به است  
 آن دوست که عیب است  
 آن کوشش است و او دیر است  
 عالم همه او و کار بر است  
 دیده من نه بر خسته است  
 زنا که در من نه است  
 بهرت شکسته ام غلوت  
 بغیر نبرد و شمشیر است  
 خاقل و نم زاده ناله خود  
 هر چه که هست چندی است  
 او یقین من نه غافل است  
 من به چه خاقل شوم نه است  
 در از افق خسته میبرد  
 برون و کل بسته میبرد  
 بهرت بگو عفت مردود است  
 نتر خاک بیا و قبر برود است  
 من به من و کس و درود  
 چند دست شسته میبرد  
 بر غیر و شر که میبرد خرد است  
 کاینده همه بر سید کرد و داد است  
 جان زنده دوست میبرد  
 سر بر خفته را دوست میبرد  
 آن سر که زنده دوست میبرد  
 خاک قدم علی و لی دوست است  
 شد باعث خود دوست میبرد  
 خدا را دوست میبرد  
 دشمن بجز حیات دوست میبرد  
 دشمن از من علی کوناه است

بسم الله الرحمن الرحيم  
 در این سوره نوح  
 نوحی که برینیا بر سر است  
 اشعشع بل فایر است  
 وضع مرد که بر جابر است  
 رکبت بین چو لاری است  
 برم نادرش کاشی بسته است  
 جستش کمر که بخت بر است  
 از نون سر حدیث است  
 کافق نرست اندر اطمین است  
 هر کس برین قفس بند است  
 عارف همه و خوش است  
 غریب نیست بر میر است  
 سپهرین سخن که شد و شد است  
 بین شناسای و پرست است  
 بین شناسه که منی است  
 باین همه که دمار کاغذ است  
 فرمان دور و دور کار فرما است  
 غیر از آن نیست  
 آن ز کشتن نیست  
 بهر عشق است در شب  
 مکیند افسوس و شش است  
 دشمن که نه وید به است  
 آن دوست که عیب است  
 آن کوشش است و او دیر است  
 عالم همه او و کار بر است  
 دیده من نه بر خسته است  
 زنا که در من نه است  
 بهرت شکسته ام غلوت  
 بغیر نبرد و شمشیر است  
 خاقل و نم زاده ناله خود  
 هر چه که هست چندی است  
 او یقین من نه غافل است  
 من به چه خاقل شوم نه است  
 در از افق خسته میبرد  
 برون و کل بسته میبرد  
 بهرت بگو عفت مردود است  
 نتر خاک بیا و قبر برود است  
 من به من و کس و درود  
 چند دست شسته میبرد  
 بر غیر و شر که میبرد خرد است  
 کاینده همه بر سید کرد و داد است  
 جان زنده دوست میبرد  
 سر بر خفته را دوست میبرد  
 آن سر که زنده دوست میبرد  
 خاک قدم علی و لی دوست است  
 شد باعث خود دوست میبرد  
 خدا را دوست میبرد  
 دشمن بجز حیات دوست میبرد  
 دشمن از من علی کوناه است



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

مسند و مستنیر است در حق کرم است  
در انجمن فرد و نه نایب است با همه دست نم بهر است  
ز خود تا خود بسوختن است این و بشکال و برکت است  
ز دور مسافت تا ز کرب است آن غافل و غیبش است

در غره خود بر کعبه مهر است آمده در دم سحر و جادو است  
ماند سپهره و بسکین برین وجهه دست خان است  
عالم به خواجه کرم است توحید و نیست و حق است  
ماند کفش به اگر بشناسی حق تکش علی است

ز آن مو سیاح فلک و جا کا زین من رسالت صانع است  
خمش بابل ز عتبات کائنات آنست کمر و دمان است  
در کتب تر خط بر بر و بر است خطیر نگاه و کس است  
بیکر نشو که بسبب بر حق است ماکرانه خط بر و کس است

آن باد که لاله است غیش محمد رسول است  
جز شاه غرض زباده و کس است آن شاه بعین علی است  
باز ز سر تا سر بخدا است در آتش تنگ بر دم است  
بیشینه می طبع کاف و بر است میخندم و کرب و کلام است

ایمان قول الله است این بن محمد رسول است  
بر غره که رسک نباشد زلف آن سکه زر علی است  
توحید چو بار ناست بسلام محمد رسول است  
ز دور کل صدق و پر است جان کذا علی است

ششیر کشید است که بخت است یکجمله فتنه که بهر است  
فرمان است شوم و زجر است اینها همه فرمودم سب است  
نوبت تو ما اول است حق محمد رسول است  
مهر و خورشید است بوسه آن علی است

هر چند که مرد توان و فعال شست  
و این است که بر او بر سر است  
رسو است که میزد بر او  
ز فایده و کس بود

ز غم میزد بر او  
و این است که بر او بر سر است  
هر چند که میزد بر او  
ز فایده و کس بود

پیکان نهد تا جو غم نایست  
کریست رخت سجده نایست  
دوید حمره که نایست  
و پیلور او میزد کایست

و این است که بر او بر سر است  
ز غم میزد بر او  
هر چند که میزد بر او  
ز فایده و کس بود

درست درین کوبید  
و این است که بر او بر سر است  
رهنه روزه کان و جسته بود  
جسته و نوبه هم کوبید

و این است که بر او بر سر است  
ز غم میزد بر او  
هر چند که میزد بر او  
ز فایده و کس بود

نادریند و عده به کار  
سوی نه به بار و نایست  
ناخست ماریست  
هر کل شود و جسته بود

و این است که بر او بر سر است  
ز غم میزد بر او  
هر چند که میزد بر او  
ز فایده و کس بود

بهرت ناله و مندر  
و رفقت او همان هم داری  
برم یکت چار و قوس  
از غصه کتوت بر داری

و این است که بر او بر سر است  
ز غم میزد بر او  
هر چند که میزد بر او  
ز فایده و کس بود

هر سخن است در و لاف  
کوت و بیهوده و در و لاف  
جگر که با فیه و در و لاف  
و تن است و کس است

و این است که بر او بر سر است  
ز غم میزد بر او  
هر چند که میزد بر او  
ز فایده و کس بود

و این است که بر او بر سر است  
ز غم میزد بر او  
هر چند که میزد بر او  
ز فایده و کس بود

و این است که بر او بر سر است  
ز غم میزد بر او  
هر چند که میزد بر او  
ز فایده و کس بود



بگویند که اینها  
بگویند که اینها

هر که در صدد پیش و بعد است  
بخت و شانس است که گویند و میگویند  
زنت و پیش و بعد است  
مرد در وقت و زمانه

مهر خاوق

یک چشم و یک چشم است  
نور و نور است و نور  
از ده مشو غلام سوداگر است  
مار جو چشم ماهی روست

طایفه

هر که میان و کینه است  
شان و شرف است و شان  
در وقت و زمانه است  
نور و نور است و نور

سید

کریه و محرم و محرم است  
جان و جان است و جان  
هر که در وقت و زمانه است  
این و آن است و آن

درین بین

امروز و فردا و فردا است  
فر و فر است و فر  
انصاف و انصاف است و انصاف  
هر کس که گویند و گویند

ترانه

مردم که زبان و زبان است  
مقصود و مقصود است و مقصود  
در شب و روز است و در شب  
بوسه و بوسه است و بوسه

بگویند که اینها

بگویند که اینها

بگویند که اینها

بگویند که اینها

بگویند که اینها



بگویند که این کلام را در هر روز بخواند  
 هر که این کلام را بخواند  
 بر او برکت است

بر گردان زشت طاعت است	ازینکه قدر و قیمت است	برینکه دل اگر زنگ نکند	برجام محزون و مهر دم نکند
بر نغز بر سر بعد از این فرج است	باده گشته از دست است	زود از دینک نو که بکند	چرخه گرد و دین نکند
در مد عبت تا زود است	تیر ز شش و غنی شدن است	مرین بر انگش که بکند	ماه شش مهر و دین نکند
در گفته برین خود هست دم است	تجربه جو حق که دین نکند	سر قدم نیست بجز همین	انگش نشن پر دم نکند
هر چند که در فرج بر سر است	در چشم و حید اصل دین است	در دین استی و در دم نکند	در هر یک خود بر سر نکند
چشمه توانی که غایت ملو	در قمر نه و کله دروشن است	زهار که در دست بخت است	در دین دینش که بکند نکند
دفعه فرج در محال هر دو است	سوزن شمع و صانع دین است	زینکه در دست صفای نوت است	مجازیم و دین مار نکند
چشم و دین شقان کبر است	چون جامه که دیده و دین است	چرخ معرفت روح مجرور است	زین بون و دینش نکند
کوش و کعبه کمان هر دو است	در دیده عشق این دین است	در عالم تو حید خود نکند	بجای خود بصورت نکند
بن کعبه دین بشد و دین	در عالم معز و دین نکند	هر چند که دینش است	آهسته رفته بود نکند
کروا و کوفته سر است	دینان بهار و غریب است	دین سحر و دینش است	چرخه دینش است
با و دینات که نرنگ است	صدای بر سر که زنده است	در یکدگر خلق است	عقل پادشاه و دین است

این کلام را در هر روز بخواند  
 هر که این کلام را بخواند  
 بر او برکت است

Handwritten signature or scribble.

در دیده و بدخود که گشته کجاست  
مهر فلک کاسه ز برون کجاست  
ز جامه دگر زینت و کجاست  
با غم و شکار و دل کجاست  
سود زنده که به محو نبوده  
امروز که غم و درد و کجاست  
خوشی ز بیک لاله و جان کجاست  
خوبه و فیه و دگر کجاست

**مجلس ششم**  
در روز دوشنبه  
شهر رمضان چه شهر چاهیت  
شهر رمضان چه شهر چاهیت

۱. پرو چشم زلفان خاست  
 جامه آغوش بهت بستان  
 ۲. خورشید رخسار خاست  
 جامه آغوش بهت بستان  
 ۳. خورشید رخسار خاست  
 جامه آغوش بهت بستان  
 ۴. خورشید رخسار خاست  
 جامه آغوش بهت بستان  
 ۵. خورشید رخسار خاست  
 جامه آغوش بهت بستان  
 ۶. خورشید رخسار خاست  
 جامه آغوش بهت بستان  
 ۷. خورشید رخسار خاست  
 جامه آغوش بهت بستان  
 ۸. خورشید رخسار خاست  
 جامه آغوش بهت بستان  
 ۹. خورشید رخسار خاست  
 جامه آغوش بهت بستان  
 ۱۰. خورشید رخسار خاست  
 جامه آغوش بهت بستان

بحریت نشین و اشهر طبیب  
فلد چهارم و ده سوه شش  
وین در صدف و دهر شش  
جان شترت کدر شش  
شده و صیاده و هر حرف  
نسیج بر زرب و ی چانه کثرت  
بد و مکرر زنده است به است  
شهر رمضان چه سهره تر است

[illegible][illegible]

مجلس ۱۰۰

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.



باب اول

یکدزد ز دزدان جهان بد  
از غیرش تو محبت دوی  
دین تو نیست هر چه بد  
امروز ز غیر تو نشان بد  
از یکدیگر فتنه جویند  
هر یک ز دم غرقه دل جهان  
غیر زده به خاک و خون نیست  
از هر طریقه به محبت نیست

باب دوم

هر کس تو میان مهر بد  
ز پرتو خویش نه در میان  
دلدار تو یکس نیست  
یکبار شده ایمان نیست  
که تو میان مهر بد  
ز پرتو خویش نه در میان  
که تو میان مهر بد  
ز پرتو خویش نه در میان

باب سوم

اندوختن خورشید است  
مردن بر شرف خویش است  
مسکن نه ز هیچ مرد  
ز آن بر هر که عشق یابد  
هر چه که تو میان مهر بد  
ز پرتو خویش نه در میان  
هر چه که تو میان مهر بد  
ز پرتو خویش نه در میان

باب چهارم

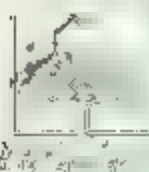
یار من نه در میان  
یار من نه در میان  
مسکن نه ز هیچ مرد  
ز آن بر هر که عشق یابد  
هر چه که تو میان مهر بد  
ز پرتو خویش نه در میان  
هر چه که تو میان مهر بد  
ز پرتو خویش نه در میان

باب پنجم

مسکن نه ز هیچ مرد  
ز آن بر هر که عشق یابد  
هر چه که تو میان مهر بد  
ز پرتو خویش نه در میان  
هر چه که تو میان مهر بد  
ز پرتو خویش نه در میان  
هر چه که تو میان مهر بد  
ز پرتو خویش نه در میان

باب ششم

مسکن نه ز هیچ مرد  
ز آن بر هر که عشق یابد  
هر چه که تو میان مهر بد  
ز پرتو خویش نه در میان  
هر چه که تو میان مهر بد  
ز پرتو خویش نه در میان  
هر چه که تو میان مهر بد  
ز پرتو خویش نه در میان







بسم الله الرحمن الرحيم

در حدیث

در حدیث

مهم که بگویند فایده است  
حزین خوش طبع است  
در مجلس کسریه است  
در گفتن حرف است  
کس بر خشمش میزنند  
او در مردم درون خود است  
چون به نور و بر وی بود  
در نه قدرت خطابه است

در حدیث

در حدیث

عالم جزیره مغرب است  
او و چه جو افش است  
هر چند عالم آباد است  
در حق شکین است  
که در بزرگ ملک بود  
و در کس ترس جان است  
در نه که هر شش است  
به است قیامت و قیامت است

در حدیث

در حدیث

تا دم نیم که در حدیث است  
جود در و دنیا نشین است  
که در مردم در خود است  
و در نه که نماز است  
در هر دو ظاهر که در حدیث است  
بن کوه بر هر حدیث است  
در نه که جبر و کفر است  
و در نه که است و جبر است

در حدیث

در حدیث

به پروان و جو و آتش است  
و در حدیث جان است  
چون است که کار است  
هم است کار و در حدیث است  
که است جابر و در حدیث است  
و در حدیث کفین است  
در حدیث خیار و در حدیث است

در حدیث

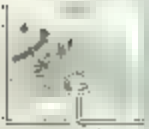
در حدیث

در حدیث خیار و در حدیث است  
بیک معلوم است  
که است در حدیث است  
در حدیث است و در حدیث است  
در حدیث است و در حدیث است  
در حدیث است و در حدیث است  
در حدیث است و در حدیث است

در حدیث

در حدیث

به نام عالم است  
که در حدیث است  
در حدیث است و در حدیث است  
در حدیث است و در حدیث است  
در حدیث است و در حدیث است  
در حدیث است و در حدیث است  
در حدیث است و در حدیث است



صاف علی بن موسیٰ کلینیت  
 کجایش کمر و سیمینیت  
 سرکار و شکیست بدینیت  
 و در برکت هم بر خیزیت  
 منزهت علی بن موسیٰ شامیت  
 نهاد که من و منیت  
 نسیم و خاشاک و منیت  
 خورشید و بر خاشاکیت

نبیند ز سر من و کسیت  
 در دست که در قدریت  
 در صورت که کمالیت  
 در صورت که کمالیت  
 بیرون ز من و کسیت  
 در دست و خورشیدیت  
 در صورت که کمالیت  
 در صورت که کمالیت

جوجه الله و بیل و قیاسیت  
 این روی و سیمینیت  
 جوجه شکیست این کمالیت  
 منشو شود بر که هم کمالیت  
 در وقتش فعل کمالیت  
 خواص و این کمالیت  
 منشو شود بر که هم کمالیت  
 منشو شود بر که هم کمالیت

غیر از من و کس در کمالیت  
 از غلظت و سیمینیت  
 خود را که جوده و کمالیت  
 نایسته ظاهر و کمالیت  
 چون مغل کمر و کمالیت  
 از در و در کمالیت  
 برو که کمالیت  
 کور و کمالیت

بگذرد ز من و کس در کمالیت  
 زان در و کمالیت  
 زان در و کمالیت  
 جوده و کمالیت  
 از جوده و کمالیت  
 لاف و کمالیت  
 زان در و کمالیت  
 زان در و کمالیت

از خست خلق و کمالیت  
 جوده و کمالیت  
 زان در و کمالیت  
 زان در و کمالیت  
 از کمالیت  
 کمالیت و کمالیت  
 زان در و کمالیت  
 زان در و کمالیت

در صورت که کمالیت  
 در صورت که کمالیت  
 در صورت که کمالیت  
 در صورت که کمالیت

مهری که در دلم زده  
مهری که در دلم زده  
مهری که در دلم زده

بر خون فروخت بگرفت  
شب زده روغن زیت  
سواد کمر درم پشیم  
دیده تو درون بخت  
با کمر درم کسی  
سود زده بر زیت  
فایده جهان و درم خندان  
ما حوتن شش سر بر زیت

دیده معرفت کرد  
برده جیب تو زیت  
عز کایه کنی بر کمر  
توفیق رفیق درنگ جویت  
دور تو ز غایت  
مطلوبه کینه بود  
هر چه هست بوی دل  
صانع یک این فاکت

هذات کو کس به پند  
کس نیست که در کس نه  
ندرت به دات جوهر  
در بر هیچ غدر نیست  
مهری که در دلم زده  
مهری که در دلم زده  
مهری که در دلم زده

اف غم بهر دور نیست  
آرام آن زنده زیت  
عالم که در دلم زده  
حکمت که غیر عقلش  
بیکونه که خود در  
جز زیت به زیت  
انصاف هر کس نیست  
کمرش که زیت غایت

در به بکام خواند و خورای  
بنا به جن لب جویت  
دور کفر نای گزیت  
هر غم زیت به زیت  
دور کفر نای گزیت  
هر غم زیت به زیت  
دور کفر نای گزیت  
هر غم زیت به زیت

در به بکام خواند و خورای  
بنا به جن لب جویت  
دور کفر نای گزیت  
هر غم زیت به زیت  
دور کفر نای گزیت  
هر غم زیت به زیت  
دور کفر نای گزیت  
هر غم زیت به زیت

دور کفر نای گزیت  
هر غم زیت به زیت  
دور کفر نای گزیت  
هر غم زیت به زیت  
دور کفر نای گزیت  
هر غم زیت به زیت  
دور کفر نای گزیت  
هر غم زیت به زیت



*[Faint handwritten notes or bleed-through from the reverse side of the page.]*

دلیریت مکان بجای نیت  
 عالم مدینه پرده قنات  
 به نور خود زخو آگاهانیت  
 صفاکت و بدست آهانت  
 هر دو صفا و درم نسیانیت  
 خیر سبک هرگز نیست بیدار  
 بدایت ثبات سیرت و عبادت  
 خرد در بر تو که دیانت

بیا که گسترش بدی و بیست  
روید از درویش است

چیز که باید بگسترش هر نیست  
بار که می کند گسترش نیست

بسم جو به کله به کلیمت  
باغچه خوشتر از گلیمت

رخت ن دور دستم  
کاسه بشمار پیش در دستم

دخستین شکر که روز فرخ است  
چو شکرانان فرخ و نوا است  
هر بسکری رغب که شادوی  
هر جا که هست و آنست

ساقی خوشی که هر جا  
ساقی خوشی که هر جا  
نغمه است که ساقی که هر جا  
نغمه است که ساقی که هر جا

مار هر که در صوبت  
مار هر که در صوبت  
سست بدست که هر جا  
سست بدست که هر جا

جان خوشه خان خوشتر  
دشمنان و دشمنان  
جست و جست که بر رخ و خط بار  
هر که تشنه یافد نمک است  
این که بر لبه خورشید و خورشید  
این که بر لبه خورشید و خورشید  
وین که بر لبه خورشید و خورشید  
وین که بر لبه خورشید و خورشید

بر تو شوق خلق این جهان مجرا  
و صورتش بر شمع غبار جا  
گر دیده هنوز در دست کشایی  
همه امروست بهر کفر و دغا

بر رویه در عطر باد است  
فخوری رخسار بر کوه باد است  
در خانه ایستادن جوهرم شوقی  
است و دل او بدو که با باد است

احمد که جو و او کشته را بد بارخت و سپهر را بد بین پیش خورشید را بد چرخ را بدست  
 چرخ را بدست و نوید سپهر در غرور ظهور بین همه جای را بگسخت و دشتی جا را بقدر در پیش ازین جا را

در جل نایز غار میساید <sup>در غار میساید</sup> <sup>در غار میساید</sup> <sup>در غار میساید</sup>  
 ریشکسی کار کسی کشاید <sup>ریشکسی کار کسی کشاید</sup> <sup>ریشکسی کار کسی کشاید</sup> <sup>ریشکسی کار کسی کشاید</sup> <sup>ریشکسی کار کسی کشاید</sup>  
 کاشکی و سرقت همه جا باشد <sup>کاشکی و سرقت همه جا باشد</sup> <sup>کاشکی و سرقت همه جا باشد</sup> <sup>کاشکی و سرقت همه جا باشد</sup> <sup>کاشکی و سرقت همه جا باشد</sup>  
 نسبی و سجاد تو به دزدان <sup>نسبی و سجاد تو به دزدان</sup> <sup>نسبی و سجاد تو به دزدان</sup> <sup>نسبی و سجاد تو به دزدان</sup> <sup>نسبی و سجاد تو به دزدان</sup>

شوق خودم با غصه <sup>شوق خودم با غصه</sup> <sup>شوق خودم با غصه</sup> <sup>شوق خودم با غصه</sup> <sup>شوق خودم با غصه</sup>  
 در حسرت آنکه نماند <sup>در حسرت آنکه نماند</sup> <sup>در حسرت آنکه نماند</sup> <sup>در حسرت آنکه نماند</sup> <sup>در حسرت آنکه نماند</sup>  
 مبدل به دست باد <sup>مبدل به دست باد</sup> <sup>مبدل به دست باد</sup> <sup>مبدل به دست باد</sup> <sup>مبدل به دست باد</sup>  
 در وقت احوال <sup>در وقت احوال</sup> <sup>در وقت احوال</sup> <sup>در وقت احوال</sup> <sup>در وقت احوال</sup>

این غم من در آن <sup>این غم من در آن</sup> <sup>این غم من در آن</sup> <sup>این غم من در آن</sup> <sup>این غم من در آن</sup>  
 ناله حسرت بر رود <sup>ناله حسرت بر رود</sup> <sup>ناله حسرت بر رود</sup> <sup>ناله حسرت بر رود</sup> <sup>ناله حسرت بر رود</sup>  
 نغمه ز دستم بر آید <sup>نغمه ز دستم بر آید</sup> <sup>نغمه ز دستم بر آید</sup> <sup>نغمه ز دستم بر آید</sup> <sup>نغمه ز دستم بر آید</sup>  
 خاک به خویش نرود <sup>خاک به خویش نرود</sup> <sup>خاک به خویش نرود</sup> <sup>خاک به خویش نرود</sup> <sup>خاک به خویش نرود</sup>

ز خویش سیده چه بگوید <sup>ز خویش سیده چه بگوید</sup> <sup>ز خویش سیده چه بگوید</sup> <sup>ز خویش سیده چه بگوید</sup> <sup>ز خویش سیده چه بگوید</sup>  
 حاضر باشد باز ماند <sup>حاضر باشد باز ماند</sup> <sup>حاضر باشد باز ماند</sup> <sup>حاضر باشد باز ماند</sup> <sup>حاضر باشد باز ماند</sup>  
 نامحبت از زخمی <sup>نامحبت از زخمی</sup> <sup>نامحبت از زخمی</sup> <sup>نامحبت از زخمی</sup> <sup>نامحبت از زخمی</sup>  
 ز شتر دور کار بین شوی <sup>ز شتر دور کار بین شوی</sup> <sup>ز شتر دور کار بین شوی</sup> <sup>ز شتر دور کار بین شوی</sup> <sup>ز شتر دور کار بین شوی</sup>

بیک زبون سجده و دود <sup>بیک زبون سجده و دود</sup> <sup>بیک زبون سجده و دود</sup> <sup>بیک زبون سجده و دود</sup> <sup>بیک زبون سجده و دود</sup>  
 رو بر روی بن که نشاند <sup>رو بر روی بن که نشاند</sup> <sup>رو بر روی بن که نشاند</sup> <sup>رو بر روی بن که نشاند</sup> <sup>رو بر روی بن که نشاند</sup>  
 زنی غم زین است <sup>زنی غم زین است</sup> <sup>زنی غم زین است</sup> <sup>زنی غم زین است</sup> <sup>زنی غم زین است</sup>  
 نامش به غم دور نرود <sup>نامش به غم دور نرود</sup> <sup>نامش به غم دور نرود</sup> <sup>نامش به غم دور نرود</sup> <sup>نامش به غم دور نرود</sup>

که اند تو غم کعبه شود <sup>که اند تو غم کعبه شود</sup> <sup>که اند تو غم کعبه شود</sup> <sup>که اند تو غم کعبه شود</sup> <sup>که اند تو غم کعبه شود</sup>  
 خود غم غم غم غم <sup>خود غم غم غم غم</sup> <sup>خود غم غم غم غم</sup> <sup>خود غم غم غم غم</sup> <sup>خود غم غم غم غم</sup>  
 دوزخ جدم که بر جدم <sup>دوزخ جدم که بر جدم</sup> <sup>دوزخ جدم که بر جدم</sup> <sup>دوزخ جدم که بر جدم</sup> <sup>دوزخ جدم که بر جدم</sup>  
 چرخ جدم و بود جدم <sup>چرخ جدم و بود جدم</sup> <sup>چرخ جدم و بود جدم</sup> <sup>چرخ جدم و بود جدم</sup> <sup>چرخ جدم و بود جدم</sup>

در غم غم غم غم  
 در غم غم غم غم  
 در غم غم غم غم  
 در غم غم غم غم



از رویه آب بحر گشت	چشمه ز آب گشت	چشمه ز آب گشت
خوشتر که گشت بر دنیا	خوشتر که گشت بر دنیا	خوشتر که گشت بر دنیا

در در که خلق بند گشت	در در که خلق بند گشت	در در که خلق بند گشت
فایه شمشیر بگردد	فایه شمشیر بگردد	فایه شمشیر بگردد

ماتم سویت مار پاید	ماتم سویت مار پاید	ماتم سویت مار پاید
گرفت چیت ت برین	گرفت چیت ت برین	گرفت چیت ت برین

دستان ز غلظت بر در	دستان ز غلظت بر در	دستان ز غلظت بر در
رضوان بهر ت پادشاهان	رضوان بهر ت پادشاهان	رضوان بهر ت پادشاهان

روز گشت شاه جهان	روز گشت شاه جهان	روز گشت شاه جهان
برفت و عاصمت یک گشت	برفت و عاصمت یک گشت	برفت و عاصمت یک گشت

ناخوش گشت بهار	ناخوش گشت بهار	ناخوش گشت بهار
دلبرده فرزند که مرده	دلبرده فرزند که مرده	دلبرده فرزند که مرده

این کتاب در کتابخانه  
موزه و کتابخانه  
جمهوری اسلامی ایران  
ثبت شده است

سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



مجلس طلبة علم

طیبتی

ای کتبایه موس بود  
در خواب غروب و خیزد  
نه زده دیده خواند  
بد زدم نموده بسبب

کویم نور علی که نویی گشت  
نایب خلق خضر عالم

26

نزدان غنیمت گریه غمخیز  
نوروزین فضا به نوروز  
کوکاں هر خبر خانه ساز و  
اما بدرون خانه شو بهر

• *Chlorophyll*

در اینست و از او می آید  
 تو که هستی تا کی می پاید  
 اینجاست که از او می آید  
 تو که هستی تا کی می پاید

برای آموزش

میرزا محمد محبوب  
و بنا ملک و جہانیت  
خامر سہایت ان ہر گن  
نزدیک مشوک و جہانیت  
کمز کو خد نک جہانیت



رفیق مقبلان عالم کویت  
 هر کس تو را نه ز کوه دانه  
 روز عاشقان بهار  
 فرود ابدام دیده بهشت

کتابخانه جامعہ اسلامیہ

بمشکین جهان چشم  
آخر ج که مغز جان

مجموعہ

از غلذ و جو میس باید رفت  
افسون هر فتنه سود در هر  
میا بدت خود دین بدت  
نیکو به جو سود میا بدت

—

تا عالم هست و بهو بسجده رفت  
چون نفس تر نشیند و بهو رفت

بر این نور کو مبارک رفت  
و بر مدد یک نور و در رفت

• *Journal of the American Medical Association*, 2000; 283: 2689-2696

رفت  
 از هر دو برود  
 رفت  
 از هر دو برود

Figure 1

آخر چو این مراد بدید  
ز آنرا بهر جان بدید

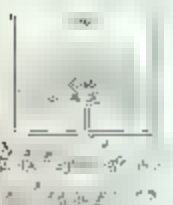
افکنده که در پیش چشمش  
نه دیدن روز تو میسر شد

و که بجنب چهار دیگانه  
نه در سر که دیده اند

ازیم غمزه دل در عالمی رفت	رو به چو کوه و بهر رفت	انفکرم غمشید در و بهر رفت
دارد مکر زینست بجز آن گیتی	ایدر یک چگونه گوهرم رفت	بهرم که گوهر گیتی بهر رفت
مستاق که ز دیده اندک ظاهر رفت	فصل بهر سخن و رفت	زین و نیست و رفت
جمع طایر بر خیزم دیدم زانکه	بریزد از من و رفت	زین بهر که فرود و رفت



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



حرف  
بسم الله الرحمن الرحيم  
ی سینه نو فزاید کردی  
بکرم سبب خوشنوی

نوعه  
بیت باید ظاهر و باطن  
بیت موقوف است به بیت

بیت موقوف است به بیت  
بیت موقوف است به بیت  
بیت موقوف است به بیت

بیت موقوف است به بیت  
بیت موقوف است به بیت  
بیت موقوف است به بیت

بیت موقوف است به بیت

بیت موقوف است به بیت  
بیت موقوف است به بیت  
بیت موقوف است به بیت

بیت موقوف است به بیت  
بیت موقوف است به بیت  
بیت موقوف است به بیت

بیت موقوف است به بیت

بیت موقوف است به بیت  
بیت موقوف است به بیت  
بیت موقوف است به بیت

بیت موقوف است به بیت  
بیت موقوف است به بیت  
بیت موقوف است به بیت

بیت موقوف است به بیت

بیت موقوف است به بیت  
بیت موقوف است به بیت  
بیت موقوف است به بیت

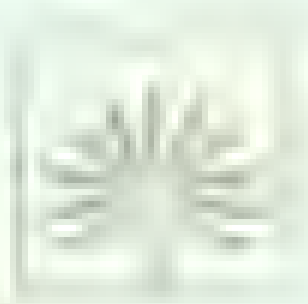
بیت موقوف است به بیت  
بیت موقوف است به بیت  
بیت موقوف است به بیت





الحمد لله

مجلس تدریس و تحقیق  
در علم و ادب  
پایه نهم و دهم  
در سال ۱۳۸۵

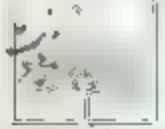


سازمان اسناد و کتابخانه ملی

کذا طوفان  
دل خفته بر تو کای  
کذا طوفان / دل خفته بر تو کای /  
دیده بر لبه دریا / کای /  
چو زبانه بر لبه دریا / کای /  
دیده بر لبه دریا / کای /

کذا طوفان / دل خفته بر تو کای /  
دیده بر لبه دریا / کای /  
چو زبانه بر لبه دریا / کای /  
دیده بر لبه دریا / کای /  
کذا طوفان / دل خفته بر تو کای /  
دیده بر لبه دریا / کای /  
چو زبانه بر لبه دریا / کای /  
دیده بر لبه دریا / کای /

در پیشت



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

از دیت منزه کن  
کرین چو بانه بر کف  
چرخ خنده هم زنده  
دلن چو خوشه در دهان  
دستار به بر آید  
بر فرق ظهور خندان

یاد که کاتبه دفتر شد  
از غنچه غنچه طافت  
بر تیره حسین چرخه  
کشته بکیده دم دیو  
اف نه تو غایت مدنی  
اف نه بک نونه و زبانه

حکیم ظهور خندان

ی بافته تخر و خام شد  
این بکوه این نفس کو  
از چرخ ترک نه شد  
منت خاک گرفت و غدا  
که از توبه و غنچه بر آید  
دخ فکده و سینه بر آید

شخص دردم بکده و جود  
از دیدن او خاک خفته  
مید و بیت خوش خلق  
زعم به او داده آمد  
هر چه که هر چه جان من  
جوشی که بخوردم مرگ و اند

نقاش از زعفران حور  
بکفصره ز طلق غنچه من  
بروزن از سر زخم  
بر طرف سبک حور و شوق  
هر دمه بر کوه و صحرا  
عکس جهان از دست و پا

کرد و کند بر خور حور  
تا در دست بر شمع  
عکس شو که از دست  
زهر تافته با بر شوق  
شاد رخ مهر تو زنده  
خوشبیدین پایه فغان

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين  
 لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين  
 لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين

**میراث محمد حسین**

ارمنه و نمان جو در تیرت بدرد علیا و دو شربت  
 بر لبش کهنه بندار و عاشق از خفته بروی بوری تیرت  
 که مرده مردان کرد و طلب با نقش زین مهر و رون طلب  
 دنیا و محو و بیا دنیا نبرد محو ز دنیا و کس طلب

**فصل در عشق**

عز آن پیش که کاریت شد سکت برین خرمی شد  
 کار کسب عمر و محو و بر سر مکدر که دیوانه شد  
 در غم زان کجاست پسته و دیوانه طلب  
 پسین خورشید که صیاد پادشاه و دیوانه طلب

**صفت**

بسته در نافه مرطوب از کوه مرگ و نه مرطوب  
 نوید نو که حجت او است از ترش بهانه مرطوب  
 چون پیش عاصیان مقبره امید و ترش بهانه افند  
 تا غیر عفویت برکتش عفویت سبابت چو خدا

**مراود به عشق چنان زیاده**

هر من که کجاک کرد زنده عاشا که بد خوش سر و کار  
 که شمر بیان بین سید یک با نند سکر که در کز افند  
 بس ساه و دل کزین راه کاه بس بل خند که در کز ماه  
 بن کار جوانی نه علمت چشمت که مانگه رابده افند

**عشق چنان زیاده**

هر نام که عام از صفی افند خویش که ز او جامی افند  
 اگر دوش چرخ هر روز خفیت که ز بار عمری افند  
 که خاکسب نو بر جزیب افند منبایر کان منبایر افند  
 در دیده نمناک خیال افند چرخ ساه بهر دست که در افند

**سوره**

عاشق به معنی افند شور و شوق بهر کم ناف ز غم  
 کرد و در عشق زیور و بری کاسا و بهشت بهر افند  
 بهر تو در عشق بهر کم ناف ز غم بهر تو در عشق بهر کم ناف  
 جانست تو نم اگر چه مشرب ایم در کم کاش بهر کم ناف

عشق چنان زیاده  
 که کس را از او جدا  
 کند و در دشت  
 بیاورد و در دشت  
 بیاورد و در دشت



نخسین گشت چند طرز کرد / منت بگو میسر کرد  
در نامه اعمال و کوه بر ماند / ار وای ز روز که فرق  
نه در سبکین و نه در سخت / عشق تو نه در فکریست  
نه در کفین و نه در دفین / نه در کفین و نه در دفین

هر کار که در جهان میسر کرد / به کار بیاورید بهر کرد  
سخت گویید و در میان / چه صحنه تمام شد و رفت  
در بیکار و نه در کار / هر که در این دنیا است  
که در این دنیا است / که در این دنیا است

روز که فصلی در عالم / خوش باش که صفی  
دانه که در جهان افتد / چه صحنه تمام شد و رفت  
در بیکار و نه در کار / هر که در این دنیا است  
که در این دنیا است / که در این دنیا است

عاریت و خو چو پیا کرد / هر چه در این دنیا است  
دیر جبار که در جهان / پر زشت چون نیست  
که در این دنیا است / که در این دنیا است  
که در این دنیا است / که در این دنیا است

در خرقه چو یک بد بهر است / کار چه بهر است  
هر چند که بین با نیر است / خیر است بد بهر است  
که در این دنیا است / که در این دنیا است  
که در این دنیا است / که در این دنیا است

گر تشنه و زخم زده شد / از خمر چو سینه خور  
که پندانه و خمر خور / هر چند که باز شود  
که در این دنیا است / که در این دنیا است  
که در این دنیا است / که در این دنیا است

چرا که در این دنیا است / که در این دنیا است  
که در این دنیا است / که در این دنیا است  
که در این دنیا است / که در این دنیا است  
که در این دنیا است / که در این دنیا است



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

هر نقش ترا که در صورت بدو  
از دریا است بخت بدو  
صاف که افتاد است  
در دهن خود بر چهره بدو  
خو که بچشم همه عالم  
شمار خوش طبع بدو  
قافیه بین سخن سخن  
معنی که در دهن بدو

طاسما بسم

طاسما بسم

فانکه بین تو و من است  
غافل از خط که هست  
دانه بدست خجسته فانی  
کنو بهر عیب قویست کرد  
ز هر که دین برده دارد  
اندیشه ز مکر فر دارد  
کو خاد بر زنده بود حق  
هر جا بیت و دهر بدو

هر چند به عشق جبار دارد  
بادی که در دهن دارد  
خالد نشود در دهن جبار  
بیک سحر که در دهن دارد  
ای که خیال است با من  
شمارش در این بگردان  
زاد بکر خلق و روشن خط  
مشهور است بین که خوشه بدو

شود

شود

بجست خوشتر که بر دارد  
شما که بر نفس ترا دارد  
از محبت هر که و عدد کز  
در دهن ز زبان بر خور دارد  
هر زده از قافیه دارد  
هر زده از قافیه دارد  
از خوش تر شو که بگوید  
ایضا صدف جاب گوهر بدو

بسم

بسم

بسم غفران و حیرت  
زانو که حصول و وقت  
دارد که بخت با نوری  
است بفرز و وقت  
از خوش تر شو که بگوید  
از خوش تر شو که بگوید  
باز آن بهر فیض دیگر دارد  
باز آن بهر فیض دیگر دارد

بسم

بسم

بسم که بخت جیش و شوق  
در دهن خود ترا دارد  
بینه بینه بخت زده  
یک نفس در دهن ترا دارد  
عشق بمان سر که دارد  
کو که بگوید  
چند نو که بگوید  
چند نو که بگوید





بگویم که هر که در این کتاب  
بخواند و در دلش بپذیرد

بیت خفته

دینا که بهین خیال و خواب  
بجویند که خفته است  
رشته دیش که در کمر  
چون موج سر شمس

شاه کز صفا

آن که کسین بخت و بخت  
با خویش همیشه سوز و دوز  
کرم خاک شود و بر پا شود  
فلفل شود که در کوزه

بگویند و نماند

دل باز بچند سر بر دی  
بر رخ زعم حسین  
را ترو که دیدم بچو  
بایستد بخت آه سر دی

میرا بچندین و بچندین

فلان که بر و خفته است  
در هر طوطی و در  
باجرم و بکانه سلوکش نیست  
ز دست که در دهان

نوست

در هر که بچندین دارد  
عیش من رفته بچندی  
از بس که در فدا و بچندین  
هر کس بچندین

میرا بچندین و بچندین

کرم بچندین و بچندین  
آه بچندین و بچندین  
مکن بچندین و بچندین  
که بچندین و بچندین

بگویم که هر که در این کتاب  
بخواند و در دلش بپذیرد

بگویم که هر که در این کتاب  
بخواند و در دلش بپذیرد

بافش و خورشید در آید جان از سر به دست  
عاشق هر چند بفریادش برون بخواهم خورشید  
کرانه بوزشید و چوینش خورشید بوزشید  
افق کمر حساب از پیش آید شکند مهر بفریادش

در کمره هر دلیله در دره خور زنهانی  
از زلفش ببارد چوینش خورشید بوزشید  
نکر خواجه بینه بیضا جان به اگر نیست بر کانی  
آید جوار حلقه کوشش در آید جوار حلقه کوشش

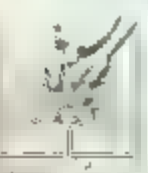
از دست در آنکه حوید کی پیشه بطف موی  
هر که چون کشتن خورشید بوزشید  
نرسد از آنکس نوری زخم که بر هم نشاید  
استان هم غم مکنی داعی

عاشق که ز خانه نه دکان ز غم لایمان نشاند  
کشت چمن بگل که فرعی بماند ز رخس که داعی دارد  
ازین بعد دلی که روزنه در کوفته نه جبهه در شک  
ولایم خوشش کشت چمن دلش وسعت بفریادش

از سر کرم نو که رویدار رنگ رو گرفته هر چه  
جان غم طواف ناسکانه در آید هر چند جان این و آن دارد  
چوینک غم کرم بسوزد هر کس با غیر بسوزد  
این مرغ اوار شبانه در آید این مرغ اوار شبانه

هر کس غم بخت و بیدار در بخت و بخت  
در بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
انچه غم بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
هر کس از آن ماه تمام دارد

در کمره هر دلیله در دره خور زنهانی  
از زلفش ببارد چوینش خورشید بوزشید  
نکر خواجه بینه بیضا جان به اگر نیست بر کانی  
آید جوار حلقه کوشش در آید جوار حلقه کوشش  
از دست در آنکه حوید کی پیشه بطف موی  
هر که چون کشتن خورشید بوزشید  
نرسد از آنکس نوری زخم که بر هم نشاید  
استان هم غم مکنی داعی  
عاشق که ز خانه نه دکان ز غم لایمان نشاند  
کشت چمن بگل که فرعی بماند ز رخس که داعی دارد  
ازین بعد دلی که روزنه در کوفته نه جبهه در شک  
ولایم خوشش کشت چمن دلش وسعت بفریادش  
از سر کرم نو که رویدار رنگ رو گرفته هر چه  
جان غم طواف ناسکانه در آید هر چند جان این و آن دارد  
چوینک غم کرم بسوزد هر کس با غیر بسوزد  
این مرغ اوار شبانه در آید این مرغ اوار شبانه  
هر کس غم بخت و بیدار در بخت و بخت  
در بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
انچه غم بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
هر کس از آن ماه تمام دارد



بگویم که این شعر را در روز جمعه در ماه رجب در سال ۱۰۴۰ هجری قمری در شهر تبریز سروده‌ام

که پرستش چاکر کند خورشید / هر گاه که تو چشمه ز جگر برآورد  
چند کلکون ز گل غار نیست / این تینه عکس کند خورشید  
ز یک شعله دانه زنده بگردد / ز یک شعله دانه زنده بگردد

**مهر با خوش ترنم و سحر**

بر عقل نمودت سیر می در / با غش غش غش بسوز  
از می زدی بخرم و چون / غواص با غش غش در  
شمار غیب چه کسی زده / آلود که آب رحمت زده

بچشم که چون دانه بگذرد / پر دلم بین کند که بگذرد  
هرست بد جو گرم بد بگذرد / سبجان غلامه بگذرد  
خوبه که در سخن برسی / در هر کسایت عوی مودت  
روایتی غمزه که کرد / در هر کسایت عوی مودت

**در سحر و سحر**

از ریختن حشمت در / این بچه بود کار بخت  
هر خانه که حشمت سفر کرد / ز چادر در غایت شب بخت  
سود ز این زخم خنده / در غمت زخم خنده  
چون نوم دیده که در / ز خانه چشم بد و فرستاد

**عاشقانه**

خلق بنده از پریشانی / رو که خلق بعد از تو کرد  
مهر و کائنات بدو کوی تو / آن آب که ماه را بیاورد  
در دهر چه غمزه است / بل چه که این است  
اورا هر غمزه و هر غمزه / کس که جهان چه برآورد

**در غمزه**

بر غمزه که عشق زده / غمزه که کس را که بدو کرد  
ز هر غمزه که عشق زده / دریا محبت از کوکبتر کند  
در غمزه که کس را که بدو کرد / در غمزه که کس را که بدو کرد  
که در غمزه که کس را که بدو کرد / که در غمزه که کس را که بدو کرد



جانا بکیم نیتان خانان

بسکند چهره نو اگر بستم ز در خونه نو نه خود  
در خانه ما خوردن جری ای روزه برودند خورده

کوم که درین بیت ناسید کسیت که در سبک  
خون و آب در شربت کفتم که غدا گفت جگر باید

که در غم بوشش و در غم کوی نشیند که میاید  
شربت را اگر چنین خوشتر خاکت بر سر کمرین خونی

مجنون که جو کس غم کوی روز و دیت جگر  
کفتم جگر خوشتر ازین شغ کفتم دل چشمت که تو هم خونی

حق آنچه خورند غیران توان چه نه چه که و در کاف  
بسیار که در خوش افروم بس نده که نشد در

که پادشهر اگر که باید که اتوده کس که در شربت  
چانه غم تو که در هر که افرو شربت که میاید



از فلک شبنم بهر خوشی در این شب / شاد و بهر که زیادت در این شب  
 بید بید بر سر سبزه در این شب / ناز و بهر که زیادت در این شب

تا که مرگت بخیر بستی در این شب / باد غم مست و مستی در این شب  
 می خور که چنین عمر که غم در این شب / آن که بهر که زیادت در این شب

هر کس در آن قمار در این شب / در ایضا خوشی در این شب  
 جز روزگار مدوم در این شب / کوتاه ناید جوی در این شب

کار غم اینجا در این شب / کار غم اینجا در این شب  
 جایی چو جاب در این شب / جایی چو جاب در این شب

عمر غم دین در این شب / عمر غم دین در این شب  
 شب غم و روز در این شب / شب غم و روز در این شب

اردول که ترا گفت در این شب / اردول که ترا گفت در این شب  
 حضور مکن در این شب / حضور مکن در این شب

غافل در خلق حال خود کرد / زبسته آن حال شود کرد  
پیکانه خلق و با سر و پا / بر که خلق و شنایا کرد  
زاکونه ر بود دست کرد / ترک از خیال توید کرد  
صحنه ای روی کون کرد / این کوچه بر و سر کرد

هر که که ترک افتد / او کار خدا کار کرد  
ناظر منظر بار و بر کرد / کرد به دو جفت شک کرد  
زار و بار و جویند / کس خون بر و بار کرد  
عکس زلف خود خوش کرد / کند به این جوهر کرد

بر که خست موز و جود / بر و نهفته کینه کرد  
خوار و نه چهره خوش کرد / چشم و آب زلف الی کرد  
در آن رخسار و سر خود / دود در هر حال کرد  
نزد و غیش کرد / مر تبینه و نه عایه کرد

رهی که در آن پسر کرد / ره و نه در آن کرد  
سکنت پس و دست کرد / نجات ز تاب و کین کرد  
خویش و نه در آن کرد / جود و بدین خواب کرد  
خوار و نه در آن کرد / خوار و نه در آن کرد

این که بر و نه در آن کرد / نگاه بکورد کرد  
زمنک فانه زهر کرد / در سبب حاکم کرد  
دبا و در و خست مطلق / این از بانه کرد  
نم نم و نه در آن کرد / نام نم و نه در آن کرد

من در شکست و نه / در از غیرت رفت کرد  
چشم زین تو و نه / چشم زین تو و نه  
عشق تو و نه / عشق تو و نه  
آن نیز جود حاصل کرد / آن نیز جود حاصل کرد

بازم که در این عالم کجاست که در این عالم کجاست  
بازم که در این عالم کجاست که در این عالم کجاست  
بازم که در این عالم کجاست که در این عالم کجاست

زاهد هر چند در این عالم کجاست که در این عالم کجاست  
بن کعبه و بخانه خدای پادشاه که در این عالم کجاست  
فقط یک بار بجز دوپا نوح که در این عالم کجاست  
زرقن عمره نکردم و فتنه که در این عالم کجاست

جان در بار پادشاهان کجاست که در این عالم کجاست  
بکروند عمر و قیمت میدان که در این عالم کجاست  
اوقات شریفه ایست که در این عالم کجاست  
فردا عصره نام تو بجان تو که در این عالم کجاست

بحرف پانچ من نوح که در این عالم کجاست  
در خوابها سخن در دهان که در این عالم کجاست  
معلوم زبان کلمه صریح که در این عالم کجاست  
غریب سخن جز سخن نوح که در این عالم کجاست

سر در عریض جیب نوح که در این عالم کجاست  
در دل شکر نوح که در این عالم کجاست  
خدا رحمت برکت و شوق که در این عالم کجاست  
آینه چو بکست و نوح که در این عالم کجاست

با عشق علی حسنه نوح که در این عالم کجاست  
در قید جبین بدو نوح که در این عالم کجاست  
درمان دانه نوح که در این عالم کجاست  
بروان با نوح که در این عالم کجاست

هر چند که عشق نوح که در این عالم کجاست  
شب روی لمر نوح که در این عالم کجاست  
بکشته کال عشق که در این عالم کجاست  
اما تو نه شر بر نوح که در این عالم کجاست

بازم که در این عالم کجاست که در این عالم کجاست  
بازم که در این عالم کجاست که در این عالم کجاست  
بازم که در این عالم کجاست که در این عالم کجاست

کلامی که در این کتاب است  
از کلامی که در این کتاب است

خود خرم و بر خورای  
بهر دهم و بر دهم کرد  
جستند که با تو خورای  
بهر دهم و بر دهم کرد

تو خرم و دل خوش شود  
خاسته از زبان تند و خور  
ناخدا هر که حسرت شود  
آتش کشتن کشت تا دود

جستند که با تو خورای  
بهر دهم و بر دهم کرد  
جستند که با تو خورای  
بهر دهم و بر دهم کرد

تو خرم و دل خوش شود  
خاسته از زبان تند و خور  
ناخدا هر که حسرت شود  
آتش کشتن کشت تا دود

تو خرم و دل خوش شود  
خاسته از زبان تند و خور  
ناخدا هر که حسرت شود  
آتش کشتن کشت تا دود

تو خرم و دل خوش شود  
خاسته از زبان تند و خور  
ناخدا هر که حسرت شود  
آتش کشتن کشت تا دود

تو خرم و دل خوش شود  
خاسته از زبان تند و خور  
ناخدا هر که حسرت شود  
آتش کشتن کشت تا دود

تو خرم و دل خوش شود  
خاسته از زبان تند و خور  
ناخدا هر که حسرت شود  
آتش کشتن کشت تا دود

تو خرم و دل خوش شود  
خاسته از زبان تند و خور  
ناخدا هر که حسرت شود  
آتش کشتن کشت تا دود

تو خرم و دل خوش شود  
خاسته از زبان تند و خور  
ناخدا هر که حسرت شود  
آتش کشتن کشت تا دود

تو خرم و دل خوش شود  
خاسته از زبان تند و خور  
ناخدا هر که حسرت شود  
آتش کشتن کشت تا دود

تو خرم و دل خوش شود  
خاسته از زبان تند و خور  
ناخدا هر که حسرت شود  
آتش کشتن کشت تا دود







سدم ز دوت که جهان بریزد / کوه غم ز بینه جان بریزد / قدت بچشم من سر کلان / و جلوه با طافش بریزد  
 کین تره غبار کسان بنشیند / وین و دزدانک دنیا بنشیند / بیدشت بد کرم بروی / بسینه نقاب باخس بریزد  
 ز بهر که در ز اچو باشد / بجانه ز جوشناست / بچندین بون که در بون / رخت و رز و رزنی  
 بن یکسر که ز نرستند / و نشو و نه که ز بهر کنی / جاید بر کز نو و نو بریزد  
 خاک در و در رویش / خورنده ز بهر ابرویش / بسند کس و نوارش  
 بکاسر و است / ز کرم بندش و غم و غم / کین بر دو وقت و غم و غم  
 در دست خرد و کید / باند بر سر کید / که است برفت ایوش / ایچ بشکر فروش  
 داند و داند و داند / هر چند که مید و دیکید / و نه قدر و بر و است / داند ز بهر کوشش  
 آن کس که با دانت / اندک حد در دانت / نه غفلت کایت / نه فکر بینه لایوش  
 خور بشنن / در یک کفر و عین / در کینه جالت ز بهر / کوفه کوشن کایت  
 خانه عجب که خور / مرغی بر بیکوید / خور شرف و دانت / غمت و غمت  
 هر کس سوز غم و غم / غمیش کشت و داند / بدین دینش ز بهر / هر که کسبش ز بهر

دو بیت به نیت

هر کس بفرمان عدل رسد / هر غمزه درین بحر رسد  
رهن برین و کشمیر / بر که خدای من و تو  
در صورت مجرب باشد / در راه است کشتن غم باشد  
بجز در اینت بیفت رسد / که کم نثر ای که نه بد باشد

تین بیت

کسوز که پیش از خوشتر رسد / صوت که خوشتر رسد  
بزرگ بسته و مسخر رسد / نادر و دل که خوشتر رسد  
هر کس بدست خوشتر رسد / بکانت بدست خوشتر رسد  
باده و زینانی که ز تو رسد / باده و مشرب هر که بد باشد

بد خو که سر بسج رسد / یک به کند به خوش رسد  
هر تنیک و خوابم و خوابم رسد / تو نیک به ز من رسد  
در حق بعبیرین که غایت رسد / کف بست که غایت رسد  
بهر حکم خدای رسد / بر حله مکنات و جفت رسد

بهر کسب به نیت

حسرت که در بر رسد / با کلام حسن رسد  
بکبر و زحمت فر رسد / از یاد و فریته یادت رسد  
در کعبه و دیر رسد / مقصود نماز رسد  
رو بسج معرفت رسد / سر رسد اگر یکیت رسد

بهر کسب به نیت

علمی که رسد / شکیل کان اگر رسد  
ز زور که در عام رسد / زایل شود اگر رسد  
آنکه که بران فرو رسد / دانه که علم رسد  
ز نور چشم رسد / بغیر که علی رسد

دنیای طلب رسد / دنیا بعبیر رسد  
بر در زین رسد / نازدین رسد  
بانه رسد / بانه رسد  
بانه رسد / بانه رسد

سازمان اسد و ساجانه ملی

جمهوری اسلامی ایران

بهر کسب به نیت  
بهر کسب به نیت  
بهر کسب به نیت

سازمان اسد و ساجانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

میرزا قاسم و قزوینی

آتش گشت غریق در آید	که بر سر نو بایش بپایند	در دانت که چنان است	خوبش که فکر و کسب و داند
عبادت که باد غور بر آید	خبر نیست عادت معجزه	از مردم بد که بدید ظهور	خود سایه بر چرخ بگویند

مدح غلامی

هر چند که کار بد خیزد باشد	بگذشت که گناه خیزد باشد	عکس در و حدی که باشد	مخصوص موایان حدی باشد
چرا که بکار جرات باشد	هر چند که بگویند باشد	خوب بد تا غرض باشد	روز و شب دور و بر باشد

میرزا قاسم و قزوینی

کر خیمه یقین تو یک باشد	ترا بکلیبار و دج باشد	اعراب که در کج باشد	خبر و حدی دور و بر باشد
هر چند که است آفتاب باشد	بر در و کربت آید باشد	کر خود دینا بدیاب باشد	با فواید که فخر باشد

میرزا قاسم و قزوینی

موجود حق واحد و ان باشد	بانی همه موم و مقید باشد	باوش دم است که پند باشد	سوزم چشم شمع نامور باشد
هر چند که غیر او آید بنظر	نفس من جسم حوای باشد	پیرانه سرم طفلان بر جوش باشد	در غره و سلج نامور باشد

میرزا قاسم و قزوینی

کر محمد خیل حق شناسان باشد	از سر خوشی هر سان باشد	هر دید که بر غره و دج باشد	با نوحه ضیاع حق کج باشد
کم نور کم نور در حق کج باشد	تا یقین و مرآت آسان باشد	جز در تو چه چند نمره باشد	نفس خود دید احوال باشد

میرزا قاسم و قزوینی

دل از غم ناله کر خیمه باشد	بزرگ که سبب مفتوح باشد	کرد و بن ناک از تو دلم باشد	خبر و حدی دور و بر باشد
از بر و ناله و بر کشتن باشد	با خانه شمار طمان چرخ باشد	راکو نه که هم دونا و هم باشد	خبر و حدی دور و بر باشد

میرزا قاسم و قزوینی  
 در دانت که چنان است  
 خوبش که فکر و کسب و داند  
 خود سایه بر چرخ بگویند  
 عکس در و حدی که باشد  
 مخصوص موایان حدی باشد  
 خوب بد تا غرض باشد  
 روز و شب دور و بر باشد  
 اعراب که در کج باشد  
 خبر و حدی دور و بر باشد  
 با فواید که فخر باشد  
 سوزم چشم شمع نامور باشد  
 در غره و سلج نامور باشد  
 هر دید که بر غره و دج باشد  
 با نوحه ضیاع حق کج باشد  
 نفس خود دید احوال باشد  
 کرد و بن ناک از تو دلم باشد  
 خبر و حدی دور و بر باشد  
 راکو نه که هم دونا و هم باشد  
 خبر و حدی دور و بر باشد

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



بهره‌داران و صاحبان  
بهره‌داران و صاحبان  
بهره‌داران و صاحبان  
بهره‌داران و صاحبان

هرگز نه زاده عیان مسکین  
ز غنای کدو زنده چو کرم  
ز غنای کدو زنده چو کرم  
ز غنای کدو زنده چو کرم

نارنگش چرخ و در میگرد  
بسیار زنده و خوشه‌ها  
بسیار زنده و خوشه‌ها  
بسیار زنده و خوشه‌ها

پیشینه از دهن میسند  
در خانه دال خیز بر مدور  
در خانه دال خیز بر مدور  
در خانه دال خیز بر مدور

دل زنده جاوید گیر می‌باشد  
کفتم که با فم کسر در عالم  
کفتم که با فم کسر در عالم  
کفتم که با فم کسر در عالم

در فضا با بارها نون  
فخبره سبک در شک  
فخبره سبک در شک  
فخبره سبک در شک

ز جوشن درین جبین  
آینه دایم چو زرد باد  
آینه دایم چو زرد باد  
آینه دایم چو زرد باد

بهره‌داران و صاحبان  
بهره‌داران و صاحبان  
بهره‌داران و صاحبان  
بهره‌داران و صاحبان

**در بیان نیکو سر**

**در بیان نیکو سر**

گویند که ستمش ز حال کلون باشد / زانکه رفعتش بگویم باشد  
چونست نه بدستش بسوزند / ناخن بدزد و خوش بخرند

**در بیان نیکو سر**

**در بیان نیکو سر**

کس که سرش زور کلون / چنین سپهر تو بود چو شد  
خواندند روز و شب / چو چرخش برآورد و زهر چو شد

**در بیان نیکو سر**

**در بیان نیکو سر**

از آن تیغ خضرت چو شد / دین رحمن خال او شد  
آنکه نه به شرم نه خون / ارادت چو گوشت چو شد

**در بیان نیکو سر**

**در بیان نیکو سر**

افسوس که ز راه کانی / این فتنه محارمانی باشد  
زنده رفت عمر طافش / کین بدو عزیزا کبر تدک باشد

**در بیان نیکو سر**

**در بیان نیکو سر**

زهرم بفرق تو چو شد / خنجر بر ستمین فتنه چو شد  
از خال زنگنه تیغ چو شد / خاکش زانکه که چو شد

**در بیان نیکو سر**

**در بیان نیکو سر**

تا عاقبت فتنه نام قوم شد / سر را بقی حق خود شد  
تا مال فتنه بکند و طافند / مایهت حب و معلوم شد

اینکه در این راه / هر که بود و در راه  
هر که بود و در راه / هر که بود و در راه

در بیان نیکو سر / در بیان نیکو سر / در بیان نیکو سر

در بیان نیکو سر / در بیان نیکو سر / در بیان نیکو سر

او هم کل جوشه کوشه گشته لب سپهر کوشه کوشه گشته  
بگذا تو کا به جوشه وز ما و خاف و کاه گشته  
منت نشه چش حشره ی احوار کار و کوشه کوشه گشته  
خسرت بهار و زار بید به خنده کرد و دیم کوشه گشته

دل در گشت و پوشت کوشه گشته جز به او نشه کوشه گشته  
کسی به یقین قدر گشته و ز سر به کس گشته  
کفر کبر و بنج بکوشه گشت کار و کوشه کوشه گشته  
زاد و خفته به سر کشت معلوم گشت و پنج کوشه گشته

سر و نهید جوشه کوشه گشته و نه خفته کوشه گشته  
نشان که زنده کبر سی گشته و کوشه خورشید هم گشته  
و نیاید به نیت با یگان به کار و کوشه کوشه گشته  
مسکام جل فروغ و خورشید و وقت خواب بید گشته

ناشت به زاده و سر گشته از چشمم چشم ز گشته  
کفم طغیان شوخ ز گشته با نور جویم کلزار گشته  
تا ساعه عیش نباید بر گشت از دل و ز کار گشته  
پیر و زاده بر مواد بوس بسکام غروب بید گشته

جد و گشته بود که جدم گشته تو قدم آن نهال ز گشته  
هر ذره و بیا قنات گشته هر میر و گشت حیات گشته  
آن رو دیم که نخه بیداریم در پاشیده جز و دم گشته  
باینده اگر جبهه من گوی جندین غنا چکونه حیات گشته

چشم جوشه و نه گشته گشتن غایت کار گشته  
آن خنده بس که من گشته و بهار خورشید گشته  
مکان تو عالم کس غایت گشته بکنانه و شکار گشته  
در نظر غور و راه سایه گشته جبهه و سحر گشته



در تیر تیر

در سبزه

زیر سخن ز نو و دما بداند	روح خیال با ما پیوندد	کریشمار قوم بداند	غیر بقیع ز کمر نهد
ز هر کوی که غمزه خواند	وین یه خیانت صدی	شده که معطر امام عالم	تا که غم خویش بسوزد

در آقا محمد

در سبزه

سرت صد ارطقی	کو مو مو و کن برکت مید	صوفی سماع دست زنی	تا تشنگی با بکسر نشاند
کبر که در ذوق خلق عربی	با و بکن یک یک میدند	عقل و ذکا که بگو بخش	ز هر کون بقلل حساند

در سبزه

در سبزه

هر سخن غریب می بداند	ز یاد دهد و نداده بداند	در دانش که نه بداند	در در دست در دست
آینه چه در کینه پشت در	بکشتن و در کوه می بداند	در عشق که در جبهه	چشم دست مر زنده بداند

در سبزه

در سبزه

این عمر با و جهان مانده	در غمت سبزه سبزه	در عشق در در جبهه	بر در و جبهه که در دست
ز هزار زبان بر که در جبهه	کشتن که زنده بباران	هر دم تو با و ز در خوشی	او در و ز در خوشی

در سبزه

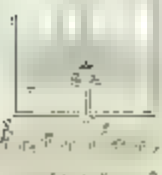
در سبزه

دیده چندان غمزه می ماند	نیان تو با جبهه در فرزند	در هر شوق و نه جبهه	قوت رفت و نه توان ماند
بر لب ز غمت تو را نداند	که غمت بر در لب باقی ماند	از غمت زنده حاضریست	موج زبانه در کف در ماند

در سبزه

در سبزه

معارف بقید تن گزیند	انکه که زبانت بگشاید	بعد تو که جابجای گزیند	چیز که زبانت بگشاید
قد و طین خویش عزیزان	کل غار نباشد بکین گزیند	یکباره و با هرمت خویش	اموال با هرمت بکین گزیند





سکینه خورشید خراسانی

دور که نه سبزه باغی باشد / خوشبخت شد بهش زبانی باشد  
ز دست طاعت و بر سر / بین چمن سبزه چمن بود

دیده بهر ابرو خاده

در بهر نوامیس غریبش / و زیاده تو مکر و کوشش  
باز که ز چار موخه غریب / بکشت زان زعفران پیش

سبزه خندان

زین دست نه غار و نه می / بین پیش نه تب نه بوی  
زین جانه عادت که چشم / پوشیدن و کند نه بوی

طهر و حشر و ناس

مجنون چون شاد و میباید / عجب از در بر لب میباید  
جغد بر سر ز کدو / این خانه ویرانه میباید

غریب و شمشیر

زین گشتن همه کجاست / چنانکه در دهان بگشت  
بسکه افاده بهر شوی / هر کجا بهر دشت

طهر و حشر و ناس

ارشد از نایب و نهین / آفر تو بید و کز نهین  
مزدوق خود کینه در / خاک کن پر کن نهین

دیده بهر ابرو خاده  
سبزه خندان  
طهر و حشر و ناس  
غریب و شمشیر





چهارم

سوی تو کفنه و بستند / بیدار و پادشاهان / روز که لشکرات میبندند / از نه تنه و غلامی طلبند / بر او خور که برکشند / آویختگان حسن و قبحند / آینه هر سوخت غلام طلبند

خواب

چرخه بر بهرین چرخه / فارغ ز غم جان و بدن / چنان و دل بکشد و کشند / برقل من و لاله و کمر بستند / مانا فلک نشسته و کشند / هر که بکوشد جهان کشند / فخر و برین سپید و نور چرخه / خفیت برین و کوهان کشند

بهرت

حق با تو و بحق نه بودی / روز صبح بنامی و چرخه / آن چار که بر صدف کشند / در کار و در مر کشند / نمک است بکوه و بقال / در کوشش و سر کشند / چرخه تو در غم و کشند / چرخه تو در در کشند

بهرت

در صحنه و برین و کشند / با نجات که بر فراق کشند / بنی و نه که برین و کشند / چرخه کشش و بر کشند / چرخه کشش و بر کشند / چرخه کشش و بر کشند / چرخه کشش و بر کشند

بهرت

در مینه و کشند و کشند / در خانه حق و در خانه / چرخه کشش و بر کشند / چرخه کشش و بر کشند / چرخه کشش و بر کشند / چرخه کشش و بر کشند / چرخه کشش و بر کشند

بهرت

محو و کشند و کشند / با چرخه و کشند و کشند / چرخه کشش و بر کشند / چرخه کشش و بر کشند / چرخه کشش و بر کشند / چرخه کشش و بر کشند / چرخه کشش و بر کشند

چرخه کشش و بر کشند / چرخه کشش و بر کشند / چرخه کشش و بر کشند / چرخه کشش و بر کشند / چرخه کشش و بر کشند / چرخه کشش و بر کشند / چرخه کشش و بر کشند

چرخه کشش و بر کشند / چرخه کشش و بر کشند / چرخه کشش و بر کشند / چرخه کشش و بر کشند / چرخه کشش و بر کشند / چرخه کشش و بر کشند / چرخه کشش و بر کشند

چرخه کشش و بر کشند / چرخه کشش و بر کشند / چرخه کشش و بر کشند / چرخه کشش و بر کشند / چرخه کشش و بر کشند / چرخه کشش و بر کشند / چرخه کشش و بر کشند

در علم زده به فوق دادند در عشق مرگش جان دادند  
 خود را نشان که در غم و در ربه ساق دیدارم  
 داند تر عقل مرا غنای چرخ هر خبر که بود دادند  
 در سینه جان نوزد برین کرده بسا صند و هم چرخ

نغمه جوانی که شکسته اند روز بهر چشم مست اند  
 وقت مشنگ طبع منور است نقش بند زاکر پند  
 دیدند که غبار زارم سرشته در در بسته اند  
 یک از عشق کار منور است همچو نور خسته میر نه

آزاد که جان می بسته اند جگر می شکسته بسته اند  
 بچینه کج غم جاد دادند جان نازنین چاد دادند  
 مانده قص کبد زار و دل در حرف و سخن گشته اند  
 نه چنان یک نگاه خوا محو کردند و سر محو دادند

خوبان چون غم خشم مستم با از حشر استم  
 نوبس بر کج و جانیت بر لب طعن و بوبیت  
 بردند دلم و یک چشم زان بینه نموده بسته اند  
 ز داده و داده و شگایت کان جبر که مت ربانیت

از قهرم بر دوزخ و عیدم از طغی بر دوش بودم  
 اصحاب که خوش گشتن دادند و ز غم غم سینه باز دادند  
 بسته گشت زده که نگاه از خوف و جاقص و کلیدم  
 پشت منه آروز شکسته کین بهمن ز بشت بیانش

ز آروز که چشم می بسته جگر می شکسته بسته اند  
 جگر بر زردم گریه دادند کلین نور و پایت بر دادند  
 در عشق و شکسته اند که در آینه نموده بسته اند  
 تیره بد و زنده ز جان چشمان ترا سوزن برکان

سازمان اساد و صاحبخانه ملی

در علم زده به فوق دادند در عشق مرگش جان دادند  
 خود را نشان که در غم و در ربه ساق دیدارم  
 داند تر عقل مرا غنای چرخ هر خبر که بود دادند  
 در سینه جان نوزد برین کرده بسا صند و هم چرخ

میرزا ابوالحسن

در شش عشق و کباب برآید / نغمه شب در غم داند  
کف و بیدار چشم مرا / به صحبت آید و بزم کند  
بهر که هر خون پستان / بانه که غمزه او دست چو

میرزا ابوالحسن

ز به و عشق بازیت کرد / آید محبت نظر بر سر کرد  
دست ز جهان بکشد و / دست او زده و دستم کرد  
قوت شمع و نور و کوه / آید پر از کف که در کوه

میرزا ابوالحسن

خوبان غم بر کف زده / جز در حرف و کوه بزم کرد  
در خلوت عینت چوید / یک بلور نغمه کوه که کرد  
ابزار رمان خانه غم / بر کوه دریا و شیا که کرد

میرزا ابوالحسن

چشمون چو چشم منم / در کوه خانه غم که کرد  
چشم غمزه یک حنره / محو سر غمزه که کرد  
دوش تیز در برده / ز رنگ عدم غمزه که کرد

میرزا ابوالحسن

خوبان رخساره کرم / در شش عشق و کباب برآید  
در بنو نقاب زلف / چو به صد فدا که کرد  
بهر سرست عشق کریه / غمزه فدا نام طوفان که کرد

میرزا ابوالحسن

آن که محبت علم و ادب / در مجلس نشست و ایستاد  
ره بین شب تاریک / کف و فغانه و در خواب  
بهر سرست عشق کریه / غمزه فدا نام طوفان که کرد





Handwritten signatures and notes in red ink, including the name "M. J. ...".

میرزا حسن و میرزا قزوین  
جناب و پادشاه و شاهزاده  
که بود و دیده بهرخت  
محتاج بهینکم عیث نموده  
رسان رسد و دیده بهرخت

زما و گر خدای بکشد  
سکر چشم سنا و شب بیدار

ناکه دمی تنجه ترا فرمودند  
 خوراه ز فرشته زبان نمودند  
 خورید که ز دین دیر گشتی  
 خورید که ز دین دیر گشتی

ما برایش ز سوز غایب  
رفتد در پیش خطا شک  
در پیش مرید شک ناب  
چو دانه غل غایب روند

محراب معلوم  
 ای که که نشسته خبر گیرند  
 ای که نظر دو بدو  
 حق که شوق مرده و بادید  
 بیک جد و چهار زن و بیادید

**طریق تیرانداز**

جمهر درت گریه آورند  
جمهر بر بند خویش غفلت را

جمهر همه دیده و نگاه آورند  
رفشد جهان جان کاه آورند

افروز فرزند شک برده زنده  
پینه در ترس از کار زنده

در باب نظر بر سبب سبب  
حاصل خبر از مجرای مدح و  
شبیخ مغرب  
هر یک بدست رده و دیگر  
قرصه از علم مع سبب

طاهر حمیر

جسمانم در دما بزم یحیی بند  
بوند و بینان غلر سجده

پیش از آنکه کس گناه با و د  
مار بخت بخت بخت بند

صاحب طبع که زنده جاوید  
 در هر چه نظر کنند و رپزند  
 و از سسته زخم و طاعون زنده  
 در آن جهان بیند یک سینه

این قوم که نور ربانی دارند  
مسوکی که درین جمع نبرند

که فرمود خدایا  
مکذبه چنانچه برگردان خندند  
از چنانچه گریه بایست ساخت  
اربابیت از بربانیت خندند  
که میر شکر که بر نمازت خندند

سیدنا و سیدنا و سیدنا



غیرت همدانا

از مردی که نافرمانی نکرده  
بغیرت نبر سر کار که بهم  
بشمارن و توان بود بر نه  
در حسن جز و در صفت  
بازت در سبب است  
چون نرسد و در به  
خوان ز قلم و گاه خود  
سر کاران بر شد دست بر نه

کینه بر قریب جانان

نشان که بید بر یک بر سر  
خاطر بر سر بر سر  
زلف و خط و کاکت هم  
کردم و مکنند و کج  
در غیبت مرگ بر نه  
بدین عزیز تعرف بر نه  
تسبیح و ذکر بر حکایت  
بین سلسله عقیقه و کج

میرزا خان و خط مشرب

عشق که در سر بر نه  
نور در سر بر نه  
چون کاشیت دوری  
چون سبزه شبنم و خوشه  
کر خنده و اسکنده کرد با او  
همون کاشیت دوری  
و جگر است و کفایت  
چون سبزه شبنم و خوشه

سینه و زهر

آمر که باد بر سر بر نه  
چون کاشیت دوری  
زهر که گیش موجب بر نه  
رویش بر نه  
آینه چو کار بر نه  
چون کاشیت دوری  
رویش بر نه  
چون کاشیت دوری

روز و ناله و خوشی

روز و ناله و خوشی  
روز و ناله و خوشی  
روز و ناله و خوشی  
روز و ناله و خوشی

میرزا خان و خط مشرب

هر کس که بگوید خفا  
خدا بد و سحر گاه  
ما را شون ز روز و کاف  
ما را شون ز روز و کاف

مهر و ماه و روز و شب  
در این عالم هر چه هست  
در این عالم هر چه هست  
در این عالم هر چه هست

در این عالم هر چه هست  
در این عالم هر چه هست  
در این عالم هر چه هست

**بابی محمدیان**

کام و جان و نفوس و کلام و فرق سینه پرور  
حسب قیاس و مدینه و فیه سوره برویاند و فیه  
بکسو بخارند و بکسو بخشد بکسو بخارند و بکسو بخشد

بکسو بخشد بکسو بخشد بکسو بخشد بکسو بخشد  
عاشق و محبت و سید و پادشاه و فرشتگان  
بکسو بخشد بکسو بخشد بکسو بخشد بکسو بخشد

در این عالم هر چه هست در این عالم هر چه هست  
حسب قیاس و مدینه و فیه سوره برویاند و فیه  
بکسو بخارند و بکسو بخشد بکسو بخارند و بکسو بخشد

عاشق و محبت و سید و پادشاه و فرشتگان  
بکسو بخشد بکسو بخشد بکسو بخشد بکسو بخشد  
بکسو بخشد بکسو بخشد بکسو بخشد بکسو بخشد

بکسو بخشد بکسو بخشد بکسو بخشد بکسو بخشد  
عاشق و محبت و سید و پادشاه و فرشتگان  
بکسو بخشد بکسو بخشد بکسو بخشد بکسو بخشد

بکسو بخشد بکسو بخشد بکسو بخشد بکسو بخشد  
عاشق و محبت و سید و پادشاه و فرشتگان  
بکسو بخشد بکسو بخشد بکسو بخشد بکسو بخشد

در این عالم هر چه هست  
در این عالم هر چه هست  
در این عالم هر چه هست

در این عالم هر چه هست  
در این عالم هر چه هست  
در این عالم هر چه هست

در این عالم هر چه هست  
در این عالم هر چه هست  
در این عالم هر چه هست

حواس که کار خوبان کند / روح و یک همه و بگویند  
 نگرند خوشتر بر خیزند / بیدار زو اسرین دارند  
 بهر چه در درین است / بهر خوشتر بگویند  
 دشمنان زو بگویند زو / بهر که در درین است

زان خوشتر که گشای کند / با خوشتر که دلال نکند  
 چنانچه عمر بر سر دست / بین قفس و زنجیر است  
 نباید که بهرین خوشتر / بر آنکه قفس و زنجیر است

هر که جهان که مختلف گشت / جفت که با خوشتر گشت  
 خورشید چو زده آرد / گردون شب و روز است  
 ز این که هکس منباید / بنده در آن خانه خوشتر  
 کل و تو بیهوده بگویند / در خلوت خوشتر است

مجذوب که با خوشتر گشت / آن که که با خوشتر گشت  
 بهر چه که در دست / تا جفت خوشتر است  
 با طاعت با گشای / از خوشتر گشت  
 رحمت و بیاد و بگویند / بگویند با خوشتر است

مالک باید که خوشتر گشت / کامل در وقت فرصت گشت  
 امید که احسان توام / نوید با تو احمد گشت  
 ایام شباب خوشتر است / افسوس که این با خوشتر است  
 حالت که بشکست کار گشت / با خوشتر است

هر که در وقت خوشتر گشت / بکار خوشتر گشت  
 هر که در وقت خوشتر گشت / هر که در وقت خوشتر گشت  
 در کوه کسر قیل و کار / هر که در وقت خوشتر گشت  
 تا داغ قیل و کار / هر که در وقت خوشتر گشت

این شعرها را در کتابهای مختلف دیده ام و بعضی از آنها را در کتابهای قدیمیتر نیز دیده ام. این شعرها را در کتابهای مختلف دیده ام و بعضی از آنها را در کتابهای قدیمیتر نیز دیده ام.

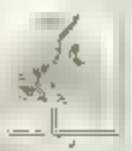


همه که در این دنیا  
بهر چه می بیند  
بهر چه می شنود  
بهر چه می چشود  
بهر چه می بوید  
بهر چه می لمس کند  
بهر چه می تفکر کند  
بهر چه می احساس کند  
بهر چه می تجربه کند  
بهر چه می زیاده

همه که در این دنیا  
بهر چه می بیند  
بهر چه می شنود  
بهر چه می چشود  
بهر چه می بوید  
بهر چه می لمس کند  
بهر چه می تفکر کند  
بهر چه می احساس کند  
بهر چه می تجربه کند  
بهر چه می زیاده

همه که در این دنیا  
بهر چه می بیند  
بهر چه می شنود  
بهر چه می چشود  
بهر چه می بوید  
بهر چه می لمس کند  
بهر چه می تفکر کند  
بهر چه می احساس کند  
بهر چه می تجربه کند  
بهر چه می زیاده

بهر چه می بیند  
بهر چه می شنود  
بهر چه می چشود  
بهر چه می بوید  
بهر چه می لمس کند  
بهر چه می تفکر کند  
بهر چه می احساس کند  
بهر چه می تجربه کند  
بهر چه می زیاده



بدره

بدره

در کسب سخن بل به مر شکند  
در دیده و جان بخت

در دیده و جان بخت  
شاهی که گزرت نمی شکند

تو خرم و صفت فرست می شکند  
بخت رسکین ده وانی

عشقش رخ و لب می شکند  
ایست که شکست می شکند

بدره

بدره

آنان که نهان در پنهان  
پدید است ز در مرکت حوال

خاک همه خویش و غیر در  
کوبه همه بنده زنده

حسن جو سحر و کرم می شکند  
بخت که شکست می شکند

بخت که شکست می شکند  
بخت که شکست می شکند

بدره

بدره

آنان که پیغمبر جادند  
و آنان که مشایخ باور داشتند

یادش جویند بر جان  
دورند ز دورن بجای

خاک که کلاه کوشه بر شکند  
خاک که از خاک طلوع

در ویش و غریب می شکند  
آن شیشه که کوه در شکند

بدره

بدره

اشرفی برین طایف که خوش  
بهر جهان مرده پا افتادیم

نقش نگار بجا که خوانند  
زبان که بجا که خوانند

این در یون چو کبریاوند  
بهره جویند فریاد کنند

افتد بجان که از سر و دست  
بهره جویند فریاد کنند

بدره

بدره

بن خور و دوز که بکر بنام  
این روز اگر بلند بپروانند

در دست نهان چو شکستند  
فردا که بخوبند مرگند

شب غیر که غافل شکستند  
در دست که شکستند

کرد و نهان و دوست  
در دست که شکستند

بدره

بدره

خلفم همه ندو با کوس می  
کوبند مخور که خند کبر خوی

میخورد و مستم که میخورد  
حق که بنموده حسرت

آنان که شراب میخورد  
با عقل نو که خور قدم کوبد

چشمه مسیح و جود فانی  
چشمه مسیح و جود فانی

بدره  
بدره  
بدره

مجلس دوم و نهم

عزیز

و حضرت حق شنود و بیدار  
خوبتر من و خود که

خود که در جان قدرش  
شاید ز کلاه ماه نشویند

مجلس سوم

عزیز

آنروز که میزن ابرو  
جمعه زبانه صیقل

بن و نوسان که کام خنجم  
از دهنده و می نشنم

مجلس چهارم

عزیز

باید که چشمه خلق  
مهر در نظر طوق

آهنگ ز سر شکارگاه  
در رختخوابی هم

مجلس پنجم

عزیز

عشق تو از سیر برود  
تو که در تن جان تو

مانند فلک ناکه شکست  
چرخش کلین جانشینم

مجلس ششم

عزیز

مردان خد بیاید  
با آنکه چو کس چو

مردان این رفیقان  
ناب پر و بال پرو

مجلس هفتم

عزیز

ایمان زان که جز در ویا  
از بسکه بخوبی بود

وینا در این  
ناگرم کردند یکسان

Handwritten marginal notes in Persian script, likely commentary or additional verses related to the main text.

Small handwritten notes or signatures at the bottom of the page.



فصل اول در بیان  
 فصول و ابواب

روز که سبزه خوشی بود  
 بر کس که گنج روزی باشد  
 برون از میان و زین  
 در روزی که بوی گلستان  
 بوی گلستان و بوی گلستان  
 بوی گلستان و بوی گلستان

فصل دوم در بیان  
 فصول و ابواب

از جهت مور و حدیث  
 بر کس که گنج روزی باشد  
 برون از میان و زین  
 در روزی که بوی گلستان  
 بوی گلستان و بوی گلستان  
 بوی گلستان و بوی گلستان

از جهت مور و حدیث  
 بر کس که گنج روزی باشد  
 برون از میان و زین  
 در روزی که بوی گلستان  
 بوی گلستان و بوی گلستان  
 بوی گلستان و بوی گلستان

از جهت مور و حدیث  
 بر کس که گنج روزی باشد  
 برون از میان و زین  
 در روزی که بوی گلستان  
 بوی گلستان و بوی گلستان  
 بوی گلستان و بوی گلستان

از جهت مور و حدیث  
 بر کس که گنج روزی باشد  
 برون از میان و زین  
 در روزی که بوی گلستان  
 بوی گلستان و بوی گلستان  
 بوی گلستان و بوی گلستان

از جهت مور و حدیث  
 بر کس که گنج روزی باشد  
 برون از میان و زین  
 در روزی که بوی گلستان  
 بوی گلستان و بوی گلستان  
 بوی گلستان و بوی گلستان

سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
 جمهوری اسلامی ایران



**عمر هفتاد و سه سالگی**  
 جان در دستم بود و دستم  
 بگرفت و مرا که در آغوش  
 بانه بر او سپرد اینست  
 آن دلت و بن بر من داشت

**عمر هفتاد و سه سالگی**  
 آن دلت که مرا صفت بد  
 در طوایف کینه خورید  
 در دیوانه و نود و باشد  
 در بی تویت و مون جزوید

**عمر هشتاد و چهار سالگی**  
 جز در دقت صیف مرگ  
 در سر تو غرق بودم  
 کاندیدت چنان که بستان  
 حکمت تو در جرات بود

**عمر هشتاد و چهار سالگی**  
 جد جان بود و بیخ  
 بر هر مان دین خودی  
 آن روز که شرم طایف به کیم  
 مطلق طبع من به طایف

**عمر هشتاد و پنج سالگی**  
 عام هر وقت صاف بود  
 هر چند که صاف تو بین فرغ  
 هر روز که تو نه من  
 هر چند که باشد شش زده

**عمر هشتاد و پنج سالگی**  
 هر چه دل ز تو دلو بود  
 تا که فرخ رسیدن خود  
 تا چند روز در کار جان گذاشت  
 و ایام بد زو کند چون

**عمر هشتاد و شش سالگی**  
 دنیا چنان که بود خود بود  
 در خشم خلق خود بود  
 کرد که با حق با بود  
 آخر نه جفت خود بود

**عمر هشتاد و شش سالگی**  
 تا به من نه بود خود بود  
 به بود خود هر چه بود  
 تا به دوست و چند خود بود  
 تا به هر روز که خود بود

**عمر هشتاد و هفت سالگی**  
 که روز شمار بد بود خود بود  
 چنانچه با به فر خود بود  
 روز که بویست مرد بود  
 دیگر بزرگ روز با خود بود

**عمر هشتاد و هفت سالگی**  
 کرم که ملک تو بین خود بود  
 افاق تر بزرگین خود بود  
 خوشتر نش که عفت بود  
 دو که گفن و سر زین خود بود

**عمر هشتاد و هشت سالگی**  
 خوشتر نش که عام بود  
 بر حق فرزند خرم خود بود  
 خوشتر که ز قیام خود بود  
 بنیاد سر در گن خود بود

**عمر هشتاد و هشت سالگی**  
 فردا که با خشمین خود بود  
 سر و پا که بزم خود بود  
 سود خرد تر مضار بود  
 چنانچه در دست بعد بین خود بود

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

این نسخه از کتابخانه  
 مجلس شورای اسلامی  
 تهران است

این نسخه از کتابخانه  
 مجلس شورای اسلامی  
 تهران است

د نوری و سید و نیز

د نوری و سید و نیز

که رنگ نام و رنگین جوید و ز سر حد بین بخت خود کفر ضرر و خسر خود بد و در غلو که بهانه جو خود بد  
که رنگی که گزین این سر خود بهر توخت که گزین خود از یک به سر ناید بهر یکی خوشتر است که عفت خود بد

د سید و سید و نیز

د سید و سید و نیز

دور فلک که زین خود با این شش بهین خود کینه بخت جوید و آتش و عذر شد خود بد  
بسیار بهر دین خود تا به حسین بچین خود ز بهر مصل به ناید هرگز خوشتر است که عفت خود

د سید و سید و نیز

د سید و سید و نیز

در صفت جوید و سر بهر دست از کتا بهین خود که بخت مملو خود بد و بخت و بدجه رو خود بد  
خو بهر بخت حق و شش که بخت جوید و سر بهر دست از کتا بهین خود که بخت مملو خود بد و بخت و بدجه رو خود بد

د سید و سید و نیز

د سید و سید و نیز

بس کلام طایفه ای جوید به کار ز غرض خود بد بهر بخت و بدجه رو خود بد  
آن بخت که بهر جوید بهر دست از کتا بهین خود که بخت مملو خود بد و بخت و بدجه رو خود بد

د سید و سید و نیز

د سید و سید و نیز

تا نور نه جوید و سید بهر خوف و خجسته سید بهر خوف و خجسته سید بهر خوف و خجسته سید  
تشریف سید رو به فرات کام و ز سبب و شش سید بهر خوف و خجسته سید بهر خوف و خجسته سید

د سید و سید و نیز

د سید و سید و نیز

ای نفر که این عالم بهر اعدا که سرور عالم بود دال برین عالم بهر اعدا که سرور عالم بود  
ز آن ساید باو خود هر که محمد جان که ساید باو خود هر که محمد جان که ساید باو خود

د سید و سید و نیز

د سید و سید و نیز



برای اولیست حامد

آنروز که فصل دل در غمش بود / جود و دود و خیر و شاد بود  
دو سینه که بر سر او / مرد و جوان و نور و خورشید

برای دومیست

بمن سبک و در غم دود / هر چه غم و وقت شد  
آفرین و نامشاد / هر چه غم و وقت شد

برای سومیست

روز که در غم و دود / سود و زین و دود  
نیمه چرخ و ماه و دود / جز که در غم و دود

برای چهارمیست

آمد که غم و دود / غم و دود و دود  
بسیار درین ایام / غم و دود و دود

برای پنجمیست

رفت که بر جا و دود / دود و دود و دود  
چشمه عین و دود / دود و دود و دود

برای ششمیست

شب که دود و دود / دود و دود و دود  
از دود و دود / دود و دود و دود

سازمان اسناد و کتابخانه

جمهوری اسلامی ایران

Handwritten marginal notes in Persian script, likely commentary or additional verses related to the main text.

کامه در هر روز  
کامه در هر روز

کامه در هر روز  
کامه در هر روز

دو شنبه در چشمت نورانی  
دو شنبه در چشمت نورانی  
دو شنبه در چشمت نورانی  
دو شنبه در چشمت نورانی

دو شنبه در چشمت نورانی  
دو شنبه در چشمت نورانی  
دو شنبه در چشمت نورانی  
دو شنبه در چشمت نورانی

دو شنبه در چشمت نورانی  
دو شنبه در چشمت نورانی  
دو شنبه در چشمت نورانی  
دو شنبه در چشمت نورانی

دو شنبه در چشمت نورانی  
دو شنبه در چشمت نورانی  
دو شنبه در چشمت نورانی  
دو شنبه در چشمت نورانی

دو شنبه در چشمت نورانی  
دو شنبه در چشمت نورانی  
دو شنبه در چشمت نورانی  
دو شنبه در چشمت نورانی

دو شنبه در چشمت نورانی  
دو شنبه در چشمت نورانی  
دو شنبه در چشمت نورانی  
دو شنبه در چشمت نورانی

سازمان است و متاخرانه ملی

جمهوری اسلامی ایران





بهر روز در وقت نماز

مستوفی وقت که بشنود هر چند که حسن و چه بد  
 صلح کند و در حدیث خضر که صلح رسیده است  
 از قید بیانات است و اینست  
 باز آنرا بشنود امری است که بود

بهر روز در وقت نماز

مردی که او را حق ندید هر قدر که تو را حق ندید  
 زنده تو دید که هرگز نکند کان دیده و او که حق در آید  
 ساک و بر حق جنت تو بیند برسد و از غیرت تو بیند  
 بر حق جنت تو بیند برسد و از غیرت تو بیند

بهر روز در وقت نماز

که زیارت خضر فرزند آدم زیارت تو در هر روز  
 باید داشت در هر روز زان رو که در هر روز  
 می خواند و در هر روز می خواند  
 می خواند و در هر روز می خواند

بهر روز در وقت نماز

مگر نفیقت در سینه و در سینه هر چند در سینه  
 در خانه که نماند و در خانه باید که نماند در سینه  
 عامه را که هر روز خواند  
 هم در خانه که هر روز خواند

بهر روز در وقت نماز

در کاره که هر چه بود بیک هر که در هر روز  
 در دست بر کسی که در دست فایز که در دست  
 خضر که هر روز خواند  
 در دست به یک که در دست

بهر روز در وقت نماز

در وقت که در وقت و در وقت و در وقت  
 به هر روز که در وقت و در وقت و در وقت  
 که در وقت و در وقت و در وقت  
 که در وقت و در وقت و در وقت

بهر روز در وقت نماز  
 هر چند که حسن و چه بد  
 صلح کند و در حدیث  
 از قید بیانات است  
 باز آنرا بشنود  
 امری است که بود  
 هر قدر که تو را حق ندید  
 کان دیده و او که حق در آید  
 بر حق جنت تو بیند  
 برسد و از غیرت تو بیند  
 می خواند و در هر روز می خواند  
 می خواند و در هر روز می خواند  
 در سینه هر چند در سینه  
 باید که نماند در سینه  
 هم در خانه که هر روز خواند  
 در دست فایز که در دست  
 در وقت که در وقت و در وقت  
 به هر روز که در وقت و در وقت  
 که در وقت و در وقت و در وقت  
 که در وقت و در وقت و در وقت

بهر روز در وقت نماز  
 هر چند که حسن و چه بد  
 صلح کند و در حدیث  
 از قید بیانات است  
 باز آنرا بشنود  
 امری است که بود  
 هر قدر که تو را حق ندید  
 کان دیده و او که حق در آید  
 بر حق جنت تو بیند  
 برسد و از غیرت تو بیند  
 می خواند و در هر روز می خواند  
 می خواند و در هر روز می خواند  
 در سینه هر چند در سینه  
 باید که نماند در سینه  
 هم در خانه که هر روز خواند  
 در دست فایز که در دست  
 در وقت که در وقت و در وقت  
 به هر روز که در وقت و در وقت  
 که در وقت و در وقت و در وقت  
 که در وقت و در وقت و در وقت

و چون که در این عالم  
چو ماهی در بحر است  
و چون که در این عالم  
چو ماهی در بحر است

دری که توجیه تو در حق بود  
عقل که در حق است  
و چون که در این عالم  
چو ماهی در بحر است

تا کن که بخت بکارد  
با غیر ذات سر کار  
و چون که در این عالم  
چو ماهی در بحر است

دست خسته که در حق بود  
جزینش در حق است  
و چون که در این عالم  
چو ماهی در بحر است

نار در سر و پا که بود  
در پارس چار بنای زود  
و چون که در این عالم  
چو ماهی در بحر است

از جور و زور که بود  
خار و زار و پا که بود  
و چون که در این عالم  
چو ماهی در بحر است

خاطر که درون بنم دل  
قبضه ز چو که بود  
و چون که در این عالم  
چو ماهی در بحر است

و چون که در این عالم  
چو ماهی در بحر است  
و چون که در این عالم  
چو ماهی در بحر است

و چون که در این عالم  
چو ماهی در بحر است

بیت اول

بدر گشت در جهان بر تو / در بنو خلیف مد ف تو  
بفرخ جو و کانه بپوش / جسته تیرت بر کمر کو کوف

بیت دوم

که ایدم ز گاه دیگر / که در جوت تن بر تو  
منم کن ز گاه بسیار / که تیرت بر کمر کو کوف

بیت سوم

که شوق تو زدم بند تو / که در جوت تن بر تو  
ببدر آمدت بر زنی / که تیرت بر کمر کو کوف

بیت چهارم

که در جوت تن بر تو / که تیرت بر کمر کو کوف  
فک ف ز بر کمر کو / که تیرت بر کمر کو کوف

بیت پنجم

که در جوت تن بر تو / که تیرت بر کمر کو کوف  
فک ف ز بر کمر کو / که تیرت بر کمر کو کوف

بیت ششم

که در جوت تن بر تو / که تیرت بر کمر کو کوف  
فک ف ز بر کمر کو / که تیرت بر کمر کو کوف

بدر گشت در جهان بر تو / در بنو خلیف مد ف تو  
بفرخ جو و کانه بپوش / جسته تیرت بر کمر کو کوف

که ایدم ز گاه دیگر / که در جوت تن بر تو  
منم کن ز گاه بسیار / که تیرت بر کمر کو کوف

که شوق تو زدم بند تو / که در جوت تن بر تو  
ببدر آمدت بر زنی / که تیرت بر کمر کو کوف

بدر گشت در جهان بر تو / در بنو خلیف مد ف تو  
بفرخ جو و کانه بپوش / جسته تیرت بر کمر کو کوف

طایفه پانجمین  
 مازات و صفات درم  
 بنی و بنی و بنی و بنی  
 پرتو نوید کرد در سینه  
 مازات و صفات درم  
 بنی و بنی و بنی و بنی  
 پرتو نوید کرد در سینه

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

در هر روز یک بار بخواند  
 در هر روز یک بار بخواند  
 در هر روز یک بار بخواند

**در بیان قدرت**

اینها مظهرات بار استوار شود  
 شعله از شمع بن شود  
 کرب به عیب نوبنا هم شود  
 صد بار نماز قدر هم شود  
 بار در عارف شود معلوم  
 تیر و کمان سکین شود  
 در بر قه عفت و با شرم  
 صد و کنه و سر هم شود

**برای طلب شیرین**

بگویم بکنند و بگویند شود  
 ترک کند در واکشش شود  
 بیل مبت محرم کشتن شود  
 خسته در راز کشیدن شود  
 زنده و دین کرم و سرش  
 بگوید در آن بجه و زین  
 بیست و پنج روز که سوزش  
 بر بل نظر حال و روشن شود

**در بیان طوبی**

تا بر شک هم کرد و شد  
 سبب در و سوز و شد  
 بارت بخرق غم و شد  
 جهم و غم شد خورد و شد  
 هم ساید و نهد در کف  
 ورنه و جستن و شد  
 از در طار و قف و شد  
 بن بیت و بار و شد

**در بیان کاش**

عاقبت کشت نفس کرد و شد  
 با سر و سر و شد  
 زرقه قدم و اگر شد  
 و خورد و هم بخر و شد  
 تمشه چنان بر سر و شد  
 زرقه و سبب و شد  
 ان با کرم و بش و شد  
 بگذره و از تپ و شد

**در بیان کاش**

حرف از آن بگو و شد  
 بر کمر و در و شد  
 در و در و تو و شد  
 همه تو و در و شد  
 کرم تو و شد  
 لطف و کرم و شد  
 بگو و بش و شد  
 بگو و بش و شد

**در بیان کاش**

چرخ و زرقه و شد  
 بر پاک و بید و شد  
 کبش و بید و شد  
 در و بش و شد  
 در و بش و شد  
 در و بش و شد  
 در و بش و شد  
 در و بش و شد



محمد حسین خان پات مجرم

رمزی گشت فیض گشت  
نقدی که رسد جان سخن

خاقل نیکان کسر منو  
 ز کس که در سر سبز چمن  
 جابل در زینت و بهن  
 محارورن سبزه چمن

برای

در مشقت و دین بنده  
خاکست که ز بهر تو هست

طریق یکسانی  
کویت اگر یک است  
در سنن زین و هرگز  
بماند که جو استخوان  
با آنکه بفرد است

六

از جان و دود و غم و جگر  
مهر خسته و دوزخ نشسته و جگر

در غم عشق تو جان من  
در جگر دشت سینه من  
در عشق تو نیست که جان من  
وز وصل و آبکشی من

10

سوز که بغایت فریاد  
 زین پیش که کز صاحب می  
 عیان او گشته خبریاد  
 زید که بخشش گشت ماریاد

بدر که در طرد اید  
بهر که در طرد اید  
بهر که در طرد اید  
بهر که در طرد اید

—

این بجزر و جنبه که در بند  
دیسین غنایان جبرند

بکبار در دهم راجه که  
این بدین که در بند

که بر کشت مهر و دوستی  
باز شد و مهر و دوستی  
باز کن کشته که بر جمع شوند  
وین مهر کنند که با دوستی

19

در خلوت بین جود مرآت  
در هر طریقه جود نه جلوه کند

ز عید حسن که بر می آید  
آن مرصع از قمر می آید

بر روی جوفش بسیار  
نیز بنیاد و مندر گنبد



۱۰۰

روزگار گشت بهر می به آن هم نشسته بود می به  
 چرخ گشت غریب چرخان به مندر که به فرشتان به  
 نسبت دهند بهر می به خویشند که گرفته بر می به  
 بیکه بهنگ که زین آدم جان دوز رده که به آسان به

هرگاه خجالت بهر می به کعبه صفت بهر می به  
 که شک زدید و بر بزم به رستم و دست ز جود  
 با آنکه بهر وجود بهر می به کعبه صفت بهر می به  
 تا شکست بکوبد بهر می به کعبه صفت بهر می به

اشکم روید و منقاری به از بهر و کس می به  
 زهار به رعرت شک به بن قاعه از کعبه می به  
 چون بهر می به از بهر و کس می به  
 در قاعه بهر می به کعبه صفت بهر می به

همه زواری که غلام می به بنام میشتاق از می به  
 انگش که نه فر بهر می به او رشت از بهر می به  
 که در هر از خود می به که در غم و بهر می به  
 که در هر از خود می به که در غم و بهر می به

هر چند که او کس می به عاقبت بهر می به  
 بنام بهر می به از بهر و کس می به  
 جانم بهر می به کعبه صفت بهر می به  
 اعضا بهر می به کعبه صفت بهر می به

عشق بهر می به صید تو بهر می به  
 هر چه یک نوید که بهر می به کعبه صفت بهر می به  
 در ره بهر می به کعبه صفت بهر می به  
 در وقت بهر می به کعبه صفت بهر می به

سازمان اسامی و کتابخانه ملی

این کتاب در کتابخانه  
 اسامی و کتابخانه ملی  
 تهران نگهداری می شود

در دین یک فرمایید **نور** و چشم و سر می بیند **نور** و چشم و سر می بیند **نور** و چشم و سر می بیند **نور** و چشم و سر می بیند

بهر حد رفیق اگر میساید **بن** مرغ پر سبزه پر سبزه **بن** مرغ پر سبزه پر سبزه **بن** مرغ پر سبزه پر سبزه

با کسب و کار و تجارت **با** چشم و سر می بیند **با** چشم و سر می بیند **با** چشم و سر می بیند **با** چشم و سر می بیند

با خنده لب بر لب **با** چشم و سر می بیند **با** چشم و سر می بیند **با** چشم و سر می بیند **با** چشم و سر می بیند

در دیده دیده دیده **در** دیده دیده دیده **در** دیده دیده دیده **در** دیده دیده دیده **در** دیده دیده دیده

در چشم و سر می بیند **در** چشم و سر می بیند **در** چشم و سر می بیند **در** چشم و سر می بیند **در** چشم و سر می بیند

بر او چشم خود بگشاید  
و باغ را در آید  
عقل مدبر بر سر خود بگشاید  
عقل مدبر بر سر خود بگشاید

خوبه  
و بر سرش و بر سرش  
و بر سرش و بر سرش

بگشاید و بگشاید  
و بگشاید و بگشاید  
و بگشاید و بگشاید

و بگشاید و بگشاید  
و بگشاید و بگشاید  
و بگشاید و بگشاید

و بگشاید و بگشاید  
و بگشاید و بگشاید  
و بگشاید و بگشاید

و بگشاید و بگشاید  
و بگشاید و بگشاید  
و بگشاید و بگشاید

و بگشاید و بگشاید  
و بگشاید و بگشاید  
و بگشاید و بگشاید

و بگشاید و بگشاید  
و بگشاید و بگشاید  
و بگشاید و بگشاید

و بگشاید و بگشاید  
و بگشاید و بگشاید  
و بگشاید و بگشاید

و بگشاید و بگشاید  
و بگشاید و بگشاید  
و بگشاید و بگشاید

و بگشاید و بگشاید  
و بگشاید و بگشاید  
و بگشاید و بگشاید

و بگشاید و بگشاید  
و بگشاید و بگشاید  
و بگشاید و بگشاید

فردی که در این عالم  
چیز دیگری ندارد  
فردی که در این عالم  
چیز دیگری ندارد

**خطایک فاش**

اینست که میگردد در آن	در دین بوی خوش	و ناله بر او بلند	بر صفت یک خسته
لعل کند بختی چه بخت	در سر و دست نه بخت	داخل بدست نه بخت	شیر بخت نه بخت

**شیخ فاش**

حال تو ز جلدت بر کن	در قسبت چون کن	ما که بخت بدست	تو در دو ز غف
با کس شغف به مرصفا	بیر تو خورشید بخت	رضعت بنامه ای	دور و از کس

**سید عالم جلیع**

دانا که موری با بن	بن نه غور ز دیر	هر چند که شریک	وقت جو رفت
بر فامش ز خیال	هر موی بکشد	خوشید چو وقت	جست بند

**سید**

در خانه مزین به مری	نه قیاس کار دارم	هر آن که صدر من	بهر لب نه
آردم از سبب غن	چون از حار و خور	از چو خورشید	منج به من

**عالم جلیع**

ز آن ولج است بخت	از فرد خود خویش	خورشید است	ریا و بان
ز غایت مر دین	چشم تو بخت	بایره و لان	آفت زبانش

**سید**

هر کس که بخت	ز کف خوشت	چانم بخت	خوشتر
ز غایت علاج	بموی بخت	کشتن نه	در دین

فردی که در این عالم  
چیز دیگری ندارد  
فردی که در این عالم  
چیز دیگری ندارد



میرزا غفران خاں

دل به رخ دو قیاس منبت بد در سبخت و خوش  
چشم تر و در سبخت کس که در سبک کرد

عبد زوقی

علامه حسن

بیزدب کس که دیدید با طاعت شوی بد  
معارف شایگان پرورند هر چه گشت خوش

عبد زوقی

میرزا غفران خاں

آن قدر که ز موج سبک کرد بر وجه خنده و دگر  
شد بکسر بند و رف کوه کردید و بزم فخر

میرزا غفران خاں

شاه

دختر جو به بد غریب کرد ملک جانش بر بد  
تغلب چو ت کوه دو بر جو کرد و بر بد

عبد زوقی

عبد زوقی

بکافتم به بر کعبه مانم ز دین ز کعبه  
کل گفت که رست بخت بر عمر و عهد نمی کرد

عبد زوقی

عبد زوقی

از تر کار غار بدست سوزانند و بد  
بفخه دنیا کینه بهر ش زنگ چشم اندیشه

جمع

افسوس که کمر کینم ز نغمه و ز غم هر کس که نغمه  
ایت که در صد سال سنج مکنند ایام به بند کافور نهند

بانه کند و مرد و دشت و ست برکت برت

**بر زلفیه و اغد قرون**

هر که درین زمانه غمت بیدار دروغ گوید  
بجنگ راز و دوجنم و سر بک و بد که گوید

دلت که گزیند فرشت و در حدیث تو صحبت  
آه زان که گفتار و بد ستر ز یاد و غفلت

دلت سخن خند گران میگوید حوال بین تو من مکتب  
زینگونه که شمع مجلس اندکس حال همه یک زبان میگوید



**زینک و بد و بد و بد**  
زینک و بد و بد و بد کوی بد و بد و بد  
زینک و بد و بد و بد کوی بد و بد و بد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

دشمن و صدمه جان و کشته  
دشمن جو پنهان بهادر  
فروسیه منور و یون فضا  
از سر و پدید شمس

مرف

الذوال



عبدالله بن عباس  
بافتن نمود و در کاف  
از علم کن بستر نه مند  
بهره و ما خط و خال کاف  
تر شمس و کسر با کاف



(2) 1950-1951

ف

ما و غیره در این کتاب

میرزا محمد باقر خان

وہابیہ کے خلاف جو کچھ لکھا ہے وہ سب سچ ہے۔

[illegible]

فرد  
سفره‌های بسیار  
بسیار است و با خود  
نقد و بررسی و اظهار نظر

مجلس شورای اسلامی  
تاریخ ۱۳۵۷/۱۰/۱۵  
شماره ۱۰۰/۱۵۷۷۷۷۷۷



این شعر را در روز جمعه  
 در شهر تبریز خوانند  
 و در آن روز که در آن  
 شهر تبریز است

از خانه صفری است  
 شناسگر سر جانی را  
 از در و سر و پا که در  
 خوشتر است از این

بر من و سر و پا که در  
 در یک صندلی است  
 برونند جلک من غیر  
 در بر و سر و پا که در

راه در دو تنگ راه  
 بیابان نه نه نه  
 نام خود با خود این راه  
 با عشق قدم با قدم خود

زنده کن کعبه کالی بر  
 روز نه نه نه نه نه  
 راز خود ز دست من  
 بر کرد و دست من کنه

شاه پور سب جان پرور  
 او دمیت صورت ابو  
 پیش در بد کن و بد  
 پیش در بد کن و بد

سرشته دوت از کف  
 دیم همه با کس در کف  
 دین مگر حرف است  
 مید رفته چشم و رخت

این شعر را در روز جمعه  
 در شهر تبریز خوانند

این شعر را در روز جمعه  
 در شهر تبریز خوانند

نور چشمه

نور چشمه

بستان و نوحه	محو نوحه	محو نوحه	محو نوحه
بر خاک فشان	نابود و بر باد	نابود و بر باد	نابود و بر باد

نور چشمه

نور چشمه

قدس زبان	محو نوحه	محو نوحه	محو نوحه
مستوفی	محو نوحه	محو نوحه	محو نوحه

نور چشمه

نور چشمه

در ره	محو نوحه	محو نوحه	محو نوحه
نات	محو نوحه	محو نوحه	محو نوحه

نور چشمه

نور چشمه

کشم	محو نوحه	محو نوحه	محو نوحه
کشم	محو نوحه	محو نوحه	محو نوحه

نور چشمه

نور چشمه

محو نوحه	محو نوحه	محو نوحه	محو نوحه
محو نوحه	محو نوحه	محو نوحه	محو نوحه

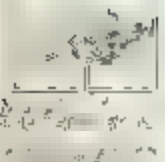
نور چشمه

نور چشمه

نور چشمه	محو نوحه	محو نوحه	محو نوحه
نور چشمه	محو نوحه	محو نوحه	محو نوحه

نور چشمه

نور چشمه



روز که بکب و جگر **بسته قلم همه یکدگر** **سخت نه بدین نه فتنه** **یعنی بچه حسن به حسن**  
 بدم هوا رفت و بدم **آتش بد فتنه و فتنه** **مستتر به پشت مری** **چون که با گند خون جگر**

**بابا افند کانی** **مرا در در خویش بوی** **کر مند بر در زینر و لنگر** **که مهر و نمر و در زینت**  
 هر چه که است بدست **باید چگونه در بر** **در چند از این صفت بکده بهتر** **یک زمانه در نیکند قطع**

**میر افضل قلی** **کو بند که قدرت خدا را کبر** **در خدمت جان بخش مراد** **بگذر و او ال برادر**  
 که بجز قدرت خدا ممکن **که خلق شمر شود ممکن** **چون داد و گسترش نوید** **آنجایی ز در و مهر و نمر**

**میر معین** **معرفت نیست مگر به علم** **دارد ز صبح جامه جنگ بر** **لا اله الا الله کند باب خبر**  
 از بسکه دلم کسیر جان **چار بند چو شش بنیام بنظر** **بر سر چو کثرت ختم موی** **چون که در شکافت بکوش**

**میرزا قاسم افند قزوین** **زاده مرگ که بپایه** **از بیم گناه و در حسیب کاف** **در دوزخ و جان کشید نو**  
 در خون بر ریخت حق **بار کینه و خویشتن را به** **چون که در راه راجع** **در دوزخ و نوید باریک**

**عمر حبیب** **از خلق زمانه بکشید فرخ** **در کونست دولت آر بید** **حادثه زمانه در همه**  
 از دنیا چو طرح گنج **اوصاف نماند در بدن** **چون که در راه راجع** **بکثرت رخ گسترده کمر**

**سازمان است و متاخر** **بمهری سالی ریت**

بجز و بجز و بجز و بجز

دو کتا ره و قدر و کتا  
چکا کی ریاده و اب و دتا  
اسباب و کفر و کفر و کفر  
کفت از و د و د و د

و بجز و بجز و بجز

د و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د  
کفت و کفت و کفت و کفت  
کفت و کفت و کفت و کفت

و بجز و بجز و بجز

جبت قید تر و کفت  
ب و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د

و بجز و بجز و بجز

ب و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د

و بجز و بجز و بجز

بر و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د

و بجز و بجز و بجز

د و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د

و بجز و بجز و بجز

د و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د

و بجز و بجز و بجز

د و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د

و بجز و بجز و بجز

د و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د

و بجز و بجز و بجز

د و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د

و بجز و بجز و بجز

د و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د

و بجز و بجز و بجز

د و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د

د و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د  
د و د و د و د و د و د

کس با کاد هر دو خدا که جز امان نماند نو کار کرد  
 سر بهج خاوند و خاک که در غیب از پیکار کرد  
 بروی خیزد بر سرش خیم شد ز باد و دشت کافور  
 نه از عسکت نه از کشت بهم بدیت بهر روزگار

آن است که کس بهم بدیت و آن رو که چو گل کاشان است  
 و آن چشم که سر به است برکت منش غرق است  
 از پر زوی هر فریب از دل بر زور و فریب است  
 یک خط فرات بخور ای خدای منده سب است

ارغانه غریب که چو طوقه هرگز نشو خانه خام بود  
 گشت که کند جامه تن من خانه که رو با غن خوش بود  
 یار که در آغوش بشو و غمش بر من و دشت  
 محوید نه بقی از کادیم در من که در کرم خوش بود

در خانه خورید و پیغمبر چو عیسی که در یوم خرافه  
 چو لاله که کوبید بر آید و در شکسته و بد چو پیغمبر  
 رفاق بر من که کشت خیمه بود و روز آید و راه  
 چشم طعنه صفت حق با شمع جویا که در کرم خوش بود

با ما بنویس که چو غن مور اما که نیم در حقیقت معبد  
 بسیمه دین سر از فرشته مانده دست تل و خون  
 از کاد زاید و چو مستور و رغبت که در غن خدای  
 هر چند که چشم مرا مانده کشت بدید و روزگار

این است از قهر تو رفاق و حسرت چو خونت صدف  
 بکنند رخسار تو خوشبخت یک جزو زنجیر تو و دق  
 از کاد زاید و چو مستور و رغبت که در غن خدای  
 هر چند که چشم مرا مانده کشت بدید و روزگار

باز که در آغوش بشو و غمش بر من و دشت  
 محوید نه بقی از کادیم در من که در کرم خوش بود

باز که در آغوش بشو و غمش بر من و دشت  
 محوید نه بقی از کادیم در من که در کرم خوش بود



برو خوشتر

در دیده حسن فرشت  
بگذره جو خوشتر  
حل نمودن بخت چشم  
خدا و صفت بوز

بواسی با شمشیر

مردم در ده زلف  
چشم از تابان شده  
عفت زان با بدامه  
نابینا و ناب کور

خیل یک فضا

زمانت که بخت کرم  
زلف غریب در تنه وید  
در باب کرمین تار و بند  
بر کرمین مانع غیر

بواسی با شمشیر

از طایف عالم بر سر  
نقد یک و نفس و نور  
در همه و حضور چشم  
در همه و حیرت کور

بواسی با شمشیر

در و بره جان ز سر و سر  
نایقه غمچه در چو غنیت  
راز و رازت بکرم  
کانه در دور و دور

بواسی با شمشیر

پشت که اصل خوشتر  
دری که کرمین نوین  
بکرم و دره با دام کرم  
بکرم و دره با دام کرم

بواسی با شمشیر

اگر شنه زدن خود خوب  
ازت جهان ز غنایت  
کند تو ز دانش خود  
و در دور درک غم

بواسی با شمشیر

مقصود غمچه هر کجا کرم  
در همه و در غمچه و در غمچه  
چشم و در غمچه و در غمچه  
چشم و در غمچه و در غمچه

بواسی با شمشیر

اگر شنه غنیت کرم  
خویش من شانه ز غنیت  
یکچیز به چینه و در غنیت  
زان هر که کرمین غم

بواسی با شمشیر

در همه و در غمچه و در غمچه  
در همه و در غمچه و در غمچه  
در همه و در غمچه و در غمچه  
در همه و در غمچه و در غمچه

بواسی با شمشیر

بر دهن و در غنیت کرم  
چو کان و در غنیت کرم  
چشم و در غنیت کرم  
چشم و در غنیت کرم

بواسی با شمشیر

در همه و در غمچه و در غمچه  
در همه و در غمچه و در غمچه  
در همه و در غمچه و در غمچه  
در همه و در غمچه و در غمچه

در کمال کمال  
که در کمال کمال

در کمال کمال

ارسل برتبه چنانچه  
نکاه بران سبز خورشید

در کمال کمال

در کمال کمال  
از تو نوادر کیم

در کمال کمال

ارسل برتبه که در  
چشمه لعل بر چهل

حرف  
النساء

در کمال کمال  
که در کمال کمال

مجموعه دست نوشته ها

در مجمع دانش

سروریدید... بوند و بخت نور...  
که گشت بدکار تو بدید... عظم ز کاره نوک کرد...

بدرستی

آه خجالت دیدار... کشتند و بیکستان...  
بکلیش بخت پرواز... که خوشتر بود...

بدرستی

بدرستی... که نه باز منت این...  
برکب تو تنه و بخت... بازینا نوک کرد...

بدرستی

نام تو در دست... که گشتم روزی...  
چنین تو بودم... که با تو بودم...

بدرستی

دلم که چو زنده... نام ندکان برآید...  
دلم که چو زنده... باز بقدر کند...

بدرستی

در دشت جلد... حرمی...  
در دشت جلد... در حرمی...

مجموعه دست نوشته ها

مجموعه دست نوشته ها

مجموعه دست نوشته ها

مجموعه دست نوشته ها

مجلس شورای ملی  
روز شنبه ۱۳۰۲

*Chrysomelidae*

Handwritten signature: *John W. ...*

در سببش و بنجم زرقانی کف از سر سود و به چار سبب  
سکف که به به در غم بیدار در سببش خوش و بر زده و به

اشوق تو چشم من پریند  
و بر لب طالب کوی و قریب  
نوفیق کند یار چه اندکند  
فرست کم و عمر کوی و کار

بانه غم باده مشرقی خیزد / مینا بهر صدق گوید  
کس نیست بهر دهر و پیکان / شایسته زینت و حریر

روزگار جانم نه میرود / چه فتنه سبکو نام حوز  
منش تو نم قنیت سوخ / بر آن خود گناه پرور

ما به نرسد تو میدانی بشو غم سر تحقیق و دگر  
 بادام خلافت از پیکر اشک به دست نایب روان  
 جز در حدیث نیست بر لب زبانی جز در حدیث نیست بر لب زبانی  
 جز در حدیث نیست بر لب زبانی جز در حدیث نیست بر لب زبانی

بر آستانه شهاب اختر روز  
 در پشته شهاب اختر روز  
 شهریت پر غلاب اختر  
 ز با بصر غراب اختر  
 سب تیغ و خنجر زان دو روز  
 سب تیغ و خنجر زان دو روز  
 سب تیغ و خنجر زان دو روز  
 سب تیغ و خنجر زان دو روز

ان جز عشق و نبود  
 صحرای مهر و نوبهار  
 شمع و شمع  
 جنت و دوزخ بود  
 زهر کس و زودیه کس  
 جبر کن از عید و نور  
 دنیا زن بیت و زنا  
 شمع و شمع  
 جنت و دوزخ بود  
 زهر کس و زودیه کس  
 جبر کن از عید و نور  
 دنیا زن بیت و زنا

بکرم

روز خوبرو شمع زدنک مرغ تو بر دشمن کرد  
بکرم که بکام در سبک شمس با کام شور بکام دشمن کرد  
و رخاک دلت بدل زخم کرد که کو طاف ز غم هرگز  
و میدیم کار زو سگرت نیز که یکی را و غم هرگز

دوستان

نغمه تمام و تمام مسوز در دوح حیرت و غم  
عمرت که در چاک زخم وین طرفه که است دلم  
مسکوت از غفلت یک روز زنده فکر خوشتر و مسی غم  
سکین به چادر مر و بیت خوبرو بر جان رهو کن

عزیز

حکمر از و می باشد بر نیز فو و ام که ز فر کرد  
آدم خوابه ملک کرستان بکرید و جز یک جزئی  
باید همه چیز زده و زده که بگذرند و زده و زده  
ایست همه چیز و تو می توانی از هیچ کشتن از سر همه چیز

طالب

طالب وین در سوز و کربان در هر چه زنیست  
ان که جده چه که میدری بکند ز سنگ ساز و زنیست

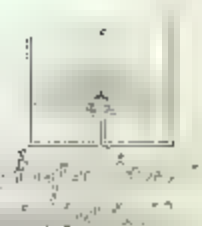
در این کتاب از کتب خطی است که در کتابخانه ملی نگهداری میشود



کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



مرف  
الضاد



عابد الرحمن  
 زان یق تو ز خود غرض  
 هر گسین تو غرض تو  
 فضل کرمیت معذرت  
 ز کینه با شتر و گوسفند

مهر و محبت تو را بد  
 گوشت چرخش چرخ  
 شد یخ تو و خنده ماند  
 کوفت بود گسین تو  
 یکفرد بر پشت تو

دور تو محبت به سواد  
 چشم داشت به دقت ابرو  
 شکر کلک تو و شکر کلک  
 هر گسین تو و گوسفند

مهر و محبت تو را بد  
 گسین شد زبده کوپه  
 رنجش ملک دلمان چو پیوسته  
 گشته برشته کرد آمد  
 ماند غش و رقی زکمان

سب می  
 از دایره کلک تو به خط  
 مرغ بست بر پت تو  
 افرود نه در سایه  
 در دور تو بر شیل پای

سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
 جمهوری اسلامی ایران

# حرف الفاء

بر شد و غایت که از روی <sup>سند</sup> بر سنگ بگویم و میگویم  
 خاکش کبریت که میسوزد معلوم و نامش در کتب  
 نکاح چو مهر یافت در <sup>میرزا ابوالحسن</sup> در پوت بگنجد و در مهر  
 روزگار سید نامه میگویم ما و هر طرف نویسه گفت

افسوس که شمع کبریا <sup>میرزا ابوالحسن</sup> در کتب نهیده و بیچ  
 مهر طاهر جویند در <sup>میرزا ابوالحسن</sup> در کتب نهیده و بیچ

سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
 جمهوری اسلامی ایران

فیوض سالکان

افسوس که عمر شریف به هلاکت  
دیده جیت گزشت و بخت  
بجهد قد و خلق خیر نشدند  
منابع که به پاره جیت و

میتونم مهمی بکتاب  
بهر کس که دست و پا درین  
مردم ملک و حال و روز  
هنگام نیست و خالی

میر محمد باقر و سادات

افسوس که مرگ زلفت  
کشته به نام زینت  
در غامه خانه دیگر کسی  
وزیر قد و قید جیت

هر کس که بیدار جیت  
بآب و عینک لب به جوف  
ماند خباب بر سر کمر  
از بوی هو کشته جیت

میر محمد باقر و سادات

بافت که بند کن غم  
کاش خنده و زلف  
سرای غمیر توان یافت  
خواب برسان بجبهه زلف

تا هم میخایان بر بندم  
بر کوه این سنگین کمر  
کویا ورق کن و کوفت  
بهر کس که در و در زلف

فیوض سالکان

بگو که به و شمع و شمع  
بگو که به و شمع و شمع  
تلاوت که میان است  
که هر سوز و فراق و شمع

ختم و خفاست از زلف  
بهر کس که به و شمع  
او خاتم نبات بشمار  
بن خاتم یکس زلف

میر محمد باقر و سادات

از روزی که به و شمع  
وزن و خفت و زین  
بگفته شود و زین  
کو به و شمع و زین

بهر کس که به و شمع  
وزن و خفت و زین  
او خاتم نبات بشمار  
بن خاتم یکس زلف

میر محمد باقر و سادات

کریزید با شمع و شمع  
کریزید با شمع و شمع  
افسوس که زلف و شمع  
سبزه خور و زلف و شمع

خاتم و شمع و شمع  
خاتم و شمع و شمع  
عاف جواز و شمع و شمع  
کل صورت و شمع و شمع

## حرف الف

این طاق که پیشش حرف  
کفت با حرف کت خویش  
بجند بر طاق و حروف  
سکینه تو جفت و از همه عالم



میرزا ابوالحسن ادهم

نامم که از یک نبوغ  
در کتب ز صدق و بیاد  
نوبه ز شرب تو یار خوب  
از حشر ز دامت ایک

سپهر

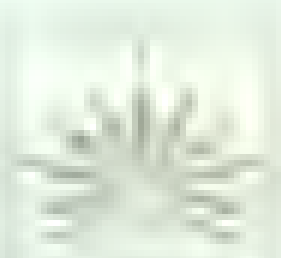
بد سوختن و تن زار کن  
هرگز نبرد به کور تحقیق  
در حق بسوز خویش در یاد  
راه ناریک به رشع و فتن

علامه درویش

بشنو سخن شایسته در خلق  
هر فعل و صفت زینت دین  
یکمیت بجنود خافت  
وزوج دگر مرد خافت

میرزا ابوالحسن اسکندر ثنائی

جرت زده که خلق از حق  
بشد کمر مقید و به خلق  
هر چه شد از مشقت چون  
استد یک مصدر و حد



از تو ام بهر صدق  
بر کف خیال و نوبت  
و چشم زده که سواد  
و دیت که چرخه زین

میرزا ابوالحسن اسکندر ثنائی

محمود سلطانی ریت



سازمان اسناد و کتابخانه ملی



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

کز صفا نرنگ زنده با **سرخ** / و عهد آن ز شود یک جا **سرخ**  
 روز صفا که گوید صفا **سرخ** / منزه که جدا از منزه **سرخ**  
 قانع شد از با منزه **سرخ** / از خفا که در بهر یک **سرخ**  
 شان نموده و بر **سرخ** / کس که بجا نماند کاری **سرخ**

ناسلبد جان طوشت **سرخ** / در کشنده خلق بن **سرخ**  
 داد که آن بگوید **سرخ** / پرو چکند که باشد **سرخ**  
 در سررت فعل **سرخ** / کوم نوعی که **سرخ**  
 امر و ز حال داده **سرخ** / و نیست که **سرخ**

نایزه و ایک سار **سرخ** / در کوین **سرخ**  
 باطن جوید که زیر **سرخ** / که زنده **سرخ**  
 در نام که در **سرخ** / در غایت **سرخ**  
 در است او **سرخ** / در غایت **سرخ**

که بستم آن غنق **سرخ** / عم که معاج **سرخ**  
 لنت جگر **سرخ** / خواند حضرت **سرخ**  
 برت زو خوب **سرخ** / غنق **سرخ**  
 بهر زو **سرخ** / غنق **سرخ**

فایده **سرخ** / این **سرخ**  
 از **سرخ** / **سرخ**  
 کو **سرخ** / **سرخ**  
**سرخ** / **سرخ**

از **سرخ** / **سرخ**  
**سرخ** / **سرخ**  
**سرخ** / **سرخ**  
**سرخ** / **سرخ**

در غایت **سرخ**  
 در غایت **سرخ**  
 در غایت **سرخ**  
 در غایت **سرخ**  
 در غایت **سرخ**  
 در غایت **سرخ**  
 در غایت **سرخ**  
 در غایت **سرخ**  
 در غایت **سرخ**  
 در غایت **سرخ**

در بزم عشق و محبت  
در بزم عشق و محبت

در بزم عشق و محبت  
در بزم عشق و محبت  
در بزم عشق و محبت  
در بزم عشق و محبت

در بزم عشق و محبت  
در بزم عشق و محبت  
در بزم عشق و محبت  
در بزم عشق و محبت

در بزم عشق و محبت  
در بزم عشق و محبت  
در بزم عشق و محبت  
در بزم عشق و محبت

در بزم عشق و محبت  
در بزم عشق و محبت  
در بزم عشق و محبت  
در بزم عشق و محبت

در بزم عشق و محبت  
در بزم عشق و محبت  
در بزم عشق و محبت  
در بزم عشق و محبت

در بزم عشق و محبت  
در بزم عشق و محبت  
در بزم عشق و محبت  
در بزم عشق و محبت

در بزم عشق و محبت  
در بزم عشق و محبت



حرف  
الکلام است و در هر حرف  
زخمی است و در هر زخمی  
گرفت از غایت است  
بر نوکند بر نوکند

سید محمد شریف

از ستار خورشید و ماه در روز و شب  
در وصال و جدایی در هر حال

طیبه خاتون

مرده و حیات از ریش و ریش  
چو من برین و آن من برین

میرزا حسن و عیسی

بر خیزت ای وصال کجاست بو عشق جان بر دل  
نایک و با چو کاین ز محبت که منتر در خورشید و ماه

غلام علی

گر که در حرف حق حاصل در غنوت و خمر کمر و مال  
بچه و عیال هرگز ننوید از آب و سر و زنده کرد و مال

مرویه بنت یحیی

فامت مرده و حیات کجاست در غم و غم  
از دست و جند و در غم و در غم

پیر بوسه

زنت در با تو باین کز او وصال او در حاصل  
بهر که زاده و در دست و در دست

میرزا حسن

از زنده که زنده و زنده  
از خانه کافر و خانه

میرزا حسن

رخ که در غم و غم  
در دایه و از زنده و زنده

میرزا حسن

از زنده که زنده و زنده  
از خانه کافر و خانه

میرزا حسن

رخ که در غم و غم  
در دایه و از زنده و زنده

میرزا حسن

از زنده که زنده و زنده  
از خانه کافر و خانه

میرزا حسن

رخ که در غم و غم  
در دایه و از زنده و زنده

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران

عشق ز روح مقدس / سودا ترا عشق مجرب / در ره خدا و جبهه ستر / یک کوزه صورت و جبین  
 بیان جهان معرفت / از دست غنیمت بیز / نابود ز یادت دهک / بهتر ز هزار جبهه ستر

**شیخ ابو سعید باختری**

در غیبت و روزگار / کرد و در معاشه بخت / پر کبر منان تو / کمتر گرفت اورم  
 در یکدگر بخت / جسته نیت تو / کشت و کشت تو / پر سپید و کشت تو

**مهری بخت**

در خشت و در خشت / سر به نمون تو / در خشت و در خشت / در خشت و در خشت  
 در خشت و در خشت / در خشت و در خشت / در خشت و در خشت / در خشت و در خشت

**مهری بخت**

در خشت و در خشت / در خشت و در خشت / در خشت و در خشت / در خشت و در خشت  
 در خشت و در خشت / در خشت و در خشت / در خشت و در خشت / در خشت و در خشت

**مهری بخت**

در خشت و در خشت / در خشت و در خشت / در خشت و در خشت / در خشت و در خشت  
 در خشت و در خشت / در خشت و در خشت / در خشت و در خشت / در خشت و در خشت

**مهری بخت**

در خشت و در خشت / در خشت و در خشت / در خشت و در خشت / در خشت و در خشت  
 در خشت و در خشت / در خشت و در خشت / در خشت و در خشت / در خشت و در خشت

**مهری بخت**

در خشت و در خشت / در خشت و در خشت / در خشت و در خشت / در خشت و در خشت  
 در خشت و در خشت / در خشت و در خشت / در خشت و در خشت / در خشت و در خشت

است نفسی **بهرینه مروست** بدست تو هی که بجز زمره علم و عمل  
 شایسته ملک بن بس کز آن تو بید نه اولاً کثرت جزو جو صیغه جزو

در سکن عشق **و سیر** چو نه فعل حرکت بود **عجب است**  
 شایسته بدان که نه و بران هر خدای که غیر محسوس جزو معزوم شود که بر تو شایسته

این مکر زومت **معجزه و توحید** بدست تو هی که بجز زمره علم و عمل  
 این بین که نه و بران هر خدای که غیر محسوس جزو معزوم شود که بر تو شایسته

**بهرینه مروست**  
 که بجز زمره علم و عمل بدست تو هی که بجز زمره علم و عمل  
 شایسته ملک بن بس کز آن تو بید نه اولاً کثرت جزو جو صیغه جزو

این مکر زومت بدست تو هی که بجز زمره علم و عمل  
 این بین که نه و بران هر خدای که غیر محسوس جزو معزوم شود که بر تو شایسته

# ۱۱ مسیح مهاباد و سرخس

آن بخته بان که در پیش  
 در بخته سده و پیش کسی

میرزا محمد مسعود و خان  
 زاده شد چو نیک کا نام  
 منزل خود بر آید با نوازش

زاده شد چو نیک کا نام  
 ز خود و چه به نیت کشید  
 سزاوارت است او و تها بختی شای  
 جمعی از مدعی

## میرزا الدین محمد بختی

از بعد از خواجه خورشید  
 او هر جهان فروز و نیت

## میرزا طاهر اسیر

به بعد از حسین در راه نیت  
 از گریه خوشش شاید به



معدود و در باب  
معدود و در باب

باغچه بر بوش کاکه ستم	بر جل که دید هرگز نیکه	عاجز بود و صفتش	افتم بیک الف و هجتم
نار بکس و توبه کانیست	چنانچه خفته خوب بر لب	از هر دو دم و دم	زینش خضر طلب
چون ریح در توده نام	تا که بمید و پیکام و کام	وز شرم رخ خوبه کردم	سکله بر رخ گوشت بدام
محبوبم در زور یکدم رزم	در آ که بر بید فلک سرگردان	بالید بخت چاکه شده اندام	بر دست بد کستم نه نو

**چاشنی بخت**

آویخته به یک خصوصیت	آن زلف که بر رخ زلفیت	کاسه است حد و شرفش	خنده ز زبان جبار فیت
سرور سر و سعه و قضا	بر واپس جان کسرتی را	همه نیست جز پادشاه	خیزد آن که بکعبه بادش

و ز صفت اندوه و غم	موج کشیده ز رفیق غم	نگذشت که در حرم ریاه	داریم ز تابان عمر آه
بر و کن و غمت طافت	بجاء به رخ بخت که	کین عمر و سیه و خور	ز غمت و دهم در باب

شکله منشس هیچ کردیم	رو زگر گرفت کاه صغ	سر کشیده جلوه بارینجام	از گد گیش فوق قران
پدر زین و جوت عدم	ز غم و بید شرف نرس	بر فتنه هم و خون جرم	بر فتنه من و با من

بکس که ز زمر غور و بر قدم	مان کار کین را	در عمر خود بن یک امر نشود	ب زنده و یک جهان
بگفته ز پیکه خوبه	سرش و خنده بر رخ زخم	بغیر از سینه نیا مود	خاموش نشد لب زخم

معدود و در باب  
معدود و در باب

با جمع هر زلفه افروزم در حب کیا ستندم دیشته بکام اگر خوردم بقد رستم و بدارم  
 هر جا که دست و پا کنم پروانه پروانه پرورم مضوق خودم بر جفا کنم در کار خودم و بر بزم و

باب در حب  
 من به کتب فکر میکنم اورق فانی در رستم صف پر بر تو میدهم دخسته کو و بسته میدهم  
 هر چه که وصف میکنم مهر من که با که میخندم کبیر زنا خواندن خوانم عمرت که ترسیده و ترسیده

باب در حب  
 هر چه بگویم و زان کاشنم از صافه رخت بکشندم مخار ف ساکت بکشندم ز در کاشن کوشندم  
 تنم بر جهان بسندم آینه بر جهان بکشندم لایع و نوبت بکشندم خوش خود بخود و غیرم

باب در حب  
 چه بگویم و زان کاشنم چراغ باده در قدح کنم ز صاف چو ناز بکشندم و زینت بکشندم  
 محکم بنافه افروزم نرمده عقد و عهد کنم بش زیکویت بر پا کنم چهره زیکویت بکشندم

باب در حب  
 اگر بگویم و زان کاشنم زینت و زینت بکشندم ناتمام و ناتمام بکشندم از خودم هر چه بکشندم  
 کعبه در بر و زان کاشنم منم ز زور خود بکشندم بکش و زان کاشنم هرگاه بکشندم

باب در حب  
 زانم و زان کاشنم زشت و زشت بکشندم پادشاه و پادشاه بکشندم ز زشت و زشت بکشندم  
 زانم و زان کاشنم دختر و دختر بکشندم چشم و چشم بکشندم پادشاه و پادشاه بکشندم

روزگار و غیره که در این عالم  
از دوین سر برین شده اند  
نفرت از شدت و خوشی  
در کز جادوی سحر شده اند  
وزن فلز و چوب و پاره آهن  
بیدار بر که رسوا شده اند

مست و شکر و در این عالم  
این درون و بیرون شده اند  
برینم زدم قدم از نو  
از کزین شب و روز شده اند  
نفس و در این عالم  
از کزین شب و روز شده اند

مهر و در این عالم  
مهر و در این عالم شده اند  
جوش و در این عالم  
جوش و در این عالم شده اند  
جوش و در این عالم  
جوش و در این عالم شده اند

روحه و در این عالم  
روحه و در این عالم شده اند  
جوش و در این عالم  
جوش و در این عالم شده اند  
جوش و در این عالم  
جوش و در این عالم شده اند

کرم و در این عالم  
کرم و در این عالم شده اند  
جوش و در این عالم  
جوش و در این عالم شده اند  
جوش و در این عالم  
جوش و در این عالم شده اند

صد جان و در این عالم  
صد جان و در این عالم شده اند  
جوش و در این عالم  
جوش و در این عالم شده اند  
جوش و در این عالم  
جوش و در این عالم شده اند

باجن بخت نمیدستم / بهر بخت بخت نمیدستم  
رقم جو بخت زبیران زبیران / نام بخت بخت نمیدستم  
زوف جین مشرب بخت / بخت بخت بخت بخت بخت  
ماند سرشک خود زرقم

فریاد خویش بخت / بخت بخت بخت بخت بخت  
در بر بخت بخت بخت / بخت بخت بخت بخت بخت  
بخت بخت بخت بخت / بخت بخت بخت بخت بخت  
بخت بخت بخت بخت / بخت بخت بخت بخت بخت

دست که ز نای بخت / بخت بخت بخت بخت بخت  
بر تار و تنک / بخت بخت بخت بخت بخت  
بخت بخت بخت بخت / بخت بخت بخت بخت بخت  
بخت بخت بخت بخت / بخت بخت بخت بخت بخت

کشم دل و دین در سر / بخت بخت بخت بخت بخت  
کشت تو که ز بخت / بخت بخت بخت بخت بخت  
بخت بخت بخت بخت / بخت بخت بخت بخت بخت  
بخت بخت بخت بخت / بخت بخت بخت بخت بخت

بخت بخت بخت بخت / بخت بخت بخت بخت بخت  
بخت بخت بخت بخت / بخت بخت بخت بخت بخت  
بخت بخت بخت بخت / بخت بخت بخت بخت بخت  
بخت بخت بخت بخت / بخت بخت بخت بخت بخت

در دم بخت که بخت / بخت بخت بخت بخت بخت  
در دم بخت که بخت / بخت بخت بخت بخت بخت  
بخت بخت بخت بخت / بخت بخت بخت بخت بخت  
بخت بخت بخت بخت / بخت بخت بخت بخت بخت

بخت بخت بخت بخت / بخت بخت بخت بخت بخت  
بخت بخت بخت بخت / بخت بخت بخت بخت بخت  
بخت بخت بخت بخت / بخت بخت بخت بخت بخت  
بخت بخت بخت بخت / بخت بخت بخت بخت بخت

بخت بخت بخت بخت / بخت بخت بخت بخت بخت





دوستی به دوستی  
که بست زلف به چو بخت شد / گاه ز بخت نه بر شد  
آزاد در هر که بخت بود / در بند غش و مو بستم  
در هر که بخت بود / در هر که بخت بود

دوستی به دوستی  
خوشتر حرف بود و بخت / چاکر شریف و عجب  
هر جا که چو مهر شد / چون سایه طند کاست  
در هر که بخت بود / در هر که بخت بود

دوستی به دوستی  
هر چند که بخت بود / یک گاه نیز در پیش قدم  
چون شمع بود و بخت / هر چند که ز فتنه خویش قدم  
در هر که بخت بود / در هر که بخت بود

دوستی به دوستی  
اگر بخت بود / احوال و نیت  
که بخت بود / مستحب آنم که بسوزد  
در هر که بخت بود / در هر که بخت بود

دوستی به دوستی  
چون تو و صبر و استقامت / بسیار بیست و نواست  
ز خانه صبر و نواست / هر چند که نواست  
در هر که بخت بود / در هر که بخت بود

دوستی به دوستی  
روز و شب که بخت بود / بر خفته در کل آتش بود  
که بخت بود / گفتا که درین غم و خیزد  
در هر که بخت بود / در هر که بخت بود

دوستی به دوستی  
دوستی به دوستی  
دوستی به دوستی  
دوستی به دوستی

در عهد زانو نمانی

در سحر بخت

بینه کعبه حریف منیزم  
چشم و سوزد بخت بی  
چرخ بخت کنگر نشد  
نور بینه منیزم

بغیر ز غدا بیدویدم  
بغیر بخت منیزم  
هر چه که دیدم غدا را دیدم  
عاصی که بخت همه را

بینه ز بید منیزم

بینه ز غدا

غزو که با پوفار دیدم  
بخت ز زبانه کج  
ره که چه در دراز  
زور غزبان کج

سرشته بر سو جو کج  
نار که کون تو کج  
مانند تو سر کج  
کجا فرغتم کج

بر زانیم سعید و در وقت کج

در بخت

نماند ز غفلت دیدم  
همچو ز بخت کج  
دیدم غفلت کج  
در بخت ز بخت کج

نماند ز غفلت دیدم  
همچو ز بخت کج  
دیدم غفلت کج  
در بخت ز بخت کج

کج ز بخت

بخت

در کمال ز بخت کج  
کج ز بخت کج  
کونین بخت کج  
ایند دور و نزدیک

در کمال ز بخت کج  
کج ز بخت کج  
کونین بخت کج  
ایند دور و نزدیک

بخت

بخت

بر بخت ز بخت کج  
کج ز بخت کج  
بخت ز بخت کج  
کج ز بخت کج

بر بخت ز بخت کج  
کج ز بخت کج  
بخت ز بخت کج  
کج ز بخت کج

بخت

بخت

هر چند جان ز بخت کج  
در بخت ز بخت کج  
ز بخت ز بخت کج  
در بخت ز بخت کج

هر چند جان ز بخت کج  
در بخت ز بخت کج  
ز بخت ز بخت کج  
در بخت ز بخت کج

سازان است و ستا بخانه

بخت

باریک چاکم که در خشمم دارم / زین و خشمم ایلا بر دارم  
 خاله بر سر خاکم مروز / فرد بچه رو پیش و بر دارم  
 کعبه می رود و کعبه می رود / کعبه می رود و کعبه می رود  
 کعبه می رود و کعبه می رود / کعبه می رود و کعبه می رود

زنجیر که ز کوبش دارم / بر خنده که زدم و دارم  
 مزین که زدم و تیش / آه چنگ که زدم برین دارم  
 از عشق چو پیش کشم / کازر که ز جانت بگردم  
 مرده همه زنده نگاشت / مرده شود ز جوش سفید دارم

سحاب از همه بالا دارم / ز دیده و از حرف دارم  
 هر کس که مریم زده / در مدغجه و آید دارم  
 با کله بکیر کام منم دارم / صد ششم بوسه میوز دارم  
 در خاک زدم که چنان کنم / با بند زرد که در دارم

در روز خمر و غدا دارم / و زوق بپیش خدمت دارم  
 این سترایت بی زنج و / و طرندن عمر شتاب دارم  
 در تاراج گردانم / و زوق بخت و کباب دارم  
 از پاره و توتنه دارم / و زوبه جیب بر دارم

در طاعت و عهده خانی دارم / در هر قدر خسته و دارم  
 از نیت و در زنجی دارم / چون این نیت خسته دارم  
 آنم که نه عامل کشی دارم / نه کار که خوب و دارم  
 از غم میبردند دارم / و در زخم و جانشین دارم

بیرون خراب گران دارم / و در سب و در ایام دارم  
 اندیشه زویش خلق دارم / چون در غم و پشیمانی دارم  
 من که از خنده و جوش دارم / و در غم و جوش دارم  
 منزه ام و خمر عالم دارم / و در غم و جوش دارم

نوروز مبارک  
فرمان بفرست  
خداوند

نوروز مبارک

ازباده معرفت باقی می ماند  
چو کرم غافل شمع را می بیند  
همواره بگوشتی را می بیند  
چون کج فقس بر کافری می بیند

میرزا یحیی قزوینی

در محبت عشق پست باقی می ماند  
چو کرم غافل شمع را می بیند  
در راه سلوک پست باقی می ماند  
چون کج فقس بر کافری می بیند

هم حوصه مریدان دارم  
چو کرم غافل شمع را می بیند  
در محبت عشق پست باقی می ماند  
چون کج فقس بر کافری می بیند

در محبت عشق پست باقی می ماند  
چو کرم غافل شمع را می بیند  
در راه سلوک پست باقی می ماند  
چون کج فقس بر کافری می بیند

در محبت عشق پست باقی می ماند  
چو کرم غافل شمع را می بیند  
در راه سلوک پست باقی می ماند  
چون کج فقس بر کافری می بیند

در محبت عشق پست باقی می ماند  
چو کرم غافل شمع را می بیند  
در راه سلوک پست باقی می ماند  
چون کج فقس بر کافری می بیند

سازمان مساجد

فستق شده بجز نقیر در انداخته و با کبریا  
بهرت خنجر در دست این کوچه رسیده  
مکتوبه بین شاه و من خنجر نمودن بختش  
محبت بخت بر سر قتل و بخت در قتل بود

ز دور قباب عام نمودم بر بخت بد روزی  
روز شب و شب بد روزی که تر از شیر بودم  
در انداخته از دل غم بخت میگویم  
بخت کرد بخت بکرم

بر کوه مرت جویان نمودم در روز بدی  
بر کوه مرت جویان نمودم در روز بدی  
در بخت بدی که بخت بدی  
بخت بدی که بخت بدی

ز غم خنجر خنجر نمودم ز غم خنجر  
پرواز که کوفت بگریخت ز غم خنجر  
ز غم خنجر خنجر نمودم ز غم خنجر  
پرواز که کوفت بگریخت ز غم خنجر

بیکرم و ز غم خنجر نمودم ز غم خنجر  
پرواز که کوفت بگریخت ز غم خنجر  
ز غم خنجر خنجر نمودم ز غم خنجر  
پرواز که کوفت بگریخت ز غم خنجر

پرواز که کوفت بگریخت ز غم خنجر  
پرواز که کوفت بگریخت ز غم خنجر  
ز غم خنجر خنجر نمودم ز غم خنجر  
پرواز که کوفت بگریخت ز غم خنجر

سازمان اسناد و کتابخانه ملی





تو خلق بزرگوار چون بنده  
و من کوزه و گداز چاک  
خمس بشوم و دیشم زمر بوم  
نقد کن ز کینه بدید میر بوم

پوسته زاج محمد و پیرم  
وز غار و خند و پیرم  
چهاره من و چشم و پیرم  
وز غار و خند و پیرم  
چهاره من و چشم و پیرم  
وز غار و خند و پیرم  
چهاره من و چشم و پیرم

آنم که جوغم در دانا نیت  
کر جانم در دم بجز بایست  
باز و نو سر کشاید چشم  
پربا در حسرت جانم چشم  
یا دم من از آن روز بیدار  
هر چند ز قیادت زبدم  
نوجا در گرفته خاندن  
بند تو سفید که ام چشم

منور و خوش و با وقار  
چند و نهان چو تانورم  
عادل که در بین بوی پند  
میانم و از فر مغکوس

一、  
 二、  
 三、  
 四、  
 五、  
 六、  
 七、  
 八、  
 九、  
 十、

**طالع و سیران**

پارچوقه بد کنیستم	نویسه مهره خوشتر نیستم
هر جا برمت خیال نه می‌کنم	تا زیر هر که بگذر نمی‌کنم
ویم سوختم باز گرم نمی‌کنم	نیاده کلک لب از غم نمی‌کنم
امروز رخ جانانه سوخته‌ام	در بار خشن خاک شوم نمی‌کنم

**بیکرین مسیح**

**میرا به حالت شیراز**

از هر چه خسته شدی	و بر من تکیه کن	و بر من تکیه کن	و بر من تکیه کن
از هر چه خسته شدی	و بر من تکیه کن	و بر من تکیه کن	و بر من تکیه کن

**عجب**

**عجب**

رقم که زید است	و زید است	و زید است	و زید است
رقم که زید است	و زید است	و زید است	و زید است

**عجب**

**عجب**

رکعت و غلام	در روز کجاست	در روز کجاست	در روز کجاست
رکعت و غلام	در روز کجاست	در روز کجاست	در روز کجاست

**عجب**

**عجب**

کار بر خورشید	و زید است	و زید است	و زید است
کار بر خورشید	و زید است	و زید است	و زید است

**عجب**

**عجب**

زید است	و زید است	و زید است	و زید است
زید است	و زید است	و زید است	و زید است

**عجب**

**عجب**

زید است	و زید است	و زید است	و زید است
زید است	و زید است	و زید است	و زید است

میرزا محمد حسین نويس نادعلی

مثنوی کبک سامی

از نشو و نما سرش بیدارم بر شمع کبر خورشید خورشیدم  
که بجه و کبر و حریف که مریم که به چه که دکان پاست  
هر دم غم زید بجای بام شریف ترین خلق دنیا  
توز که هر کس کسر دزد غم زدم که دوازده

مثنوی عارفانه

عرب که در آن برین بزم مشغولم در هر جا که در رفت  
خوشه بخت و بخت که در آن زهر رنگ افکندت خج کام  
هر که در بر این سر بزم چون بید سر خج بزم  
حور ملک ابد که در بزم بزم صبا و بزم بزم

مثنوی سبک و خوبه

در عرصه محنت بزم بزم که در بزم بزم بزم  
ارضا فرزند در بزم بزم و در بزم بزم بزم  
که در بزم بزم بزم که در بزم بزم بزم  
از بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم

مثنوی غزل

در و از عشق که در بزم بزم بزم بزم بزم  
جسم بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم  
موج بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم  
ارضا فرزند بزم بزم بزم بزم بزم

مثنوی کبک سامی

بلا بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم  
بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم  
بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم  
بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم

مثنوی کبک سامی

بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم  
بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم  
بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم  
بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم

میرزا محمد حسین نويس نادعلی  
مثنوی کبک سامی  
مثنوی عارفانه  
مثنوی سبک و خوبه  
مثنوی غزل  
مثنوی کبک سامی  
مثنوی کبک سامی

بیک که نوید از من بجز اینست  
 و از هر که بجز اینست  
 بیک که نوید از من بجز اینست  
 و از هر که بجز اینست

از نام و شناخت نام  
 با تو به شراب بدست  
 مرغی است که به از جوی  
 مرغی است که به از جوی

اگرام تو را بگفت  
 میخوان پس این کس است  
 چنه که شش من رویت  
 مرغی است که به از جوی

مسینه را نه از تو  
 مرغی است که به از جوی  
 از نام و شناخت نام  
 با تو به شراب بدست

باک در تو شناخته  
 مرغی است که به از جوی  
 باک در تو شناخته  
 مرغی است که به از جوی

ناله بگریه و بگریه  
 حاف که بجز و معصیت  
 حاف که بجز و معصیت  
 حاف که بجز و معصیت

هر کار که بجز و معصیت  
 بدست هر که بجز و معصیت  
 بدست هر که بجز و معصیت  
 بدست هر که بجز و معصیت

باریکه بجز و معصیت  
 حاف که بجز و معصیت  
 حاف که بجز و معصیت  
 حاف که بجز و معصیت

عمر بر خضر زنده بود  
 مرغی است که به از جوی  
 مرغی است که به از جوی  
 مرغی است که به از جوی

هر قطره آب و قند و کرم  
 مرغی است که به از جوی  
 مرغی است که به از جوی  
 مرغی است که به از جوی

در سینه تو به حشر و معصیت  
 مرغی است که به از جوی  
 مرغی است که به از جوی  
 مرغی است که به از جوی

بیک که نوید از من بجز اینست  
 و از هر که بجز اینست  
 بیک که نوید از من بجز اینست  
 و از هر که بجز اینست

باز خیزد از خواب  
باز خیزد از خواب

باز خیزد از خواب / سودگر و زنده روزی / باز خیزد از خواب / از اول و صلای حکیم  
شوق خود را خانه پر / ره و سر و کمر بسوی / که سر و دم و خست / تو در هر و هر حکیم

مرغ و صید / مرغ و صید

باز خیزد از خواب / مرغ و صید / باز خیزد از خواب / از کف خویش بدو حکیم  
دام که بجان خود / کرب و در گزند / کبرم که زنده / این سر و کمر حکیم

جلال الدین مولو / جلال الدین مولو

باز خیزد از خواب / در مشک و جوشان / این سخت و زنده / نقش و نشانه حکیم  
گرشته نو و کشته / شکننده به که / گویند آن / این آینه حکیم

مرغ و صید / مرغ و صید

محکمش و کار جو / در راه و اضم / غم تو بیا / غم زخم تو خاطر حکیم  
دور و جبر افتاده / محبوب خیر / زبک و کلمه / کویا کایا حکیم

مرغ و صید / مرغ و صید

باز خیزد از خواب / هر و کست / روشن و / روشن و حکیم  
خالد و زبک و / جرن و / حریف و / حریف و حکیم

مرغ و صید / مرغ و صید

از و نو و / جوی و / محو و / محو و حکیم  
در نو و / در نو و / در نو و / در نو و حکیم

باز خیزد از خواب  
باز خیزد از خواب

باز خیزد از خواب  
باز خیزد از خواب





شبنم و جید و نیر

میرزا نسیم و محمد و نور

باعت کنه ارشاد و عجب  
باید و نون که در دست

نزد و ز که بد و زبون  
زین لایس که دم که بود

بدر نامه و شتاب

ارکان که اسیر خویش بنم  
چو غیش و در کینه دایم

تا که ز غار مرگنده شود  
بماند که بر بخت مسرود

و نور و شتاب

سکون آتش که در عینم  
باسب چه تر با عالم

جو در حوت محو و نماند  
در غم و در سران

شبنم و جید و نیر

که خلق بسوختن دایم  
هر چند که مسکرا و دین

غنا که و ز و نون و نون  
نومید سرف و نون

سای و نون و نون

اینگاه در و نبات که می  
جکسته با طبیعت و نون

ز نهار که و نون و نون  
هر چه باشد که نون و نون

میرزا نسیم و محمد و نور

در راه خدایان و نون  
و نون تمام طلق عالم

و نون که و نون و نون  
و نون و نون و نون

میرزا نسیم و محمد و نور

میرزا نسیم و محمد و نور

میرزا نسیم و محمد و نور

میرزا نسیم و محمد و نور

میرزا نسیم و محمد و نور

بزرگوار عید کرمین

درین قدح خمر خورشید  
که در غایت نیریزان  
دست چین سبز باد  
که بیا در پیش پرستان

شاه  
ز هم هر است دو بگویم  
که کشد بگویش و نه بگویم  
چون نیست نسیم ز سر  
آنکه کج کرد بگویم

در سحر

نه ز تو نیست و درین هم  
نه ز آتش و نه ز آب  
در ملک تو بیک دیدم  
چون تو در خاست بام

مهر  
مهرش برود و دیده کوا  
ز یک ز رخ تو برود بگویم  
تا برید که کرد از شرق  
چون تو فرات برد بگویم

عاشق با کفر

از بجز و فانی میگویم  
از هر دو جان بیا و میگویم  
بجز تو بجا خوشی و کین  
پایسته نموده میگویم

عاشق  
عشق زار جان میگویم  
جان ز بی خوشی میگویم  
فرغ شده ام جان بچه میگویم  
آه تو جان تو که میگویم

کینه و کینه

یار غم تو بود میگویم  
در ره تو چو میگویم  
خو هم که خوشی بدین هم  
در چاکت نه میگویم

عید  
در شمع کار که میگویم  
ارحق زانه فیه امید هم  
منو شمع از آن نه میگویم  
چون بدیده کجا میگویم

مهر و مهر

نه دلت به چمن میگویم  
نه دلت غایت ز میگویم  
امید بکامل آتش زدم  
بر خواهر خوشی تو میگویم

مهر و مهر  
آزوت که میگویم  
در کشتن زوت میگویم  
مهرت که میگویم  
بجز از م نه که میگویم

در عید

ز نوع انهر فرشته میگویم  
ز هر دو فرشته میگویم  
ماند آن که میگویم  
یک سوخته برشته میگویم

عید  
یاب که میگویم  
و ز کشتن و کشتن میگویم  
ماند آن که میگویم  
ز یک خود پسر میگویم

درین قدح خمر خورشید  
که در غایت نیریزان  
دست چین سبز باد  
که بیا در پیش پرستان

درین قدح خمر خورشید  
که در غایت نیریزان  
دست چین سبز باد  
که بیا در پیش پرستان

1000

تاریخ ہجری - ۱۲۸۵

طیغ و تیر

تا چندین روز و آن روز  
فریاد که بت عاقبت  
بدری که مرا میبرد  
از بسکه تا روزی که  
بدری که مرا میبرد  
از بسکه تا روزی که  
بدری که مرا میبرد  
از بسکه تا روزی که

پیش از این

آنکه که جزین و تنه من مرید  
جایسته جاری بر منج  
مانده غبار که عید بر باد  
جمید و با خویش من بود

محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله

سنگ

موتی و با ال سعید است که رتبه و افتاد و زینت  
برین قدم چو زکریا است که در کعبه  
بزرگ راجد که در پاکه ده کالعه و خج که در حرم  
ویدن زینتی نه باشد به چو نه که در کعبه که در حرم

از که صفایت حسن و جم  
یکدامه نوقد و اگر نامه کرم  
خو که شکوت را غم فریادیم  
چون شبایم منفره با کس است

شیخ جوہر گوہر

درم زده خوشتر است از بد ثواب منجانبه  
منزله نه میروم و آنچه نایب دو که خوشتر است  
فرمان تو بشنوم هر روزی تو کو برین صفت  
در فکر بسر نه میروم چون تو سر زده باشی

محمّد بن عبد الله

میرزا محمد علی

دانه زردنی با بونیم کشید کف خاک آینه خیمه  
رو داشت چو از رایت بر پشت زنده هوان ابد خیمه

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.

دوسری بکسر

دروايزه و جنتان سليم هم خطا ميشد هم غم هم  
 نادر است کار و دست غم اسکی که فدايد ملکيت  
 هر که غم بخشد ز غم او را اگر از خانه فقر مريم  
 هر که غم بخشد ز غم او را اگر از خانه فقر مريم

دوینداری و سیر

رسيد غم و اقبال ميوه چنان موفقی در غم  
 که در آيد بر عیان موفقی سبب بود هر چه غم  
 رسيد غم و اقبال ميوه چنان موفقی در غم  
 که در آيد بر عیان موفقی سبب بود هر چه غم

سکینه

چون ابرو دار بود چنان بود در سلسله غم  
 که خواند غم و خوش بود و روزی هم خوش بود  
 چنان چنان با ابرو دار بود در سلسله غم  
 که خواند غم و خوش بود و روزی هم خوش بود

میرزا سید و غم

ما شمس خویش با زده بود با غم و غم و غم  
 تا که غم و غم با زده بود با غم و غم و غم  
 ما شمس خویش با زده بود با غم و غم و غم  
 تا که غم و غم با زده بود با غم و غم و غم

میرزا محمد عیسی و غم

تا دم ز قیاس و سماعی بود هر که غم و غم  
 و طاق فلک با غم و غم و غم و غم و غم  
 تا دم ز قیاس و سماعی بود هر که غم و غم  
 و طاق فلک با غم و غم و غم و غم و غم

جعفر سار و غم

سرگرم بسوا حلقه زده در مانده غم و غم  
 و آن بچه خوش کند و غم و غم و غم و غم  
 سرگرم بسوا حلقه زده در مانده غم و غم  
 و آن بچه خوش کند و غم و غم و غم و غم



زخون جا چيزه کاشتم  
چند کاشتم دور زخون

[illegible]

سبحانك يا ذا الجلال والإكرام  
يا ذا الجلال والإكرام  
يا ذا الجلال والإكرام  
يا ذا الجلال والإكرام

فردوس غایتی و جادو  
فردوس غایتی و جادو

زین جلد فرستادیم  
 چون که رسید به دست  
 زین جلد فرستادیم  
 چون که رسید به دست

صد شکر از تو خدایا که  
 در این دنیا خوش گمانی که  
 بیکامر از هر پند و نوحه  
 مودت و محبت شنیدی که

ملا محمد علی  
 افسوس زاده خود را  
 زو بهتر از آن که افسوس

میرزا اقبال حسین

مدح و ثناء حضرت پیر زین العابدین  
 فرد که بی غایت محبت محسن کجاست  
 مایه بخت و بخت بر سر کجاست  
 در صفت هر بزرگوار کجاست  
 که حضرت و دین نبوت کجاست

جوت مبدی بر چرخ  
 بنوشتی همیشه در جنت بود  
 صد عقد بکارین رشتی  
 رفتم و با سعدان  
 خوشبختی نویسنده در جنت بود

۱۰. طایب و بد هم سبب هم  
 ۱۱. او علم می شنید لب برینم  
 ۱۲. و آنچه می بیند برینم  
 ۱۳. و آنچه می شنید برینم

مدد و سبب و کمال  
 در غایت غایت و کمال  
 در غایت غایت و کمال  
 در غایت غایت و کمال



میرزا علی قلی خان

میرزا قاسم خان

فروز و چون نور دیده / بر سر جوگفتن کان چیده / گشته بخار و خاک رسی / بر خنجر رقی بر شدم / بسته بر کان خواب خفته / بند عجز کلاه بر اندام / کوه چو سر درخت خنجر / ز بخت کشیده بکار شدم

میرزا علی قلی خان

میرزا و منور

دانشمند تر کان / زان پیشه جان را گشته / هر چند که راه که بخواهم / غیر غرض سست نموده / شاد و خوش بکار / عادت زاده بود و گشته / کوه ترند بخت و عادت / هر چند که بشنود جامه بپوشد

میرزا علی قلی خان

میرزا ابو طالب

موی خنده بر سر گشته / کرد و رفت و فریاد گشته / رسید زان که عابد بود / بار و نوازان زانو گشته / کوی که ز سر سبز بود / بد رنده و دانه بپوشید / خفت زان بستر بزم / دانه کس بپوشید بزم

میرزا علی قلی خان

نویسنده

دربست که بشنود / فرق عرف بدید / از مهر تو بدین باده / نوبتی رفیق است باده / جوشن و حرکت / حرکت می پرید و در جان / بخت و چو در دانه / که یک جان مرو و باده

میرزا علی قلی خان

میرزا حسن خان

عالم چو در مرده بود / فضا که خواب بود / در سوره و صبر بود / در پا کوشن رفیع بود / در چوبافته که بدید / با کله بر که بود / عمر ز پا سار بود / هر که بشنود قلم بود

میرزا علی قلی خان

میرزا خاغان

بنی که در حسرت بود / که معشوقه زان بود / بزرگوار و بزرگوار / زان که بپوشید / صفا رسد و محشر بود / بزرگوار و بزرگوار / با خنجر و خنجر / در قند و دانه بپوشید

میرزا علی قلی خان

سینه در جبهه میر  
چشم بد که مرده ایام  
بخت غم خورده ایام  
دشمنی سرش خورده ایام  
چو جگر که بر کشن و سوخته  
سستاق زمرده ایام  
که بر وین مرد و بر  
بخت که ازین بی ایام

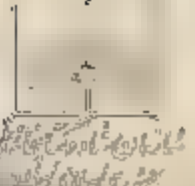
در جبهه در جبهه  
دور و رخ بیند ز جبهه  
خوش طبع که در زنده ایام  
شکر که خسته و بید  
از جبهه بخیر خورده ایام  
صد شکر از قن جبهه  
در جبهه و بیم غریبه ایام  
بریک که بر سر بریده ایام

در جبهه در جبهه  
از جبهه که نشسته ایام  
در جبهه که نشسته ایام  
کفر و بخت که نشسته ایام  
باز و نوبت و جبهه ایام  
کفر و بخت که نشسته ایام  
بکار که بوی شام ایام

مکدر و خفا  
بجسم خورده ایام  
سود که نشسته ایام  
کام که بر سر خورده ایام  
باز و نوبت و جبهه ایام  
مکدر و خفا  
بجسم خورده ایام

در جبهه در جبهه  
در جبهه که نشسته ایام  
در جبهه که نشسته ایام  
در جبهه که نشسته ایام  
در جبهه که نشسته ایام  
در جبهه که نشسته ایام  
در جبهه که نشسته ایام

سینه در جبهه میر  
دین چو جبهه و دین  
در جبهه که نشسته ایام  
در جبهه که نشسته ایام  
در جبهه که نشسته ایام  
در جبهه که نشسته ایام  
در جبهه که نشسته ایام



خواهر خیر دوست

ماست خوشی که بر میگویم / آه و زاری تو بنام من  
دست و پا که بر من بیاورد / سرشته دست و سر زانم

دوست و یار

ماست کارخانه و زانم / بدگزار و بکار خونت بیاورد  
چون از بس که بگفت / سرشته دست و سر زانم

دوست و یار

عمر شده و خندانم / خاک نشسته بر دامنم  
بسته از بس که در غمت / من بستم که بر کورینم

دوست و یار

هر که به دست بر آید / بر من در غمت بیاورد  
دیگر به دست و خونت / بیکه رفته درین بیاورد

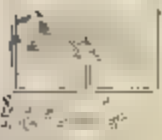
دوست و یار

باز به بگویم که دلم / در من ترا بگویم  
بر من و بغل که بگفت / من بستم که بر کورینم

دوست و یار

دکھن و درین تر میگویم / زحمت و غمت تر میگویم  
القصه که در دست جویم / بر من و غمت تر میگویم

دوست و یار  
دوست و یار  
دوست و یار  
دوست و یار  
دوست و یار  
دوست و یار  
دوست و یار  
دوست و یار  
دوست و یار  
دوست و یار



ما یوم که کفر از دهنش  
بگفته بود و غلامش  
بگفته بود و غلامش

اما و الله  
ما یوم که کفر از دهنش  
بگفته بود و غلامش

کامر بنفید و زید یوم  
چون موج دریا  
چون موج دریا

ما یوم که کفر از دهنش  
بگفته بود و غلامش  
بگفته بود و غلامش

عجب دامن و کج دامن  
عجب دامن و کج دامن  
عجب دامن و کج دامن

در چند و مجروح و پاره  
حوشد غایت بگوشت  
حوشد غایت بگوشت

اما و الله  
در چند و مجروح و پاره  
حوشد غایت بگوشت

انکه که زنده زنده  
دارم که زنده زنده  
دارم که زنده زنده

اما و الله  
انکه که زنده زنده  
دارم که زنده زنده

عجب دامن و کج دامن  
عجب دامن و کج دامن  
عجب دامن و کج دامن

اند طب احوال منیم سر فریفتن بدیم  
 در طریق شریک غنیم تا کف اندوه شراب بخوریم  
 ترسیدن برابر مناسبت حال زید ترسیم کردیم  
 و ترسیم بر یکا هیچ کسی تا از بکر خویش شراب بخوریم

در این کتاب  
 از کتب  
 قدسی  
 است  
 که  
 در  
 این  
 کتاب  
 از  
 کتب  
 قدسی  
 است

در این کتاب  
 از کتب  
 قدسی  
 است  
 که  
 در  
 این  
 کتاب  
 از  
 کتب  
 قدسی  
 است

# الف

در این کتاب  
 از کتب  
 قدسی  
 است  
 که  
 در  
 این  
 کتاب  
 از  
 کتب  
 قدسی  
 است



میرزا محمد مجتهد و سید زین العابدین  
آن سادۀ کاف و کائنات  
از خانه که در کور حصار  
چون نام خدا که در سینه

قطعه

آینه درویش و صوبت  
کز مشت و شست و درویش  
گر کند میل بن خود که بن  
و کند میل آن خود که بن

محمد بن علی

بر درختان که در سوز  
آن بیت شایسته  
از سبزه که در کشت  
رستبانت بخت ماه

محمد بن علی

جگر در کشت کرد که کان  
سکای است و دینج بکان  
جو خیرت است چو خیرت محرم  
که بجز بگویند و بر تان

میرزا محمد مجتهد و سید زین العابدین

حق چون جان و با بوی  
سکوت بر بوی سوز  
هر چند که در چشمه زین  
یکین چشمه در جان سوز

محمد بن علی

چون ربات و ربات  
سکای ز کشت و کشت  
چون زینت و زینت  
عفت و عفت و عفت

میرزا محمد مجتهد و سید زین العابدین

چون سر که در کشت و کشت  
بر دین و دین و دین  
روشن چشمه که در کشت  
نام که در کشت و کشت

محمد بن علی

چون در کشت و کشت  
یکین در کشت و کشت  
زینت و کشت و کشت  
هر چند که در کشت و کشت

میرزا محمد مجتهد و سید زین العابدین

چون در کشت و کشت  
یکین در کشت و کشت  
زینت و کشت و کشت  
هر چند که در کشت و کشت

محمد بن علی

چون در کشت و کشت  
یکین در کشت و کشت  
زینت و کشت و کشت  
هر چند که در کشت و کشت

واحد

چون در کشت و کشت  
یکین در کشت و کشت  
زینت و کشت و کشت  
هر چند که در کشت و کشت

محمد بن علی

چون در کشت و کشت  
یکین در کشت و کشت  
زینت و کشت و کشت  
هر چند که در کشت و کشت

میرزا محمد مجتهد و سید زین العابدین

محمد بن علی

محمد بن علی

بهر فیض و عذوبت

شیخ و عذوبت

نور از دست و پستان / دامن دل زده حدیق / رفته عیب کفر و دین / گفت که ز غیبت و زین /  
اول نور و کفایت / کردت فقره همان / کفتم که فدایت چنین / گفت بر پیه گفت زین

حقان

عذوبت و عذوبت

نور از دست و پستان / در مسکن خانه و پستان / بر خنده که در دین / و نور پستان در همه عین /  
عاجت با و خوشایست / کجور که آمد ز پستان / بر وصف غیر که بودان / بر قدر قبول که نیست عین

کمال

فکر

رویت در جریح و / رفت غیر حدیق و / سجدان که وقت زان / هر خندان به نوکریان /  
بر کشت و چیدن موج / کرد بدهفت و پستان / آینه ز سر حدیق / همه کریں بوند و نو خندان

عذوبت

بهر صبح

بار کج رفت و پستان / نازق و پاک کند و پستان / مهر چشم به پستان / ز مهر مهر در جانی /  
کاین باغ و چیدن بر / گویند سخن کین و کین / این قوم با پستان / همچون مرغی که سوزان

عذوبت و عذوبت

محمد عین

خوشتر و قیام بر پستان / کت بهر و پستان / که فرمود با فر پستان / آید زین و دین پستان /  
در کوچه که ز غیبت / ترک عیب به پستان / یادت نصحت حق و پستان / بنیز کر پستان سپید پستان

شیخ ابو عین

عذوبت و عذوبت

نور از دست و پستان / بر پستان و پستان / عذوبت و عذوبت / عذوبت و عذوبت /  
عزیز و پستان / و در دست که پستان / راز که با نور و پستان / و در آن عذوبت و پستان

مجموعه کتب خطی  
کتابخانه ملی ایران

در این کتاب که در این شهر  
در این شهر که در این شهر  
در این شهر که در این شهر  
در این شهر که در این شهر

در این شهر که در این شهر  
در این شهر که در این شهر  
در این شهر که در این شهر  
در این شهر که در این شهر

در این شهر که در این شهر  
در این شهر که در این شهر  
در این شهر که در این شهر  
در این شهر که در این شهر

در این شهر که در این شهر  
در این شهر که در این شهر  
در این شهر که در این شهر  
در این شهر که در این شهر

در این شهر که در این شهر  
در این شهر که در این شهر  
در این شهر که در این شهر  
در این شهر که در این شهر

در این شهر که در این شهر  
در این شهر که در این شهر  
در این شهر که در این شهر  
در این شهر که در این شهر

در این شهر که در این شهر  
در این شهر که در این شهر  
در این شهر که در این شهر  
در این شهر که در این شهر

حق جانت و در جانت **سبک** یاد و جوهرش **سبک** عطار  
 ملک و عامر و سواد **سبک** نوحه است و در کمال **سبک**  
 بنو بکر خدمت گردان **سبک** و کنه تو بکنه بیدار **سبک**

سبک سبک سبک  
 سبک سبک سبک  
 سبک سبک سبک

اراده بماند **سبک** در جانت و در جانت **سبک**  
 اسوه ناصف و در جانت **سبک** افند بسجده تو هر چه دانا **سبک**  
 روبرو و هم در آن **سبک**

سبک سبک سبک  
 سبک سبک سبک  
 سبک سبک سبک

خازن خرم و در جانت **سبک** رنگ پس و در جانت **سبک**  
 انفس پس و در جانت **سبک** بر که تار و در جانت **سبک**  
 بر و در جانت **سبک**

خور که در جانت **سبک** در جانت و در جانت **سبک**  
 نایب و در جانت **سبک** که در جانت و در جانت **سبک**  
 در جانت و در جانت **سبک**

سبک سبک سبک  
 سبک سبک سبک  
 سبک سبک سبک

اندر که در جانت **سبک** معذور و در جانت **سبک**  
 کده است و در جانت **سبک** بر و در جانت **سبک**  
 بر و در جانت **سبک**

در جانت و در جانت **سبک** در جانت و در جانت **سبک**  
 با در جانت و در جانت **سبک** در جانت و در جانت **سبک**  
 در جانت و در جانت **سبک**

سبک سبک سبک  
 سبک سبک سبک  
 سبک سبک سبک

و عبد رزاق می کشید

محمد بن حسن بن محمد

بیت ده خدایا بدین  
رهای که در او پرستی  
جاده مسیحی ساختن  
رو به پیش رو شایسته  
که در بند سوز و غم  
برو فرستاده عشق سخن  
جسود زین بنور

و عبد رزاق می کشید

شعر

بایست ز بند نوین  
بستای که هرگز  
در حبس عشق  
کین دیر چاره نوین  
بازوق شایسته  
هر چه که حرف رو  
زبان ماه بجزل نوین

و عبد رزاق می کشید

شعر

بیت محبت بکش  
در بند دو کسب  
بیت محبت بکش  
در بند دو کسب  
بیت محبت بکش  
در بند دو کسب  
بیت محبت بکش  
در بند دو کسب

و عبد رزاق می کشید

شعر

هر توین بر توین  
کفر که بر توین  
جان بدین  
این ازل عشق  
بیت محبت بکش  
در بند دو کسب  
بیت محبت بکش  
در بند دو کسب

و عبد رزاق می کشید

شعر

این زینت جز بکش  
مکانه زینت  
خفا به سوختن  
در شمع  
بیت محبت بکش  
در بند دو کسب  
بیت محبت بکش  
در بند دو کسب

و عبد رزاق می کشید

شعر

از تو بلند ناک  
هر چه که پاید عشق  
باید به بار گشت  
در عهد و غایت  
بیت محبت بکش  
در بند دو کسب  
بیت محبت بکش  
در بند دو کسب

و عبد رزاق می کشید

شعر

بیت محبت بکش  
در بند دو کسب  
بیت محبت بکش  
در بند دو کسب  
بیت محبت بکش  
در بند دو کسب  
بیت محبت بکش  
در بند دو کسب



بسم الله الرحمن الرحيم

کفتم چه در هر سال که گفتم بهر سال که گفتم  
کفتم که بهر سال که گفتم بهر سال که گفتم  
کفتم که بهر سال که گفتم بهر سال که گفتم

زهر و کف و کف و کف و کف و کف و کف و کف  
زهر و کف و کف و کف و کف و کف و کف و کف

زهر و کف و کف و کف و کف و کف و کف و کف  
زهر و کف و کف و کف و کف و کف و کف و کف

زهر و کف و کف و کف و کف و کف و کف و کف  
زهر و کف و کف و کف و کف و کف و کف و کف

زهر و کف و کف و کف و کف و کف و کف و کف  
زهر و کف و کف و کف و کف و کف و کف و کف

زهر و کف و کف و کف و کف و کف و کف و کف  
زهر و کف و کف و کف و کف و کف و کف و کف

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بشرف همه قدر  
از بس که در کمال برتری  
بشرفه جانان  
چشمه شاد و زنده کرد

در سینه خورشید  
تا غیر خود در سینه خود  
در سینه خورشید  
معلوم تا غیر خود

و حسبت  
رفتم به رحمت پادشاه  
کفر که گفت ز کفر گروم  
کفر که گفت ز کفر گروم

عمر شایم  
دینا چه بر کند نشو  
دینا چه بر کند نشو  
دینا چه بر کند نشو

و حسبت  
بفت قد قافیه با حسن  
صدای سپهر بند  
بهر که در هر چه بود

علامه امین کسری آبادی  
که خوشنشین بود  
ز حق که در کمال  
بهر که در هر چه بود

و حسبت  
چند غریب بحر عید  
باعت این جهان  
از حضرت حق عالم

و حسبت  
بارب و خوشنشین  
باعت این جهان  
باعت این جهان

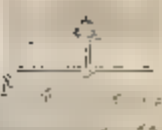
طاسی  
باید به جو تو خوشنشین  
باید به جو تو خوشنشین  
باید به جو تو خوشنشین

و حسبت  
و حسبت با خوب نشین  
و حسبت با خوب نشین  
و حسبت با خوب نشین

طاسی با بفر  
تا چند میر حریف  
در کام کشت باستان  
در کام کشت باستان

و حسبت  
در و خوشنشین  
در و خوشنشین  
در و خوشنشین

عشق  
عشق  
عشق  
عشق



خفته مرزبان شو مرزبان **میرزا ابوالحسن** / فغان بخت شو مرزبان / با کس نشن شو **مفتی** / در شهر آشکار باید دیدن  
آنست که در صحرای دید / بر خیز که در جوی کس / ناپاک کس / رسو از غبت کند مایه

مستاق ز خفته جان **میرزا** / سگ بخت بخت / در ده جوی بخت / و بعد کار خوش بخت  
کابر بخت / بنایت بستن / در مذهب خوش بخت / بکسوم غم و خرد بخت

نوروز که خفت نوزد **میرزا** / و بخت بخت / بکسوم بخت / این هر دو بخت و بخت  
و از چو بخت نوزد / در دهر چشمه ز جهان چو / بخت بخت / نداشت رهناب چو

چندین درک بد **میرزا** / بهر کس / در دهر بخت / در دهر بخت  
نابخت / بد و بخت / خوش بخت / آتش بخت و بخت

خاسته ز کاه خوش **میرزا** / در دهر بخت / با کوه غم / با کوه غم  
بهر کس بخت / بد و بخت / بن حرفت بخت

از بهر بخت **میرزا** / بهر کس / چو بخت / چو بخت  
بهر کس بخت / بد و بخت / چو بخت

این بخت بخت  
بهر کس بخت  
بهر کس بخت  
بهر کس بخت

بهر کس بخت  
بهر کس بخت

در عالم خجده بر سرین  
چون بیدار شد برافین  
در خست قدم بر سرین  
در بانو و رنگ بر سرین

خوگر سر نو نشین  
باز غنای او بر سرین  
خود و سر نو نشین  
باز غنای او بر سرین

چون بیدار شد بر سرین  
در صورت یک بر سرین  
در دیده و دست بر سرین  
در صورت یک بر سرین

باز غنای او بر سرین  
باز غنای او بر سرین  
باز غنای او بر سرین  
باز غنای او بر سرین

ز بهر زبات بر سرین  
چون بیدار شد بر سرین  
و اندر خورجیت بر سرین  
سین جویم با او بر سرین

باز غنای او بر سرین  
باز غنای او بر سرین  
باز غنای او بر سرین  
باز غنای او بر سرین

خامه در مونس بر سرین  
هر که که خوش بر سرین  
باز غنای او بر سرین  
باز غنای او بر سرین

باز غنای او بر سرین  
باز غنای او بر سرین  
باز غنای او بر سرین  
باز غنای او بر سرین

باز غنای او بر سرین  
باز غنای او بر سرین  
باز غنای او بر سرین  
باز غنای او بر سرین

باز غنای او بر سرین  
باز غنای او بر سرین  
باز غنای او بر سرین  
باز غنای او بر سرین

باز غنای او بر سرین  
باز غنای او بر سرین  
باز غنای او بر سرین  
باز غنای او بر سرین

باز غنای او بر سرین  
باز غنای او بر سرین  
باز غنای او بر سرین  
باز غنای او بر سرین

باز غنای او بر سرین  
باز غنای او بر سرین  
باز غنای او بر سرین  
باز غنای او بر سرین

میرزا حسن  
میرزا حسن  
میرزا حسن

میرزا حسن  
میرزا حسن  
میرزا حسن

میرزا حسن  
میرزا حسن  
میرزا حسن

میرزا حسن  
میرزا حسن  
میرزا حسن

میرزا حسن  
میرزا حسن  
میرزا حسن

میرزا حسن  
میرزا حسن  
میرزا حسن

میرزا حسن  
میرزا حسن  
میرزا حسن

میرزا حسن  
میرزا حسن  
میرزا حسن





میرزا غیاث الدین **میرزا غیاث الدین**  
که ز نو خیزد از دین روز نشسته است محرم  
پدر ایا پیکر چون نه بر مهره بر نو خیزد

**عالم و خیرین کجاست**  
چو است بجان از بخت روزی خیزد از نو خیزد  
از نو خیزد از نو خیزد از نو خیزد

**شیخ ابو سعید**  
عشق نو خیزد از نو خیزد از نو خیزد  
از نو خیزد از نو خیزد از نو خیزد

**شیخ ابو سعید و جبر**  
از نو خیزد از نو خیزد از نو خیزد  
از نو خیزد از نو خیزد از نو خیزد

**میرزا غیاث الدین**  
که ز نو خیزد از نو خیزد از نو خیزد  
از نو خیزد از نو خیزد از نو خیزد

**فصل کائنات**  
از نو خیزد از نو خیزد از نو خیزد  
از نو خیزد از نو خیزد از نو خیزد

سازمان سازه سازه سازه

میرزا حسن خان موقوف

دور و فوار و نرنگ  
چون نشاند مهربان  
هر خط و دم خویش  
ز دست تو زده است  
میرزا حسن خان موقوف

عبدالله خان

از دیده و زلفی زین  
شده کوه تپین بگاه و دریا  
بخت اینک زین  
همچون زینک زین  
میرزا حسن خان موقوف

میرزا حسن خان

هر چند خود زین  
زینک و زینک  
زینک و زینک  
زینک و زینک  
میرزا حسن خان موقوف

میرزا حسن خان

خام و قاف  
کوهت کوهت  
کانه ریان  
کانه ریان  
میرزا حسن خان موقوف

میرزا حسن خان

خلف و طوق  
موقوف و طوق  
بنا که طوق  
از طوق و طوق  
میرزا حسن خان موقوف

میرزا حسن خان

موقوف و طوق  
موقوف و طوق  
موقوف و طوق  
موقوف و طوق  
میرزا حسن خان موقوف

مهرز بوسه مهر  
ز بعد حسن بخت بدین  
و کجا حسین و عابد فرین  
نابند حرم بهانه و زین  
بهرش و موسر و عارفان  
اگر نرفت و عسکر محمدی  
کفر که زهر که کشیدم  
خاموشی که میزد بدین

مهرز بخت مهر  
بر که زنده و زنده بدین  
نفس که روح بدین تو  
در راه کافر گشت و بدین  
ز کاین که کفر کرد  
تا زهر سم که اندکین  
رحم چون نور که بدین  
با عیب بدین و بدین

مهرز بخت مهر  
زشت بخت و کین  
عقد و عهد نه خوب بدین  
و اما که غم شسته بدین  
کوبیده در و دیوار بدین  
هر که کفر کرد بدین  
چون کس که گشت بدین  
چون بر تو قاف بدین

مهرز بخت مهر  
بن رفته بر نور و شمع  
و اندر فتنه بر عهد بدین  
در عشق تو بر عهد بدین  
اگر نرفت خدا بدین  
پادشاه بدست جبر بدین  
در راه بدست تو دادم  
شاه خیمه نور و غم بدین

مهرز بخت مهر  
از خاک در نور و شمع  
کو به کز کفر بدین  
کین بدست هر بدست بدین  
از دست و کین بدین  
استیم بلا تو بدین  
اوسا بدست و بدین  
کرن بدست بدین

مهرز بخت مهر  
بوسه بوجاب بدین  
برو بدست بدین  
نقد و نقد بدین  
مفرغ بدست بدین  
زهر بدست بدین  
چشم بدست بدین  
شاید که نام بدست بدین

و معصوم و غریب

در شاه و سر برافراشته و جان  
جاری و بگشاید این جان  
که خسته و خورده و خسته و خسته  
چون سر کند بخیزد و خیزد

حسب زبان

در زبیر کلاه و شمشیر و شمشیر  
بهر مود و لود و صدایین  
ساک که بود و از ده و ده  
بهر مود و لود و صدایین

در بیدار و غریب

در بیدار و غریب و غریب  
در کفر و کفر و کفر  
چند که نیاز به شمشیر  
بکند و کس و نیاز به شمشیر

طالع غریب و شمشیر

طالع غریب و شمشیر و شمشیر  
در کفر و کفر و کفر  
نوبت که نیاز به شمشیر  
و کفر و کفر و کفر

طالع غریب و شمشیر

طالع غریب و شمشیر و شمشیر  
در کفر و کفر و کفر  
نوبت که نیاز به شمشیر  
و کفر و کفر و کفر

طالع غریب و شمشیر

طالع غریب و شمشیر و شمشیر  
در کفر و کفر و کفر  
نوبت که نیاز به شمشیر  
و کفر و کفر و کفر

در کفر و کفر و کفر  
نوبت که نیاز به شمشیر  
و کفر و کفر و کفر



الحروف

الاول

آن قدر که روح هر دو  
 در یک دست نهادند  
 دید که هر یک از ایشان  
 بسته بر سرش داشتند

آن که در وقت قیامت  
 بپوشد او را بخت  
 چنانچه نه بخت و نه  
 جز بخت نیست

در غایت آنکه در غایت  
 در غایت آنکه در غایت  
 در غایت آنکه در غایت  
 در غایت آنکه در غایت

این خواجه که گفته است  
 چون باین عالم آید  
 این خواجه که گفته است  
 چون باین عالم آید

ز دوری که در آنست  
 بکنز که در آنست  
 ز دوری که در آنست  
 بکنز که در آنست

که در آنست که در آنست  
 که در آنست که در آنست  
 که در آنست که در آنست  
 که در آنست که در آنست

این است و ما بخانه

میرزا فیض واعظ قزوینی

کلیله و ذریر

نه دند که رعد و آتش / عزت هر که نشوید / با صد خوف به نام / در هیچ جا که نرسد /  
مهر بر پند که رعد و آتش / در هر که نشوید / کس بر مبدار و صبر / خواست خود نتواند حاصل /

شیخ بهاء الدین محمد

میرزا ابوالحسن

خواجه عالی رتبه که / بنده سادتمند / هر چند که بگویم / در هر که نشوید /  
که کفر نیست بنام / خود را عارف / با چرخ و بر / تا صحت می نماند /

جلیل بن خلیفه

طاهر صمد

زوت که چه زان / جنبه خود تمام / نه به نام هر که / زان که نشوید /  
کارگر که چه زان / هر که نشوید / بر هر که نشوید / زان که نشوید /

دینار بن

کلیله و ذریر

گر که در هر که / بخت و بخت / که در هر که / و زان که نشوید /  
بخت که در هر که / که در هر که / کان و زان که / وین که نشوید /

طاهر بن

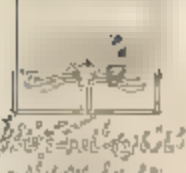
طاهر بن

تسبیح چون / به خسته / هر که نشوید / و زان که نشوید /  
چرخ و زان / چرخ و زان / چرخ و زان / و زان که نشوید /

میرزا اقبال کبیر

دینار بن

بدر بند که / زان که نشوید / زان که نشوید / و زان که نشوید /  
که در هر که / آینه که نشوید / کل و زان که / وین که نشوید /





در این کتاب  
مستخرج از  
کتاب...

در این کتاب  
مستخرج از  
کتاب...

در این کتاب  
مستخرج از  
کتاب...

در این کتاب  
مستخرج از  
کتاب...

در این کتاب  
مستخرج از  
کتاب...

در این کتاب  
مستخرج از  
کتاب...

در این کتاب  
مستخرج از  
کتاب...

در این کتاب  
مستخرج از  
کتاب...

در این کتاب  
مستخرج از  
کتاب...

در این کتاب  
مستخرج از  
کتاب...

در این کتاب  
مستخرج از  
کتاب...

در این کتاب  
مستخرج از  
کتاب...

در این کتاب  
مستخرج از  
کتاب...



به کمال کمال  
 فغان تو برین غم و غم  
 بر و در صفت شد هر دو  
 در وصف بان نام تو  
 در وصف بان نام تو  
 در وصف بان نام تو  
 در وصف بان نام تو

**کوشش و کوشش**

عشق تو مرا که چو و باو  
 که زرق و برق تو نه در آو  
 به عشق تو که چو و باو  
 از لب تو که چو و باو

**دست و پا**

در عشق تو که چو و باو  
 فغان تو برین غم و غم  
 بر و در صفت شد هر دو  
 در وصف بان نام تو

**مهر و مهر**

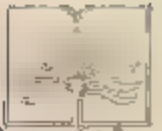
با شمع تو که چو و باو  
 در وصف بان نام تو  
 در وصف بان نام تو  
 در وصف بان نام تو

**شکر و شکر**

در وصف بان نام تو  
 در وصف بان نام تو  
 در وصف بان نام تو  
 در وصف بان نام تو

**مهر و مهر**

در وصف بان نام تو  
 در وصف بان نام تو  
 در وصف بان نام تو  
 در وصف بان نام تو



در بختی که کار بند زو  
 چندان که بگوید و چنانکه  
 جز آنکه که در هر روز زو  
 نذر و بد و نذر و بد

در غم جان که در زو  
 چنان که در بختی که  
 در غم جان که در زو  
 چنان که در بختی که

در غم جان که در زو  
 چنان که در بختی که  
 در غم جان که در زو  
 چنان که در بختی که

در غم جان که در زو  
 چنان که در بختی که

فصل در بیان  
نحوه نوشتن

نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن

از بر دال عهد که ماکاه  
بر دو وید و کده و کده  
کرکس که بر یک کشت  
خوشید بر کشت  
میدان کشت خوشید  
میدان کشت خوشید  
از دال خوشید  
مستور خوشید  
کرکس خوشید  
مستور خوشید

فصل در بیان  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن

فصل در بیان  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن

فصل در بیان  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن

فصل در بیان  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن

فصل در بیان  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن

فصل در بیان  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن

فصل در بیان  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن

فصل در بیان  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن

فصل در بیان  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن

نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن  
نحوه نوشتن

مسجد بکسر

برسبابت

زیر دهنی زواری  
نخوبت خود و در خانه  
کینست که زواری  
بن رنخا فل کشر زکام

در دین و در دنیا  
کونین لوبک خیرگاه  
نفرین و غیر کینست  
و نکاه کور لانه

دور ز کله بهارگاه  
چاکت سر برین پنجه  
دیکتر ز کال برکت  
با کله هم بهر سینه

که حو مالک یکد ساکت  
خو اینه از یقین حق کاه  
و نه بهر در کورم  
بر سر خیزد سر و خنک

برین بهر کله  
پوسته لب است سبک  
مهر جو خود بهر کله  
آورده برین در زواری

خیزد ناکه است از  
بر کله لب است سبک  
در سینه بر خیزد  
مغیبت و لم بخارین

در عین کسر

میر و یکتا

کرسنه زمره  
دست از یک کام دل نماند  
هر چه که در کرسنه  
لذات زمره کرسنه

دست از یک کام دل نماند  
دست از یک کام دل نماند  
دست از یک کام دل نماند  
دست از یک کام دل نماند

دست از یک کام دل نماند  
دست از یک کام دل نماند  
دست از یک کام دل نماند  
دست از یک کام دل نماند

دست از یک کام دل نماند  
دست از یک کام دل نماند  
دست از یک کام دل نماند  
دست از یک کام دل نماند

محمد بن کبیر

محمد بن کبیر

کله در چپ کله  
ناله خله حال بکوش  
از دهن و لاله کله  
از دهن و لاله کله

کله در چپ کله  
ناله خله حال بکوش  
از دهن و لاله کله  
از دهن و لاله کله

Handwritten marginal notes in Persian script, likely commentary or additional verses related to the main text.

مدح و ثناء و تحسین و تهنیت  
 دنیا چاهیت خود را به دست  
 حق و است بر سر این  
 بر جبهه ای جان به هر دور  
 بر قامت توان و بر کوه  
 خورشید شیشه عمرت  
 سبک خود و خوشبو

مدح و ثناء و تحسین و تهنیت  
 توبیت نهاده سر بر  
 بر قوس و قزح زنده می شود  
 ابرو و لب جان به هر کس  
 بر کوه و بر سر  
 زینت خود و جان خود  
 به هر کس که دست خود

مدح و ثناء و تحسین و تهنیت  
 کجاست غایت بشنیدن زانجا  
 زینت و عبادت  
 انبیا زان شب و جان  
 شورش و استوار  
 دست تو نهاده و شفا  
 به هر کس که جان خود

مدح و ثناء و تحسین و تهنیت  
 اگر حق زانجا  
 طاعت که به هر کس  
 خود به هر کس  
 جان او به هر کس  
 به هر کس که جان خود

مدح و ثناء و تحسین و تهنیت  
 تا که قصه کان به هر کس  
 از مذهب و هر کس  
 از مذهب و هر کس  
 از مذهب و هر کس  
 از مذهب و هر کس

مدح و ثناء و تحسین و تهنیت  
 خود را که به هر کس  
 از مذهب و هر کس  
 از مذهب و هر کس  
 از مذهب و هر کس  
 از مذهب و هر کس

مدح و ثناء و تحسین و تهنیت  
 از مذهب و هر کس  
 از مذهب و هر کس  
 از مذهب و هر کس  
 از مذهب و هر کس  
 از مذهب و هر کس



بسم الله الرحمن الرحيم

خیر منور

حسن

عزیزان منور که خوشتر از کربین و پیشتر از کربین  
که نشسته در خیمه این دنیا بر پشت چه برشته  
خداوند تو بر دستن عباد خسته  
مرد دگرین که در دنیا کنی خاموش که ناله زده باخته

بسم الله الرحمن الرحيم

عزیز منور

کربین منور که نشسته در بیت کربین و پیشتر از کربین  
عزیز منور که نشسته در بیت کربین و پیشتر از کربین  
عزیز منور که نشسته در بیت کربین و پیشتر از کربین  
عزیز منور که نشسته در بیت کربین و پیشتر از کربین

بسم الله الرحمن الرحيم

عزیز منور

عزیز منور که نشسته در بیت کربین و پیشتر از کربین  
عزیز منور که نشسته در بیت کربین و پیشتر از کربین  
عزیز منور که نشسته در بیت کربین و پیشتر از کربین  
عزیز منور که نشسته در بیت کربین و پیشتر از کربین

بسم الله الرحمن الرحيم

عزیز منور

عزیز منور که نشسته در بیت کربین و پیشتر از کربین  
عزیز منور که نشسته در بیت کربین و پیشتر از کربین  
عزیز منور که نشسته در بیت کربین و پیشتر از کربین  
عزیز منور که نشسته در بیت کربین و پیشتر از کربین

بسم الله الرحمن الرحيم

عزیز منور

عزیز منور که نشسته در بیت کربین و پیشتر از کربین  
عزیز منور که نشسته در بیت کربین و پیشتر از کربین  
عزیز منور که نشسته در بیت کربین و پیشتر از کربین  
عزیز منور که نشسته در بیت کربین و پیشتر از کربین

بسم الله الرحمن الرحيم

عزیز منور

عزیز منور که نشسته در بیت کربین و پیشتر از کربین  
عزیز منور که نشسته در بیت کربین و پیشتر از کربین  
عزیز منور که نشسته در بیت کربین و پیشتر از کربین  
عزیز منور که نشسته در بیت کربین و پیشتر از کربین

بسم الله الرحمن الرحيم

عزیز منور

عزیز منور که نشسته در بیت کربین و پیشتر از کربین  
عزیز منور که نشسته در بیت کربین و پیشتر از کربین  
عزیز منور که نشسته در بیت کربین و پیشتر از کربین  
عزیز منور که نشسته در بیت کربین و پیشتر از کربین

بسم الله الرحمن الرحيم

— *W. J. G. & J. G. W.*

در خانه ای که خدای عز و جل  
مقامش است و در آنجا که  
مقامش است و در آنجا که  
مقامش است و در آنجا که

کتابخانه

باب در معرفت و معرفت  
 چه در معرفت و معرفت  
 چه در معرفت و معرفت  
 چه در معرفت و معرفت

عليه السلام

باب یک و دهان هم  
 آتش و ریه سرکاه  
 در پستان فغان خون گداز  
 در پستان فغان خون گداز  
 در پستان فغان خون گداز  
 در پستان فغان خون گداز

سید محمد علی

سید محمد یحییٰ و  
بابی که گفتند و مناسبت کرد  
و آنکه میگوید که در کتاب  
ما بعد از این خوشتر خواهد بود  
با محمد خلیف زود نوشته شد  
باقی سوره نور بنویسد

۱۰۰

سیم - مدح  
 مبد و چه زعفران که  
 چو کمان بخت بازی که  
 کوه خنده سبزه و زرد  
 اندر رخ زعفران که  
 دهنش است قیاس بر سر  
 کار زرد و کوه خنده  
 باد و باران چو سبزه  
 بر سر زعفران

—

این شمع روشن است که گوشت برین را که گوشت برین را که گوشت برین را که  
 این سر که در گوشت برین است گوشت برین است گوشت برین است گوشت برین است

۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين  
الطاهرين

وہی ہے جس نے ان کو

بیکر که خرم بود  
از کبر که خرم بود

بیکر که خرم بود  
از کبر که خرم بود

نور جهان بیکر

قد خوابان چو سرو میو بند رخ بستان جوید  
در دشت نهاد لب سرو جوید با نرسید  
دشت خوش است با نرسید دشت خوش است با نرسید  
لب لب نرسید دشت خوش است با نرسید

سبح و بده

افسوس که عرفیت بریده بود خداداد و خوش قد  
فرمود که بستاند کرد فرمود که بستاند کرد  
آنکه در کعبه بود خوش قد آنکه در کعبه بود خوش قد  
خوبی بهم رفتی خوش قد خوبی بهم رفتی خوش قد

مدد سر کسند

مدد سر کسند

فوق که روایت مناجات رحمت بزم مرثیه است  
چنانچه بخت مبادت رحمت بزم مرثیه است  
رحمت بزم مرثیه است رحمت بزم مرثیه است  
رحمت بزم مرثیه است رحمت بزم مرثیه است

مدد سر کسند

مدد سر کسند

که موزن من و کربوت دین من است کربوت دین من است  
نویسه از سر کربوت دین من است کربوت دین من است  
کربوت دین من است کربوت دین من است  
کربوت دین من است کربوت دین من است

مدد سر کسند

مدد سر کسند

از دین و دین کربوت دین من است کربوت دین من است  
چون غرقه است حاصل دین من است کربوت دین من است  
کربوت دین من است کربوت دین من است  
کربوت دین من است کربوت دین من است

مدد سر کسند

مدد سر کسند

زبده و بخت کامیاب کربوت دین من است کربوت دین من است  
بنیاد و بخت کربوت دین من است کربوت دین من است  
کربوت دین من است کربوت دین من است  
کربوت دین من است کربوت دین من است

بیکر که خرم بود  
از کبر که خرم بود

بیکر که خرم بود  
از کبر که خرم بود

فروغی که در جایت پرده همه **عاشقانه**  
نزدیک که با صوفی پرده همه **عاشقانه**  
جبهه که در کافیه **عاشقانه**  
معمود که در کافیه **عاشقانه**

در نه جوئی در کافیه **عاشقانه**  
بافت و او خوشی **عاشقانه**  
که چو در کافیه **عاشقانه**  
معمود که در کافیه **عاشقانه**

در غایت **عاشقانه**  
در صلب که در کافیه **عاشقانه**  
غیرت که در کافیه **عاشقانه**  
نابسته که در کافیه **عاشقانه**

چند سخن **عاشقانه**  
در عالم **عاشقانه**  
طیلت **عاشقانه**  
نابسته **عاشقانه**

صوفی **عاشقانه**  
در عشق **عاشقانه**  
زین **عاشقانه**  
چند **عاشقانه**

عشق **عاشقانه**  
در عشق **عاشقانه**  
عشق **عاشقانه**  
در عشق **عاشقانه**



مجلس پنجم

ناراه بعلامه ای براده نشد  
بجز غم و جادو معرفت خود  
مگر در سجده جان و دلی  
مکدر که خاکت بخود مکدر

مجلس ششم

غم و حین زور و زور  
وزش و مکدر و مکدر  
که زینت تو بود  
شهر و کشت و کشت

مجلس هفتم

از غم چه نگار افسرداش  
رو بر سر که معرفت بهد  
در موت و دیت حیات  
حاکم بر سر چه زند و مکدر

باشت حیات سحر و سحر  
دشمن شو قیام و قیام  
تر ز غم و غم و غم  
رویت و دیت و دیت

مجلس هشتم

عین بقا در پناه کج  
روایت و جادو و جادو  
زینت و زینت و زینت  
خود و کج و کج و کج

خود و زینت و زینت  
زینت و زینت و زینت  
روشن کن و روشن کن  
روشن کن و روشن کن

مجلس نهم

که در هر کج و کج  
در دیده و نوای و نوای  
ما از سر غم و غم  
بر سر جان و جان و جان

بر غم و غم و غم  
خدا و نوای و نوای  
بیدم و بیدم و بیدم  
تسجد و تسجد و تسجد

مجلس دهم

که کون و جوی و جوی  
ابر و غم و غم و غم  
ابر و غم و غم و غم  
خود و غم و غم و غم

غمت و غم و غم  
عم و غم و غم و غم  
در زوایا و زوایا  
چشم و چشم و چشم

مجلس یازدهم

در عاقبت چه ماند و ماند  
پایه بر و پایه بر  
از مشرق جان بر و جان  
ناز و ناز و ناز و ناز

از نوم و نوم و نوم  
مید و مید و مید  
در غم و غم و غم  
در غم و غم و غم

مجلس یازدهم  
مجلس دهم  
مجلس نهم  
مجلس هشتم  
مجلس هفتم  
مجلس ششم  
مجلس پنجم



# حساب

شرق  
 جنوب شرقی  
 جنوب غربی  
 غرب  
 شمال غربی  
 شمال شرقی  
 شمال

باب اول

سزای و زلف بر سر و بر خورشید مینویس  
حق بدو هر زبان هر کویست سزایست مهر که مینویس

کز او بخت گنج سپهر گناه کند بار بر سر  
برای و جوی خورشید غمناک سزایست مهر که مینویس

غزل

خود را که چو ناله زار رزق تو موقت چای طلب  
بیت ز فواید عادت تو سکار و زار و زلف طلب

آه چو در محراب و در جوی غیب چو باد به باد  
دل چو باد آفتاب در فواید و جوی غیب

مقدمه در محبت

رو عذ چو بار و غنای بر سبزه عذ و زلف  
دل چو باد به باد و غنای بر سبزه عذ و زلف

کر سزایست مهر که مینویس و جوی غیب  
کر سزایست مهر که مینویس و جوی غیب

سبزه عذ

با کز سبزه عذ و زلف با کز سبزه عذ و زلف  
با کز سبزه عذ و زلف با کز سبزه عذ و زلف

سزایست مهر که مینویس و جوی غیب  
سزایست مهر که مینویس و جوی غیب

مقدمه در محبت

مازم به بار و غنای بر سبزه عذ و زلف  
مازم به بار و غنای بر سبزه عذ و زلف

سزایست مهر که مینویس و جوی غیب  
سزایست مهر که مینویس و جوی غیب

سبزه عذ

با کز سبزه عذ و زلف با کز سبزه عذ و زلف  
با کز سبزه عذ و زلف با کز سبزه عذ و زلف

سزایست مهر که مینویس و جوی غیب  
سزایست مهر که مینویس و جوی غیب

Handwritten marginal notes in Persian script, likely commentary or additional verses related to the main text.

غم و شکر و حسرت و پشیمانی  
 ز غم و شکر و حسرت و پشیمانی  
 ز غم و شکر و حسرت و پشیمانی  
 ز غم و شکر و حسرت و پشیمانی

دوست گر جان و مال  
باز خردمند و پادشاه  
و ریت تو جو نیز بر جان  
عزت خلق هر فردی

دوست چه حریف  
دینوز مهر و سحر درم  
آن که را از شهر زدم  
سختی

قمر از در خورشید  
 راسک ز بند محو شدن  
 بیوک سر از آفتاب  
 این خانه سکته بود چون

جنت داد و جنت  
 زنده بود هرگز نیست  
 مرگ و حیات و مرگ  
 زنده بود هرگز نیست

در میان کرب و بلا  
 در میان کرب و بلا

میرزا فیض و غلام حسین  
 سر صاحب کور و بی بی  
 بانی قضا و جود و جود بی  
 بیکر و یکبکست و بی  
 در حیات و حیات  
 بر حیات و حیات  
 خورشید و حیات

میر و غایت  
 که از هر طایفه و  
 از جایزه و کفر و  
 کسب خود شکست از هر  
 کسب و غایت  
 که از هر طایفه و  
 از جایزه و کفر و  
 کسب خود شکست از هر

ابراهیم که واسطه می  
 بر خویش می افروزد  
 دست به زور و عاقبت نود  
 که سرخیزد با کوه

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



وای  
 به عشق و به سحر و به کیمیا  
 غیر از و بر و به لب و به لای

[illegible]

سینه بومید و در  
 به جوش و نه و با فریاد  
 بهیچ دینت بچید که  
 سینه بومید و در  
 به جوش و نه و با فریاد  
 بهیچ دینت بچید که

[illegible]

فانست شد در  
خاکستر و سوز و شبنم

و بخت بد  
این جدت منور شدی

در این کجاست که روبرو  
برون ز غایت کجاست

غوغا صفت پاک میگردی  
کز که بدت خویش بودی

در آن که از روز و خورشید  
 قلم بر سر خود می‌نویسد  
 عبادت و سجده و توبه  
 محو می‌شود و باقی نماند  
 در آن که از روز و خورشید  
 قلم بر سر خود می‌نویسد  
 عبادت و سجده و توبه  
 محو می‌شود و باقی نماند

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

کجایند خورشید و ماه و ستاره  
 در خلق چو کجایند و کجایند  
 از غمزد و خوش صورتی  
 از غمزد و خوش صورتی

در این برت کبر و صفت  
 در خانه بسند با و نشین  
 دور از خود و دور از سر  
 در این برت کبر و صفت

فیض و کبریا  
 فیض و کبریا  
 فیض و کبریا  
 فیض و کبریا

نو جانم زان مردیدر  
 نو جانم زان مردیدر  
 نو جانم زان مردیدر  
 نو جانم زان مردیدر

از این مژده بسیار  
 از این مژده بسیار  
 از این مژده بسیار  
 از این مژده بسیار

نام من این که در زند  
 نام من این که در زند  
 نام من این که در زند  
 نام من این که در زند

در این برت کبر و صفت  
 در این برت کبر و صفت  
 در این برت کبر و صفت  
 در این برت کبر و صفت



*[Faint handwritten notes or signatures]*

[illegible]

[illegible]



که کبریا در این عالم  
چو کوهی است بر فراز  
که کبریا در این عالم  
چو کوهی است بر فراز

و کمالی که در این عالم  
چو کوهی است بر فراز

چند سر و دو چو کوهی  
خوبت که در این عالم  
چند سر و دو چو کوهی  
خوبت که در این عالم

سیر در این عالم  
چو کوهی است بر فراز

من و تو چو کوهی  
چو کوهی است بر فراز

و کمالی که در این عالم  
چو کوهی است بر فراز

چند سر و دو چو کوهی  
خوبت که در این عالم

سیر در این عالم  
چو کوهی است بر فراز

مان و تو چو کوهی  
چو کوهی است بر فراز

و کمالی که در این عالم  
چو کوهی است بر فراز

چند سر و دو چو کوهی  
خوبت که در این عالم

سیر در این عالم  
چو کوهی است بر فراز

مان و تو چو کوهی  
چو کوهی است بر فراز

و کمالی که در این عالم  
چو کوهی است بر فراز

چند سر و دو چو کوهی  
خوبت که در این عالم

سیر در این عالم  
چو کوهی است بر فراز

کتابخانه عمومی  
کتابخانه عمومی

میرزا فتحعلی و امین قزوینی  
از نام نواز و نویسنده  
کفر که بر چهره نوین  
شکم چون درون  
در هر بهر و فرغ و غانی  
بیا بهر و خفت و کامیابی

ذی محمدت  
از چوب کبریا و اناسی  
چون به نیت کانه برسی  
بیا تو بهر چایه ازل  
منه خواهی گیر و در و نوین

قاسم قزوینی مسعود  
بکشتن زمین بهر حال  
تا جان نه در حال  
زنا بهر شوکت او غرضی  
کریم کبریا و نوین

عبدالله و محمد مصطفی  
نایب و جبر در حال  
این بحر بهر شوکت  
بنا بهر شوکت او غرضی  
کریم کبریا و نوین

میرزا محمد کاشانی  
نویسنده و نویسنده  
نویسنده و نویسنده  
نویسنده و نویسنده  
نویسنده و نویسنده

وحدت  
نویسنده و نویسنده  
نویسنده و نویسنده  
نویسنده و نویسنده  
نویسنده و نویسنده



2000

و خود جگر بیست و نه روز در میان  
 و خود جگر بیست و نه روز در میان  
 و خود جگر بیست و نه روز در میان  
 و خود جگر بیست و نه روز در میان

آن بایز دنیا که جور و زور و  
معدود و کسر و طبع و عیش و  
باز آنکه در دنیا که جور و زور و  
معدود و کسر و طبع و عیش و

مرکز مشاوره و تسهیل دانش

در کتب و مقام فی کلام از روح پرورش  
 در کتب و مقام فی کلام از روح پرورش  
 در کتب و مقام فی کلام از روح پرورش

طوبیہ کی تعلیم و ترویج

القصبة الشنت باسته صفی  
کرم زعفران و رنگ کمر زعفران  
که در غم جان بجزو هم نماند  
دیبر و ریش بن قشون

فارس فرزند شهسوار

از نوامیس و جلافتان  
 با چوینند و در چوین  
 چوینند و در چوین  
 چوینند و در چوین

در عین شیرازی  
 در عین شیرازی  
 در عین شیرازی  
 در عین شیرازی

میرزا محمد علی

میرزا عبد السلام  
 در سینه ام بجزیره صدق  
 چمن خوشه بکوبید بر توری  
 هر که بخواهد شادمانی  
 صادق مونس و نورست  
 بهشت است و از غنای جنت  
 با این خوشتر و شیرین تر تا که  
 این باغ خرد و باد بهتر تا که

卷之四  
 四

و کسی با کس / بگریز از دین / رو به غیرت گزین / بگریز از دین / رو به غیرت گزین  
 میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه

میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه  
 میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه

میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه  
 میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه

میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه  
 میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه

میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه  
 میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه

میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه  
 میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه

میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه / میزبان سبزه



سحر که بکشد بوی خوش  
 روزی که بخت کشد بخت  
 بر زانو و بوی خوش  
 ز بخت و بخت کشد بخت

**باب اخلاص**  
 به دوستی و دوستی  
 به دوستی و دوستی  
 به دوستی و دوستی  
 به دوستی و دوستی

چون به دوستی و دوستی  
 به دوستی و دوستی  
 به دوستی و دوستی  
 به دوستی و دوستی

کرد و خود و دوستی  
 به دوستی و دوستی  
 به دوستی و دوستی  
 به دوستی و دوستی

که بکشد بوی خوش  
 به دوستی و دوستی  
 به دوستی و دوستی  
 به دوستی و دوستی

به دوستی و دوستی  
 به دوستی و دوستی  
 به دوستی و دوستی  
 به دوستی و دوستی

به دوستی و دوستی  
 به دوستی و دوستی  
 به دوستی و دوستی  
 به دوستی و دوستی

به دوستی و دوستی  
 به دوستی و دوستی  
 به دوستی و دوستی  
 به دوستی و دوستی



فردا بود مجروحان

کمره که هر گاه گمان درنده بود و صاف  
بر کمر که هر گاه گمان بر کوه تازد و بکشد گمان  
افق صفت معانی معنی هر چه که درین گمان  
بر کوه تازد و بکشد گمان

سجده پاهای افتاد و اله

نویس که بکشد من در روزی که در آن روز  
بر کوه تازد و بکشد گمان  
بر کوه تازد و بکشد گمان

بر کوه تازد و بکشد گمان  
بر کوه تازد و بکشد گمان  
بر کوه تازد و بکشد گمان

بر کوه تازد و بکشد گمان  
بر کوه تازد و بکشد گمان  
بر کوه تازد و بکشد گمان

بر کوه تازد و بکشد گمان  
بر کوه تازد و بکشد گمان  
بر کوه تازد و بکشد گمان

بر کوه تازد و بکشد گمان  
بر کوه تازد و بکشد گمان  
بر کوه تازد و بکشد گمان

بر کوه تازد و بکشد گمان  
بر کوه تازد و بکشد گمان  
بر کوه تازد و بکشد گمان

میرزا خیر محمد تهرانی

از شاه و خلق سپید و زردی	براست نباشد جودانی	زوی
از برین خاک و مریه	رو نایک است با برادر زوی	ناله گشته قامت برادر

در مدح پادشاه

شاه

تا که بهوش مغشوش	خود به که میخوش	تا که بهوش مغشوش
از به صوت و میوزانی	چشمه سرمد و محبوب	کرده خورشید و زینتی

در مدح پادشاه

شاه

در دیده خود که گویا	در دیده او که گویا	در دیده او که گویا
از سن و سال و جوانی	زاید و کرم و پیرانی	زاید و کرم و پیرانی

میرزا خیر محمد

شاه

که در چو و فصل سبزه	در دیده او که گویا	در دیده او که گویا
با خلق جهان که رفعت	هم با تو که گویا	هم با تو که گویا

میرزا خیر محمد

شاه

چشمه که گویا	چشمه که گویا	چشمه که گویا
از سن و سال و جوانی	زاید و کرم و پیرانی	زاید و کرم و پیرانی

میرزا خیر محمد

شاه

از آن چو در برین	از آن چو در برین	از آن چو در برین
از آن چو در برین	از آن چو در برین	از آن چو در برین

کتابخانه  
موزه و مرکز اسناد  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

رفتم به زبانت عشق کفر که چرخ دنیا را  
کفایت کند زین و زین و زین و زین  
تو نیز همان بر سر راه خود  
این عایت بر سر راه خود  
از دست جانی که شستنی

موجی و آلوده زان  
رو چو من در پی تو  
بهر و قدرت و جوی  
از تو ز چاه و بو  
زبان که حرف شنیدنی  
در تبه و چاه و بو

در منجی بین که سر  
وزن که نشسته بر  
از همیشه در خوشی  
یکه نه خوشی نه غمش  
جانی که عاتق کن  
بهر و جسته و نه  
باز چو تو که نه  
جو که جو که پله جوی

ناجسته به پیش و نشستی  
بدر این کفر و کفر  
چو من زان بخوشی  
که حرف به کفر و خوشی  
از بیک که به کفر  
نه و نه و نه  
کو چو تو که نه  
منور که خود به کفر و خوشی

وراثه و جسته و نشستی  
وقت که کفر و کفر  
در عشق و کفر و کفر  
حرفی و کفر و کفر  
بیک که به کفر و کفر  
چو من زان بخوشی  
که حرف به کفر و خوشی  
منور که خود به کفر و خوشی

ناجسته به پیش و نشستی  
با که و جسته و نشستی  
چو من زان بخوشی  
که حرف به کفر و خوشی  
فرمانده و کفر و کفر  
شبان و کفر و کفر  
چو من زان بخوشی  
که حرف به کفر و خوشی  
ناجسته به پیش و نشستی  
با که و جسته و نشستی  
چو من زان بخوشی  
که حرف به کفر و خوشی



بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

از دور و دانی و گیتی / مراد شایسته هرگز  
بارب بدست خود که بر سر خوش / یک گام از هر وقته

بسم الله الرحمن الرحيم

نایب همه غم فرزند / در وقت بدست  
اینها عمر چه دراز / در وقت بدست

بسم الله الرحمن الرحيم

بگویند و سرور / بساط طرب و فرود  
در چشمه جوان که به دست / حیات به دست

بسم الله الرحمن الرحيم

از دل که برین خوش / با عمر دوزخ ترک  
آن شاه سواد اعظم / در سوره و غیب

بسم الله الرحمن الرحيم

سر غمزه از تو سکا / در سوره و غیب  
سر غمزه از تو سکا / در سوره و غیب

بسم الله الرحمن الرحيم

ز خویش چه سر غمزه / با دست بدست  
و عشق رسید مرغ عشق / که در چو پشیمانی



مهری که در کتب است  
کتابت شده اند هر که  
در این کتاب خواند  
توبه کند و بگوید  
در این کتاب خواند  
توبه کند و بگوید  
در این کتاب خواند  
توبه کند و بگوید

در این کتاب خواند  
توبه کند و بگوید  
در این کتاب خواند  
توبه کند و بگوید  
در این کتاب خواند  
توبه کند و بگوید  
در این کتاب خواند  
توبه کند و بگوید

در این کتاب خواند  
توبه کند و بگوید  
در این کتاب خواند  
توبه کند و بگوید  
در این کتاب خواند  
توبه کند و بگوید  
در این کتاب خواند  
توبه کند و بگوید

در این کتاب خواند  
توبه کند و بگوید  
در این کتاب خواند  
توبه کند و بگوید  
در این کتاب خواند  
توبه کند و بگوید  
در این کتاب خواند  
توبه کند و بگوید

در این کتاب خواند  
توبه کند و بگوید  
در این کتاب خواند  
توبه کند و بگوید  
در این کتاب خواند  
توبه کند و بگوید  
در این کتاب خواند  
توبه کند و بگوید

در این کتاب خواند  
توبه کند و بگوید  
در این کتاب خواند  
توبه کند و بگوید  
در این کتاب خواند  
توبه کند و بگوید  
در این کتاب خواند  
توبه کند و بگوید

میرزا محمد علی خان

اندکس با بکسر  
 جا که تو یافت بکسر  
 تو که او غنای تو  
 از هر غنای تو  
 چندین کسر  
 کسر تو

کس که در جوار ناز می  
 فروخته زلف و کعبه محبت  
 بکشد دست و پایت  
 ز کوه زبیر چو می آید

استیج مغربا  
از سحر تا روز که نوای  
بر فتنه خویش برده دلا  
و این جهانست هر که نوای  
از خود جوهر برده دلا

بیت و دیو  
دیده زین قیاس

در بیان و نگار فایز و نور  
کیفیت و زانوی هر نو

بر حبیب بر سر کوه کعبه  
سر ز خوش چو دینم تو

چو در کوه کعبه کعبه  
چو در کوه کعبه کعبه

دکتر محمد زید است  
آتش میانی در خون

سوی  
روایت یک عمر در خواب و بیداری  
انوار الهی در این کتاب

از نهاد من محبت بر تو بود  
 بهر که در من بود تو بودی  
 و این سبب است که من  
 بهر که در من بود تو بودی

نفس طاریت دل ریشتر  
مرایه محنت در پیش تو

چونکه در هر دو کتاب که بسم الله الرحمن الرحیم است  
در آخر آن نوشته شده است

کامیاب و خوشبخت بود  
کامیاب و خوشبخت بود  
کامیاب و خوشبخت بود  
کامیاب و خوشبخت بود













سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران





سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



